

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

۶۱۴۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ذخیره خودریشاهی

مؤلف: ...

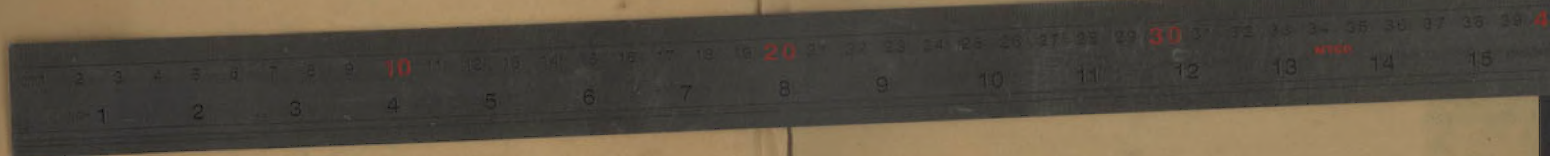
موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۱۷۶۶

۸۱۳۳

۶۸۱

۱۷



بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

۶۰۸۱

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

۶۱۴۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ذخیره خودریشاهی

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۱۷۶۶

۸۱۳۳

۶۸۱

۱۷



بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

۶۰۸۱



و در خواب غرق شود چهارم بسیاری نری در تن چند کله عصبها
 حس و حرکت نرم است و دست کند و کله های روح فرو گیرد و کوه
 روح را غلیظ و تیره گرداند تا حرکت اینها را متواند کرد و بدان سبب در سبات
 و در خواب غرق شود و خواب مستی و خواب با کواریدن طعام و کرانی آن
 بر سر معده ازین نوع باشد و این سرد و یقی کردن زایل شود و پیچشی که نبوت
 آن سخت کرده و طبع با علت بر آید و بدان مشغول شود و با بسیاری
 ماده اندر ماند و کرا سباده و روح نفسانی چنانچه بیشتر گفت که متابع
 او شود و دست از کار فرمودن التها حس و حرکت باز دارد و مردم بدان
 سبب اندر خواب غرق شود خاصه اگر ماده بلغمی باشد و سبب
 عقونست گرم شده نشستم بسیاری خون که درین بود و هضم بسیاری
 بخار باشد که از عضوی به ماغ بر آید چون معده و شش و غیر آن هضم
 نمی که بر سر آید و دماغ بدان سبب در زیر کاسه سر فشار داده شود
 یا زخمی بر عضله اید و عصب حس بدان سبب گرفت شود
 و کله روح بسته گردد و هم حب القرع و کرمها دیگر که در معده بود
 کند و مردم بدان سبب از غذا بهره تمام نیابند و بدل آنچه تحلیل می یزد

در خواب غرق
 51753

باشد بد و باز سرد و روح بدان سبب ضعیف گردد و بخار باشد که از
 ایشان به دماغ بر آید در آن یاری دهد و سبب خورده که مردم در قفا
 کنند و طبی باشد در خجده و حلقوم و بر هم نشستن آن تا بدان سبب
 دم زدن تا او از پیرون آید و باید دانست که اندر خواب است تحت
 حس سمع و بصر بکار شود و اجب کند که سبب سبب اندر اجرای
 پیشین دماغ باشد **علامتها معالجها** آنجا که سبب سردی و بی
 باشد نبض مردم موی و عریضی باشد و رنگ و روی و چشم
 و زبان سپید بود و پشت چشم اما سیده و علامتهای سردی و بی
 ظاهر باشد و تدبیرهای گذشت بر آن کوانی دهد و علاج آن بعلاج
 لیسر عس و بعلاج صنداع سرد نزدیک است اما ترتیب
 دادن چنان باید که نخست قی فرمایند و بار دوی قوی پس
 تن را بجم اصطخفون پاک کند و اگر حاجت آید حقه نیز فرمایند و از
 پس انقراغ و حقه دماغ را بجم صبر و حب ایاره و حب قویا
 پاک کنند و از مراعات معده و چیزی دادن که مربوط را
 ببرد و از قوت دادن آن غافل نیاید و در فطولها تحلیل کنند

و کاه ایشان

نکاه ایشان و غرغره کردن و عطسه آوردن و اندامها فرو برد
 و ایشان و در آب گرم نهادن و دماغ را بجم ترابو بیدن قوت
 دادن و از تدبیر صواب یکی آنست که بخار را بجم از دوی چرخ کنند
 و گویند که چشم آلود شود از بهر آنکه چشم حرارت غریزی را اندر تن بخوابند و
 مزاج را به صلاح آورده صفت **اصطخفون** از قریب ایدین شاپور بن
 سهل بگوید ایارج فیه اوده درم بلید زرد و اقیمون و عاریقون و
 بسفاج و شکندی از هر یکی دو درم تربیدید درم نیم خط و سقونیا
 از هر یکی دو درم مقل ازرق ششدرم پس از آب انیسون پختل
 کنند و در او بار بار بر سر کنند و جب کنند یک خد بلبلی نرم است
 و دو درم نیم و این نسخه را شکر گزیده بچکانند صفت **حب صبر**
 بکیرند صبر قوطی درم مصطکی یک درم و نیم بایند و باب کرب
 بر شند و جب کنند شتری و دو مثقال صفت **حب ایارج**
 بکیرند ایارج فیه اید درم نیم خط و انکی و نیم تربیدید درم اقیمون
 دو و انک سقونیا نیم و انک مقل و کثیر از هر یکی و انکی جب کنند
 باب کفر چنانکه رسمت بر نهفته دو درم نیم بهر صفت **حفظه نبر**

بکیرند نه غفلت بکشت بفرج و دوشته بود و شسته یک دره بک
 افقون یک مشت و در بکین و نیم آب بنزدیک یکی باز آید و
 مقدار صد درم از آن آب بکیرند و یک او قیر و عن یا پخته باوی پخته
 و تحه کنند **قویا** بکیرند ابرج فقرا ده درم تخم خنظل سه درم دو
 دانگ تخم بادی و دانگ و نیم ترب و اسطوخودوس از هر یکی بچند درم جب کنند
 چنانکه رحمت باب کفس چو شاییده و صافی کرده این جسد
 و در شربت باشد صفت **ضماوی** که بر معده نهند تا قولد بلغم بیاورد
 بکیرد یک ورامک و لادن و عود خام از هر یکی سه درم کل سرخ
 چهار درم مصطکی از هر یکی دو درم مشک و انکی همه را بکوبند و باب
 مرزکش باب نام بپوشند و هر وقت که معده خالی باشد بزنند
 و باقی تدبیر اعانت معده از اینهای علاج معده طلب باید کردن
 صفت **غمره** که دماغ را از رطوبتها پاک گرداند بکیرند ابرج فقرا و عود
 و خردل و زعفران مشک و عاقر قرقا و پوست بچ بکیرند از هر یکی جزی
 همه را بکوبند و بکیرد غرض تر کنند و با نکلین بپوشند و جها سازند
 و نگاه دارند و بوقت حاجت اندکی اندر سنگلین علی حل کنند با نکل

آب کاه و بران غرغره کنند و قیل و کندش و چند پسته نرم
 بکوبند و بپا نهند تا عطسه آید و اطول که اندر علاج کثیر عمل یاد کرده
 آید بکار دارند و انجا که مزاج سرد باشد یا شسته بی رطوبت فراوان بکیرد
 و نقصان تمیز بود علامت آن بود که سبب بران که را بی سبب
 و از علامتها خون و بلغم جزی ظاهر شود علاج آن بوی مشک و مرزکش
 و عود و چند پسته و قنطاریق و عاقر قرقا و لادن و زعفران و مرزکش و لادن
 عاقر قرقا سازند و بر سر او بنهند و منزه و بطوس و تریاق و لادن تحت نافع
 بود و در غذا یا نغوا و زبیر و کولریا و سیرکاد از در و طعام او بخواب و قلبه
 خشک و شور بای کج شک و مطبوخ و مانند آن و علاج اکثر سبب بسیار
 خون بود اندر تن و علامتها خون ظاهر باشد قصد اکل بود و قیال حیات
 ساق از پس قصد تا ماده را از دماغ فرو برد و قصد صاف نافع بود
 و تدبیر که اندر علاج قنطاریق و مرزکش و عود یاد کرده اند که سبب
 سبب شایسته و زیادت و نقصان می کنند و انجا که سبب سرای پز
 باشد از علامتها و اخلاط هیچ ظاهر نشود و رنگ او بنفشه و سبزی که را بکیرند
 صلب و کشیده و متفاتی باشد علاج او به تریاق و مشر و دیطوس

باید کرد و اگر غرغره باشد مشر و دیطوس اندر شراب بکوبند و شراب
 انرا باید داد و فاسک مشر و دیطوس طبایع با او سرشتن و اگر
 مشر و دیطوس باشد باید که مشر و دیطوس اندر مارا العسل با ندر سه
 با ندر شراب غنی باید داد و مارا اللحم نیز با ندر شراب باید داد و محو
 مارا اللحم با کلاب و آب شربت باید داد و فصل بر کلاب و کافور و یاندر
 و انجا که سبب زخمی باشد و علاج او اندر قیال و سنگاری انجا که علاج
 زخمها با واکیم است الله تعالی انجا که سبب حب القرع بود پس از آن علا
 آن ظاهر بود باشد علاج آن علاج حب القرع بود و پاک کردن روده ها
 از آن پس دماغ را قوت دادن و بخار را بگردانیدن و فرق میان سبب
 و غشی است که نبض خداوند سبب قوی باشد و نبض تندرستان اعاند
 و نبض خداوند غشی ضعیف بود و بقیاس نبض سبب صلب باشد
 درنگ خداوند غشی قوی باشد و رنگ سبب بر جای باشد و فرق میان
 سبب و سکه است که خداوند سبب میزدیدار توان کرد و حرکت او
 همچون حرکت خفت کان بود و فوس او اگر چه کند باشد آخر چیزی بر جای
 بود و خداوند سبب را حسن و حرکت بیکلی رفت باشد و باید و است

و دود مشک و مانند آن کشند و روغن قنطاریق با فرفون و چند پسته
 بر سر او نهادن و مراد آب و چند پسته و عاقر غر حادان نخش و پیرا
 ریختن و بوی مشک و چند پسته بغایت سود دارد و در طعام بچشت
 با سیر یا مغر خور و افکندن و انجا که سبب خوردن و از روی سرد باشد
 چون افقون و تخم بک و تخم لعل و جوزمانش و کشنیزه و اسفول بسیار
 و علامتها که اندر کتاب سیموم یاد کرده اند ظاهر باشد علاج آن بود
 که اندر آن کتاب یاد کرده اند و انجا که سبب بر آمدن بخاری بد باشد
 که با آن عضو را بپوشند که تنهاری دور کوئید و لوز را که در کوئید
 و خیالها و رنگها در پیش چشم بپاید چون مکی و پسته و خطی سبب پسته
 یا زرد و مانند آن از پیش بوده باشد علاج آن چنان بود که نخست
 مشغول شود چنانکه هر یک در جایگاه خویش یاد کرده آید و جانب
 دماغ بضماد و لطلها در قوت میبندد و باقی بخار را فرو دارند و طرق
 مالیدن بای و پستن و اندر آب گرم نهادن و حب شنبیل را دادن و انجا
 که سبب ضعیفی روح باشد اسباب آن است که در پیش گفته
 و بتدریج اندر سبب است علاج با اللحم و مشر و دیطوس و مقهر و دود مشک

و خلط از سر بجانب پای آورده و کثیف چنانکه اندر باهای کد سست
 یاد کرده و طعام نخورد آب و گوشت در اج و نذر و بک و گوشت نذر
 زیت یار و غن جز بریان کرده باد ارضی و زبره و لندگی کشنه خشک
 پس اگر بدین تدبیر نایل نشود یا بارج فقیر او ایا رج روفس و مانند آن
 استفراغ باید کرد و اگر ماده بخار صغیر باشد پیش چشم خیالها زرد بپوشد
 کرم بود و خواب کمتر باشد و هر چند کرم تر شود علاج قویتر بود علاج این
 را نشت قی باید کرد آب کرم و سنگین و از پس قی انار ترش و نرسن یا
 آبی و امرو چنی در یوان و شراب غوره و شراب علاج را خوردن و دماغ را
 جب بنفشه پاک کردن و جامت پس بر مرکب پس کوشش زدن موافق بود
 و اگر دماغ ضعیف بود هر بار او و نسیجها و پست جو کشنه خشک هر دو
 بریان کرده با سنگر سوده یا بنیز و بر غن بنفشه حرب کنند و بخورد و اگر ماده
 خون بود و علامتها خوبی ظاهر بود علاج آن نفعده و قیل و رک پس کوش و مجت
 پس سر موافق بود و پس از نفعده طبع را بطریق پاکیزه زدن نرم باید کرد تا نفوذ
 بخار از دماغ باز دارد و اینجا که بخار از معده بدماغ براید طعام کم کرد و
 شربت طعام کمتر باشد و معده ضعیف کند و علامتها ای امتدای

معده ضعیف

معده و ضعف آن ظاهر بود و در کالهی بیشتر باشد و کالهی کمتر بود و در
 صدای بود و در پیش سر میان کاه سر علاج آن نخست قی باید کرد تا معده پاک
 شود و از پس قی بارج فقیر بخار داند و استفراغ جب قویا کند و اگر قوت
 ضعیف باشد تقیع صغیر بخار داند و روغن کل بر بنانی و موضع صغیر غلا
 کنند و چون روزی چند بگذرد اندکی روغن با بونه یا روغن کل استخرا بخار داند
 و با خروغن با بونه تنها بخار داند و اینجا که سبب مشارکت رحم و مثانه باشد
 احتباس طبع با احتیاق رحم پس از دوار بود و باشد علاج آن اگر سبب احتباس
 باشد نرسن او را رط باید کرد و اگر احتیاق رحم باشد علاج آن باید کرد و دیگر
 اندر جای خوش باید کرد و اندک اندک و اینجا که بخار از دل یا از کبد باز
 سپرز براید و گذران اندر کما و نسیجها باشد که اندر پس کوشش و اندر پس کردن
 علامت وی آفت که کما کردن بر خیزد و بر نسیجها صیدان کند
 و اندر کردن و عصبها را دوری باشد علاج آن آفت نخست بناید
 و آفت ناماده بخار کد ام خلط است با استفراغ آن خلط مشغول باید بود
 و اگر بر کبر برمی آید نفعده که در افعال افتد و المی و آفتی که در حوالی آن باشد
 بران کولی دهد اولی آن باشد که نگاه کنند تا آفت در کد ام جانب است

اگر در جانب محدث بکشد استفراغ با در ابلول کند و اگر در جانب
 مقعر باشد استفراغ به مسهل کنند و اگر از دل برمی آید پس از استفراغ
 شراب سبب و مفرج بخار داند و اگر از سر بر می آید که اسهال نذر است
 جب و بر سر ضا و غلاخلیل کنند بر می نهند فی الجمله هر عضوی را بعلابها
 که بدان عضو مخصوص است تدبیر کنند چنانکه هر یک در جایگاه خویش
 یاد کرده اند و اینجا که سبب سوء المزاج قوی باشد علاج آن مشغول شوند
 اینجا که سبب کرسکی و نسی بودن معده بود بخار دیش از آنکه اقیاب براید
 و پیش از آنکه حرارت کرسکی بدماغ بر شود چند نفیان اندر رب غوره و
 جب سبب و رب آبی مانند آن نهند و بخورند و نسیها چون شراب آبی
 و شراب سبب و شراب لیمو و شراب زرشک و شراب ریوان هر وقت
 بود و اما در اتم خاصه بر از مقدم سکبه باشد زودیتدارک آن مشغول باید
 بود و تدبیری موافق چون کردن و معده را پاک داشتن و ایا رج
 جب شبیه را خوردن و بسیار باشد که بعضی مردمان از پس دوار صغیر
 بیدارید و بدان دوار صدراع زایل کرد و در هیچ علاج دیگر حاجت نیاید
 است باید که نامل بلع کند **باب دوم از خرو صلبوم**

کف

کفار نخستین از کتاب ششم اندک با بوس و علاج آن کما
 عاتی است که مردم در خواب بیدارند که شخصی کران بر سینه او افتاده است
 و او کران میشود و نفس او تنگ میشود و خواب را بیدار میکند و او از خواب
 بیدار و نذر تواند چسبید و چسبند که حرارت خیزد و هرگاه که این حال بر روی
 بگذرد در حال بیدار شود و بسیاری مقدمه علت صعب باشد یکی طریغ
 دوم سکبه سوم قلی که از امانیا گویند و سبب این علت بخار غلیظ
 باشد که بدماغ براید و دماغ را بپزد و مردم را فرو گیرد و ماده آن بخار بپزد
 یا سو و یا خون غلیظ سوای و گاه بود که سرمای صعب بدماغ رسد خاصه
 نزدیک وقت خواب و حاج را کثیف کند و فراموشی بخار و کما بوس بیدار
 آید و بخار ماده از خواب رنگ آن ماده بخار چنانکه معلوم است
معالجات اگر ماده خوبی باشد نخست فصد باید کرد پس از استفراغ
 خلط غلیظ مشغول باید بود و برب اصطیج چون و ایا رج لو غا و با و ایا رج
 بدین صفت بود و صفت **جی** که مردم طوفی را نشاید بکینند یا بارج فقیرا
 یکدم خرق سیاه و دو آنک قهوه یا دانی نیم انیسون و دو آنک شحم خفیل
 و آنکی نیم کیر و آنکی باب کرفس جب کنند بر یک شربت بود و آید از سر

اگر علامتهای چون پشند رک صافین بکشد یا بر ساقی جامت کنند
 و تن را بمطبخ پلید پاک گردانند و از شیرینی و لبنیات باز دارند و طعام از
 نازد انگ و ساق و زرنک و غوره فرمایند و گوشت در اج و تدر و تبوج و
 بزغال و آه و بره و در نان او کشیده فرمایند کردن و اگر در طعام او لایق نیست
 تر کنند شاید و شراب سخت زیان دارد و شستن بسیار در کباب و بر کد
 باد شستن زیان دارد و سر پو کشیده باید داشت تا سر ما و کربا و اطباء و
 نرسد و ب غار قون اندر صرع و مانعی نافعت و بهترین ترکیب است
صفت آن بکیرند یا راج فقیر اندر م غار قون یک درم نیم خط و دو انگ
 خربق سباه و کلی و نیم یک کنند چنانکه زعم است و این حکم یک شربت
 با اما علامتهای صرع معده است که تریک قوت صرع و شستن قوی کردن و
 در و سر رنج و ارد و قم معده اختلاج کند خاصه اگر طعام از وقت خود باریش
 دارد و اندر حال صرع دست و پای و مکر اندامها بلرز و لرزیدن صعب
 و آوار باشد از روی براید و باشد که چنانکه از بول و منی و سراز و منی پلید
 شود و آلوده تر باشد صعی برنج و غیر و نوبت آن در از تر بود و هر چند معده
 سبکتر و کمتر بود نوبت او کونه تر بود و نا کو ایدین طعام و نفخ و قوا و

و آروغ نام خوش و ضعف معده بدان گواهی دهد و گاه باشد که سبب
 صرع معده تباه شدن اخلاط باشد نسبت به این آن و علامت وی آنست
 که صرع وقت سبکی و تنی معده از بر آنکه خلط تباه چون قم معده را خالی
 یابد و را بکند و اندر وی از تر کند و اگر خلط تباه صفر لای باشد از شستن و
 حرارت و سوزش قم معده را رنج باشد و اگر شود ایی باشد شهوت طعام
 قوت باشد و تفکر و وسوسه بیشتر و آروغ ترش باشد و هر گاه که خداوند
 صرع معده طعام بیشتر از مقدار معتدل خورد همان هر دو کتف
 او در خیز و نا آنچه خورده باشد هضم نشود و در ساکن نکرده و اگر پس از آن
 طعام خورده هضم شده باشد با خبری زیاد خورده باشد انجام دهد و میکند سبب
 آن خشکی طبع باشد و هر گاه که طبع نرم نود و ذرایل گردد اما علامتها
 صرع مراقب بدن نرم و بکست و علاج خاصه او آنست که پیش از وقت نوبت
 صرع با اندر حال صرع بر مرغی را چرب کنند بر و عن سوسن و بخلق صرع
 فرو کنند و بخشد تا قی کند و معده را با باراج فقیر و شراب افستین مال
 کنند و بکل عکرم و صطک و کوارشهای معتدل و شراب پودند و مانند آن
 قوت دهند و از نموناهای کواریدن بجا دارند و غذای زود کوار پسندیده و

وضا و یا قوت فرامنده و معده او نهند **صفت** کبیر بنیل الطیب
 وکل سرخ و مصطکی و قشقرک و بستراب انکوری یا باب
 سیب یا باب آبی بسترند و گرم کرده و معده او نهند و آن را که بپز
 صرع بخاری باشد که انداختن بر اندازد یک پوست و رنگ بوی
 او خوشکی و لاغری پوست و فریبی و لب بار کوشی و بخت و بول
 و تدبیری جای حالها گذشته و حالی بران و براده آن کوای چند اما
 خاصه او است که نگاه کنند تا ماده علت چیست تن را از آن ماده
 پاک کنند و معده و دماغ را قوت دهند و بخاری را از دماغ باز دارند و
 اگر ماده خونی باشد تحت از هر دو دست رک قبضان کشانند
 یکبار و باندازد با قوت خون پیرون کنند حاصل در فصل بهار و از پس
 آن بخند روزی یک زیر زلفان زدن و بر قضا جانت کردن تا ماده
 از دماغ باز کرد اند خاصه اگر در دماغ ضعیفی باشد و مزاج دماغ آن
 باز ندارد بسبب پیرون کردن خون مسرفی و ورونی نول کنند
 و آنجا که قصد واجب اند قصد کنند پس از قصد کیفیت آسانش
 دهند و بکاره قصد کنند و یک هفته آسانش پس تدبیر آسان

کشد زدن

کنند و اندر مسهل قطره برون و شخم خصل و خرق سبزه بکار دارند و اگر جنت
 آید پس از آنکه دارو خورده باشد رک صافن زنده بار ساق جنت
 کنند و جانت پس سرد میان دو کتف سود دارد و قوت دل را
 میکند و باز استماع میکنند تا تن پاک شود بعد از آن تدبیر غره و
 عطی آوردن کنند و اگر ماده بلغمی باشد پیش از روز نوبت فی فرماید و بیاید
 که فی اندر دماغ صرع نافع بود و در حال از آن راحت یابد مگر در صرع
 دماغی که قی بسیار کردن زبان دارد و استغفر بحب اصطخفون
 و حب ایارج باید کردن **صفت** حب ایارج کبیرند ایارج بفرایکدم
 شخم خصل دو دانه آفتیمون نیم درم قطره برون مارک دو دانه ملطی
 و آنکی مقل دو دانه این حب هفت یکبار بر دهند و اندر مسهلات دیگرند
 و غاریقون و اسطوخودوس بکار دارند نافع و نوعی از صرع هست که طین
 از ام نصیان کوبند و بعضی گفت انداز طینان که ام نصیان صرع صفراست
 و بدن سبب علاج سردی و تری فرموده اند و وزن و شیر زنان بر سردی
 سخت سودمند بود و اگر مصروع طفلی بود علاج دایر باید فرموده تا شیر
 او خشک شود یا بسیار فی آستان در جاعه خشک زود یاد رسد از جو

هو باید نشست در میان در خانه معتدل و بیاید و انت که به هر
صرعی که اطفال را افتد ام الصبیان باشد و احتیاج بر علامتها
عاده باید کرده هر علاجی که واجب کند باید را باید فرموده و در آن علاج
هر چه باید فرموده که او را نکند چنانکه نشود و آنکه او را بماند چون
او را طفل و جلاجل و مانند آن نشود و چنانکه ببرد و از سر ما و کرم ساخت
و ناگواریدن خدا نگاه باید داشت و سداب بویانیدن نافع باشد
و اگر کسی سبب صرع بخاری باشد که از جگر باید علامتها ای احوال جگر
باید کرد و اگر علامت کرمی جگر ظاهر بود نیز پیش کین حرارت باید کرد
و کت و دق سده مشغول باید بود و استفرغ به ما الجین فرمودن یا
باب بلباب و آب کسبی و فلوکس خیار خضر و خرمایندی و شیر نشسته
و آهن و روک با سلیق باید زده اگر علامتها المی و سردی جگر بود سده را
با الصول با نیک است و در علاج را بدل باید کرد چنانکه یاد کرده اند و اگر که
سبب صرع بخاری باشد که از سینه باید و علامتها علاج آن اندک است
علاج سحر طلب باید کرد و اگر که سبب صرع بخاری باشد که از رگم باید
احتیاس طم و احتیاس منی بر آن نوازش دهد و در تریاوی غولها

والله اعلم

ران و اندر پشت دردی و گران باشد خاصه علاج او است که نه بهر
کشان و جن جنس کنند چنانکه در علاج احتیاس طم یاد کرده اند و اگر
که سبب صرع بخاری بود که از اندامی و در تریاوی چون انگشت دست
و پای و مانند آن می باید علامت وی است که خداوند علت
را چنانکه بخاری چون با و سر و اندام موضع حرکت میکند و بیایا
بر می آید و علاج خاصه او است که پیش از وقت نوبت بر تریاوی
بصافه تحت سینه چنانکه وقت نوبت بگذرد و صرع با سبب افتد نوبت
اندک زده و چون وقت نوبت اندک زده پای یا دست که بخار از وی بر میخیزد
اندر آب گرم نمند پس عصاره را بکشد آید و آن موضع را بخورد و دست
بالند و تریاوی آن کنند که آن موضع را در پشت کنند و شیشه بر نمند و بکشد و
حق جرات را تا زود اند تا نعل بسیار از وی بیاید و صفت **دردی** که
پیش کند یکدیگر و طفل و خزل و فریون هر سه را بگوید و بعد عمل با در بر نشسته
در انقضای نوبت تریاوی کند صفت **دردی** که زود در پشت کند در ریح و
یکدیگر و ناگه یاد افکند هر سه را با عمل با در بر نشسته و بر نمند و تریاوی که
سبب صرع تریاوی مس و مانع باشد علاج خاصه بشر سبب خفگی نش

کنند و طعمهای لریج قویند چون سرکه و کوشک کوساله و مایه نازده
و در طعام او تخم کوک و تخم خنثی شش در نخلند و میاید آنست که باین
کیا و کرده بعد از علاج سرخوئی و دیگرهای دیگر است که در وقت اول و بعد
حاجت و چربی و دیگر است که در وقت اول و بعد از آن هر چه
باید کرد اما آنچه بدان حاجت و دو نوع است **نوع اول** که در حال
مصرع باید **نوع دوم** که در وقت اول و بعد از آن هر چه
که در یکی آنست که مصرع می خورند که او را مصرع میگویند
باید که گرم شود و خنثی باشد از کرباس نرم و خنثی در و نهاده و در
که اگر دهن را در دهان وی نهند تا به آن کشا و نهاده از خاصیت آن
ملاحت میاید و در آنکه آنچه در میان را بپاشند و بکلیتین علی
بپاشند و در حلق او چکانند بسم الله چربی کشانیده به او برون
نیی او در حال چون کندس و خرق سینه و تخم خنثی و عصا فقاء
و بلبیل و بنویز و زنجبیل و مر و فریون و چندید استر آنچه حاضر باشند
از این دارو یا با هم نهند و بکار دارند و عود فقاء و تیا بهش نیی او نمیدار
تا دو و یکتند و اگر بپاشند و در نیی او و مندره یا باشد و نیی سده

نوع دوم

اندر حال مصرع و بیرون از مصرع سود دارد و اعتبار چنین آنست
که نفس را بکینند و اردو و سرکه ککوری بپاشند و تخم کشانیده
سازند و در حال مصرع و بیرون از مصرع می بپاشند و شیشا باب مرنگ
عل کنند و در چینی چکانند اسکندریه و دیگر از حال مصرع اندامهای
مصرع را راست باید داشت و بر شکل طبعی چهار است و چربی
گرم بر سر او نهادن چون از زن آمید و اربا باشد که زود علاج پذیرد
و اگر مشکل باشد و آنچه بیرون مصرع باید کرد از دست بکلی او را بخت
بش از طعام برفق و بش از آنکه مانده شود از ریاضت باز ایستد و هرگاه
که او استقران کرده باشد و اضلاط پاک کرد اندک کربس از طعام ریاضتی
کند چنانکه مانده بشود صواب بود و مصرع را باید که در حال ریاضت
سراوساکن باید و هیچ حال جنبانیدن و او نیز به اشتغال بدو مالیدن
سینه و پشت و بجانب قدم فرود آمدن نافع بود و بتدریج باید مالیدن
و به فرقههای خش اول با هستی آغاز کند و هر ساعت سخت تر محال
تا آنکه آنها سرخ شود و پس از مالیدن کامی چند بود و تا باقی تحلیل
پذیرد و اگر زن سر را بشاند کند و گرم دارد یا داغ کند و با باشد و هر

نوع اول که در حال مصرع و بیرون از مصرع سود دارد و اعتبار چنین آنست که نفس را بکینند و اردو و سرکه ککوری بپاشند و تخم کشانیده سازند و در حال مصرع و بیرون از مصرع می بپاشند و شیشا باب مرنگ عل کنند و در چینی چکانند اسکندریه و دیگر از حال مصرع اندامهای مصرع را راست باید داشت و بر شکل طبعی چهار است و چربی گرم بر سر او نهادن چون از زن آمید و اربا باشد که زود علاج پذیرد و اگر مشکل باشد و آنچه بیرون مصرع باید کرد از دست بکلی او را بخت بش از طعام برفق و بش از آنکه مانده شود از ریاضت باز ایستد و هرگاه که او استقران کرده باشد و اضلاط پاک کرد اندک کربس از طعام ریاضتی کند چنانکه مانده بشود صواب بود و مصرع را باید که در حال ریاضت سراوساکن باید و هیچ حال جنبانیدن و او نیز به اشتغال بدو مالیدن سینه و پشت و بجانب قدم فرود آمدن نافع بود و بتدریج باید مالیدن و به فرقههای خش اول با هستی آغاز کند و هر ساعت سخت تر محال تا آنکه آنها سرخ شود و پس از مالیدن کامی چند بود و تا باقی تحلیل پذیرد و اگر زن سر را بشاند کند و گرم دارد یا داغ کند و با باشد و هر

باید از شربت که رطوبت را لطیف کند و معده را پاک کند میزند چون
 سنگین غصه و تراب انقباض سنگین بر روی که در وی سینه و ریه
 و تخم و دیان و اینها منقبض میشوند و چون ماقعر حاکم پشترت کرده اند
 کلشکه و مصطکه و کوارش و دود چون نخاج آنچه حاضر باشد می باید داد و اگر فضل
 زیست باشد سنگین غصلی و روزی اندر آب گرم دهند و اگر آب استان باشد
 اندر آب سرد دهند صفت سنگین غصلی که پدید غصه کبیطینان
 اسفیل گویند و پاره پاره کند و اندر سرکه و آب پنجه تانیک منجمد شود و پس
 ببالند و فشارند و از آن سرکه سنگین سازند و اگر از سرکه کنند که غصه
 در وی گوهر ورده باشند و بود صفت معجون که خداوند صرع
 بلغی بلعد و ریجی را سودمند بود بکند سیالیوس ^{مثقال} سیالیوس
 را و اندر هر چه ^{مثقال} اصل قاف و اینا و ^{مثقال} مثال چند پدیدست و اسفیل شوی
 از هر یکی یک ^{مثقال} مثال به انجین مصفی بهر شند چنانکه ریست بر باد دیکم
 یا دودم با سنگین غصلی بخورند و از سولنی خوبی بهوای خشک شمالی فتن
 صواب بود اما آنچه در همه انواع صرع زیان دارد اینست که یا اگر در
 و این است که نگاه کردن در چیزهای تحریک و فرو نگردان از جایهای دور

در کرم

و در کرم و کرم با و مقام کرم و سرهای سخت و کرم کرم و حجاج
 بسیار و اندر زبان بسیار نگردان و سرهای کرم و سرهای کرم و سرهای کرم
 سخت خوب و آوای قوی قوی خوش آواز بوق و در عده نگاه کردن در
 افتاد برف زبان و از انقباض و منقبض غصه کردن باب کرم
 راست کند و با پارچه بپزند و آب سرد و اخلاط را بپزند و طعامها
 سنگین و کشت جانوران بزرگ و منقبض و کرم و تره و شیر و پیاز
 و عدس و جگر تره زبان دارد و خرد و نه و اگر اندکی سبب و سداب و
 اندر طعامها و تره بر سودمند بود و اگر چغندر بر سر نه و آب کامه و روغن
 زیت آبی سازند و پیش از طعام بخورند معده را و طبع را نرم کند و بدین
 سبب سود دارد و تره خربزه با تیره خربزه با یک چون بپزند و خردل زبان دارد
 و اخلاط را دفع آرد و هر میوه یا تره و تره جانوران و هر چه از تره سازند
 زبان دارد و ارپنی و انیسون و کرفس و فانیج بود و اخلاط را و روغن فود
 آرد و کرم با و را را ببول سپردن آرد و زرد کوار و پوست سوزن
 و قیر و قطران و کرم و کرم در زبان دارد و منقبض سبب سخت پیا
 خا که بسیار خسب بر امتلا و چوبانی با فراط زبان دارد و تره بهر آنکه

روح ضعیف نشود و تحلیلی بر سرده و دماغ از بخار یا پیکر که اگر بارز
 پیش معروض بود که کشد صرع را بجنباند و سر زنی بر تنه و عین غایت
 دارد و بکار نزن زبان دارد و صرع گرفته است و اگر گوشت نرسیده
 خوردن زبان دارد و هم باشد که صرع نلکه کند و اگر ناکاه جزئی نشود که از آن
 ممکن نشود یا آن خمر ترس یا از آن خبر خشنه که نشود و علت صرع افرد
 و اگر صرع و پوست بر تنه و اندر کشد و اندر کشد و صرع را بجنباند و ازین
 بخار بر سر باید کردن **باب چهارم از صرع و صرع کشنده**
الفصل ششم صرع کشنده علتی است که گاه افرد و بیکبار افتد
 و بیکبار راه قوت جسم و حرکت که از دماغ با اندامها می آید بسته شود و هم
 اندامها بکار ماند و حاستها بیکبار ظاهر باطل گردد و در حرکتها جز حرکت
 حیات سینه هیچ حرکت نشود و حکمت یعنی خداوند تعالی علت این شدت باز
 اقتاده بود و در وی او از پیری مایه بر کف بود و بزرگ تیرگی و سیاهی که باید
 و گاه باشد که بر سر می گراید و عجیب است که تا آنکه در سکت اندامها بکار
 مانده و پس بعد حرکت نکند عضله های سینه اندر دم زدن متحرک شود
 و سبب حرکت این عضله اندر سکت و اندر مایه و دشواری دم زدن بر طبع

و جی پاره

و مجاهدت قوت اندامها بجهت بخاری آورد و سبب کلی درین علت است
 که بیکبار اندر دماغ سرده افرد تمام این جهان باشد که در غده که گرفت صرع
 و حرکت بران اندر دماغ با اندامها می رسد بیکبار بسته نشود و سبب این
 سرده و تو علت کلی است اما دماغ و اعصاب و مجاریها و منفذها را و از خلط غلیظه
 و لزج و سرده و هر فراهم گرفته شدن منفذها و مجاریهای دماغ که ازین
 نوع می تواند کشد هر دم در سکت افرد و صعی سبب سکت باشد از سرده باشد
 و مثال این سرده همچون ابریش که در پیش آفتاب آید و سایه بر زبان آفتاب
 و تابش آفتاب و منفعت او از زمین باز دارد هم در پستان سرده که در منفذ
 دماغ افرد راه فرو آمدن قوتها دماغ با اندامها می رسد و منفذ صرع حرکت
 از اندامها باز دارد اما سبب سرده و بیکبار اندر فراهم آمدن مجاریها دماغ بود
 هم و است یکی آنکه بر سر زنی افرد و المی صعب رسد تا دماغ و مجاریها و منفذ
 او بدان سبب حرکت انقباض کند یعنی خویشش را فراهم آورد و راه قوتها
 بسته کرد و در آنکه سرهای به افرا تا بدماغ سرده قوتها جزای دماغ بدان
 سبب بهم باز آید و در آنم نشیند و شیخ الراس رفته اند این نوع سرده که از سر
 نلکه کند در قانون یاد کرده است و جالیوس میگوید سکت علتی است که بیکبار

و ناکاه افتد و سبب او کاری تواند بود که بکار افتد و سبب المراج سردی بکار
 اندک اندک باشد پس ممکن نیست که سبب سده سوا المراج باشد
 اگر چه سخن جانپوش که میگوید سوا المراج اندک اندک بود راست است بسیار
 بود که سبب سکه علت خون بود که در ریه که با ششها بر شود و قویها و دماغ
 پر که ناکاه را در بدن قوت جوانی از دل سوی دماغ و ریه و قوت بدن
 قوت روح نفسانی از دماغ به ریه و اندامها بدان سبب بسز شود
 و دم زدن باطل کرده و عده اندامها بدان سبب سرد شود و سکه بدین اید
 بدین سبب است که هرگاه درین امتهای خوبی باشد در حال قصد باید که
 خاصه در فصل چهارم از طبع این را اخاف قلبی گویند هر که را سبب
 بنایی خون بر قصد بسیار حاجت آید هرگاه که قصد کند راحت یا بدقت
 اگر در قصد تا آخر کند زبان دارد و هم باشد که بدان سبب فالج یکسره فوله
 کند و بسیار باشد که شخصی را سکه افتد و هیچ نفس نتواند کشید و فوق آنها
 کرده که ندره است با مرده و باین همه علاج پذیرد و خلاص یابد و سبب
 اندک علاج پذیر است که عاده سخت غلیظ شود بدین سبب هر که از این حال
 پیداشد بزودی و قوتش پدید آید که در وقت دو دو ساعت نگاه باید داشت

علامت ناکاه که شخصی اگرانی و در وطنی گوش و کسلانی اندر حرکتها و حرکت
 و اختلاج اندامها بر هم شود و نهانها اندر خواب و بیداری در کمالی کردن
 دوست و پایی او سرد شود و بول از نکاری باشد و بسیار که لید و رسوب آن
 صغالی بود علت سکه بد و نر و یکسره بود و سر که ناکاه و در سر پاش شود پس اندر
 سکه افتد و دم زدن و باختره بودیش از کفنه پلاک شود و علامت صغی
 سکه و سبب آن و شعله و پانی دم رفته باید بدان کفک علامت
 عاجزی قوت باشد و از آن علت صغی تر بود که کفک از دونه خورده کند
 و نه دم تواند رود و اگر شری بختی و فرو ریزد از پیشی بیرون آید و پلاک شود
 و کفک از سکه برخلاف آن باشد دلالت کند که اندر صغی از هر که کفک اندر
 تا آخر نوبت بدید که صغی کشاده خواهد شد و اندک اندر صغی دم باسانی نگیرد
 بی بطاعت نکرد و امید باشد که علاج پذیرد و سکه و موی علامتهای خون باشد چنانکه
 مطهر است چشم سرج بود و سکه بلع با علامتهای بجم بود و سبب راکه اختلاج بود
 و بعد از آن در سکه افتد و دیاک شود و بدین اختلاج اختلاج صغی بر میاندازد
 نه اختلاج یکسانه ام و آنجا که نیست افتد که خداوند علت در سکه است یا مرد
 بلکه چشم او باز کرد و اندک کرده و باشد حد نماید بود و اگر اندر سکه است حد نماید

معاجلات انجا که سبب سکه غلبه خون بود نخت نگاه باید
 کرد و امیدوار باشد و در حال فصد باید کرد و رک قبضال پاکیزه و در وقت
 بسیار برون باید کرد و اگر طلیب صواب بپندر که اگر درون کند
 و در جان کو نیز باید کشاید پس بر ساق او حجامت کردن و اگر لایس فک فصد
 و حجامت کرده باشد باز و پای او بپندرد و از آنها بپندرد و اطفال او بپندرد
 بود و سر که دروغی کل بر سر او میبند پس در هر هفته معطل کند تا باقی ماند
 را از قاعه فرو کند و چون سکه کشاده شود بند بر لطیف مشغول باشد هر کتاب
 ننگ و جلاب اخضر کند و به تدریج بکوبد و چون در راج و نذر و مرغ
 خاکی رساند و انجا که سبب بلغم باشد و خون با وی آمیخته بود و علامتها هر
 بد باشد نخت فصد باید کرد پس تدریج قهقهه و بی و شایف مشغول باشد
 و اندر بنای جادو و سبب و قتل و اشق و زهر کاوش و غم خط باید که باند و
 جدا باید کرد با هر سر و تروتن چرب کرده و با باغ فخر الوده بخلق او و کند
 تا باشد که بی افتد و طوبت براند و انجا که سبب بلغم غلیظ باشد امید که بود
 پس اگر طلیب ابدی بپندد بر استغفار و کشودان سده و گرم کردن دما
 کند بدین ترتیب نخت استغفار می کند بخت نیز و اگر دانه که طعمی غلیظ

خورد است بسیار جدا کرد تا بدن او بکشد و هر مرغی چرب کند و به
 باغ فخر الوده کرده بخلق او و کند تا بی افتد و اگر بی نخت و دانه که بود
 رسد و نهوی که کند نافع بود و در راج را گرم کرد و اندو اگر روغن که بر مرغی بران
 کند و روغن سمن باشد نافع تر بود پس هر مرغی که درون داشت و اگر بی نخت
 گرم باشد چون روغن فرفیون و روغن قطره و روغن اسفند و مانند آن پس او
 را گرم کند بجز بای که با کرده آرد پس سوطی لطیف گسسته و کشاید اند
 بی او بکشد و سوطی خوری را گویند که اندر بی افتد و اگر حاضر باشد که نشت
 تر پاک بزرگ با مشرو و بطوس اندر راج العسل حل کنند و بجای اندر و نیزند
 و اگر تر پاک حاضر نماند چون سیرنگ و انار و سوسا اندر راج و اسفند و آب است
 و اگر سبب خلط باشد با چند پسته از سر که ام که حاضر باشد یک شغل
 اندر راج العسل حل کند و بخلق او فرو ریزد و بکشد که پهل و سده مرغ میل
 نافه از جرف فرفیون میت و از پس استغفار در آب که گوشت نشاندن و گدا
 خشک نافع بود و صفت حقنه تیر بکشد شحم خط و قطره یون
 و ناه نگاه و شربت و صواب حلب و آنکه ان از مرغی که شست سبب دوم
 بود و نخت دوم روغن بادام تلخ یک و قهقهه تلخین و دوم زهر کاوش و دوم

دارو مارا در کتب کتب بخوشانند تا بعد از ده ایستار باز گرد و پالایند
 و روغن الکلین و بور و کچنگ و زهره سر کا و نیک کنند چنانکه بخت صفت
 حقه دیکر بکنند شحم خنجر مریم قطره را با یک غنیمت خنجر
 از هر یکی یک مشت اندر یک من نیم آب پزند تا بعد از غنیمت باز در پالایند
 و ده ایستار از روی بسیار و حقه کنند و اگر حقه زرد و پیر و نیک و طوی تا
 دیگر باره حقه کنند تا طوی بسیار فرو و از رو تا به حقه صفت و روغن
 فرفون که اندر مهرهای پخت و کردن حالت بکنند سداب و بکوبند و بپزند
 و آب از روی بسیار بکنند و روغن سوسن ده ایستار با این آب پیاپی نهند
 با شش نرم بخوشانند تا آب برود و روغن بماند پس قطره عافیه را و چند
 از هر یکی سدوم جاش شیر باز و فرفون از هر یکی یک مثقال بپزند و بپزند
 و چون روغن فروز گرم باشد این دارو را سوده در وی آفکنند و بماند و اگر بپزد
 بلسان حاضر پخت سدوم با آن پیاپی نهند و اگر حاضر نباشد روغن ترب
 اگر بپخت است بل آن کنند صفت روغن اسفیل بکنند و بپزند
 او قیود روغن ترب بکنند اسفیل را در روغن ترب پزند چنانکه در وی
 مایه شود و اگر کسی خواهد که عافیه را و چند پیر و خور و قطره فرفون

در کتب

و مشک و آفکنند و بپزند صفت مسعود طایفه ندره کلک
 و آب مرنگوش یا آب سداب بپایند و روغن او بپایند و اگر بپزند
 سوده با اصل بکنند و اندر بپایند تا به حقه بود و چند پیر و باز در
 می بپایند و چون فکر با از روی حقه بکوبند و بپزند و در سکن و فو تا
 و لقه سخت شود و می یافتم و هیچ چیز را بر او نیست من را گرم کنند و آب
 و اخلاط را بکند از و با ماد و غنیمت یک باقی اندر سداب حل
 کنند و بپزند اصل اندرین علاج است که این ترتیب را یاد کرده اند چنانکه
 و تا سخت بپزند و فی استغراق نکند مسعود و روغن و تا غلظت اسفیل
 کاندازند از روغن عصاره قوی مسجج بپایند از روغن عصاره قوی نکند
 باز پس از آن و غنیمت روغن سداب ساد و روغن مسعود و روغن حل کنند
 بکار دارند و اگر منصف نباید قوی بکار دارند و موم اندر روغن کنند و اندازن
 موضع که باید بماند و سرکه که بپوشانند با روغن صفت و چهار روز بپزند و بپزند
 از غلظت مسعود و روغن فرفون مالدن و این جدا بکند کرده اند و نهند
 شربت و چند حقه کنند و طعام بخورند و آب بپزند و بپزند و بپزند
 و کبوتر بپزند و بپزند و در این مسعود اگر آن بپزند با موم و روغن با آن بپزند

اثر بخاری نو اند که درین سبب یاد کرده اند اولی آن بود که بکشد تا ماه
 که به وضع طبع میل کرده است قرار گیرد و در آن مشغول باید بود که ماه دوم و نباید
 وقت برهای نماند و تا چهل روز بگذرد و سبب باید داشت و بانب طبع باید و تیر
 حواسه در علاج لقوه است که چون چهار روز گذشت که مثال ایاچ فیما بر سبیل
 شیار دهند و از پس که بقیه بقیه تیر استماع کند صفت حقه تیر که بکشد
 و با بوند و مرز گوش و هزار اسعد و اکیل الملک و تخم مصفوف و تخم کتان و بیک کینه
 و پس بوس کند و اینجور خشک و تخم خطل و تخم پیچیده و بون بیک تریکی
 یکشت روغن زیت که یک و قند آب که یک و قه که یک و قه تخم مصفوف
 و تخم پیچیده و تخم کوفه کند و سدر این چند چنانکه در سمت و پلانید و محمد بن کبریا
 میگوید و اندر قرابادین قدیمی میگوید که در اندلوه را در خانه ناریک باندیشاند چنانکه
 پس روکشانی بنهند و روزی از خانه بیرون نروند تا ماه دوم و بعد و چو چو
 و بوه ترخورد و سر باد افناشت از غره میگذرد چنانکه تا وقت نیم روز ببارد و ببارد
 و تا از غره خارج نگردد و طعام نخورد و در وقت روز یک روز ببارد و ببارد و ببارد
 از آن چشم که بر روی نو نهاده است و یک قطره روغن بنفشه را در غره
 و چنانکه در غره بنفشه قطره در جانب دیگر چکانند پس با بوند و بوند و بشتی

الدرقا

اندر آفتاب به سبب نه بد و آب انداختنی کنند و سینه را آن میزدند و کلیمی
 در چکشند تا عرق کند و صبر کند تا عرق بسیار بیرون آید پس عرق از
 ده کنند و سرور روی و بی بخورند درشت بمانند و بخارند تا سرخ شود پس روغن
 جو را بر روغن چند اخضر اگر کم کرده و سرور روی و بی و صند و پس کردن او
 مانده و یک ساعت آیش دهند نکه از نکه با و روی جبهه و دیگر باره آب
 آفتاب باز از نکه چنان که کم و سر چنان که فرو در آرد و هم برسان باز بخت
 همان روغن در مانده و ساعت همین کار میکنند چنانکه در یک شبانه روز
 ده بار کرده شود و هر وقت روز یک روز چسب کنند و هر که از پس که با و بدین
 نیک شود و باید دانست که علاج نیز نیست علاج آن مشغول باید شد و در جبهه
 این علت اسر قمار طبع با بوند و او را و روزی از خانه نماند که یاد کرده اند و اندر غاصه
 روغنی که در روی چند پسته و فرفیون عاقر قرحا باشد مفیدست و روغن بنفشه
 اندرین علت مفید بود از هر که قاضی است و روغن غالبه و روغن بان با بوند
 و جانب علت را بسته داشتن بغایت سود نمود و او را و ای که بیک محول
 از وی سازد اینست چند پسته و فرفیون تخم خطل عصاره و قه افکار پیل
 و تخم عرطه تا خرق مفید جلا بکشد و مرکز گوش آفتابا نو شود و شونیز

بر او خورده و قوت حاصل می شود و چون با کوشش و سستی ناله کند
 چند پیکر و شحم خصل و لیل سپید و گندم و بکوبند و باب مزکوشن
 و شایف کنند و وقت حاجت بکار دارند و زمره شطب و طو زمره با شمع و عصاره
 شمشاد و عصاره مزکوشن و عصاره چند روغن کبک حل کرده بار و غن
 پس در مقدار فروغون با شیر زمان سوده آنچه حاضر باشد در بچاند و دوم
 آب مرکب خوش و دانه کبک و روغن سوده با سیرم روغن زیت در بچاند و رتبه
 پنج در زدن شود و هرگاه که این دارو را می داند رسد و روغن شیر خشک آرد
 و شیر تازه با آنکه شکر دهنی بچاند و پیش سرسیند و خطی لبر که سپیده خایه مرغ
 هم زنند و بر سر سینه و همه برابر کردن نهادن و باز زدن تا خون دیگر در دای
 که کم کنند تحلیل پذیر و گرم کردن هر که در آن و عضله های کله سوزمند باشند
 و همچنین آورده اند که غسل کردن با آب گرم که کبک شکر است بجای آب دریا باشد
 و اگر آب دریا بیشتر و مثل کردن بر آن بهتر بود و گفته اند که جانب چپ افتد عسر
 باشد و باقی علاج لغو از آنجا که تشنج غنی طلب باید کرد و غذای خد و لغو
 شود و آب باید بجای آب اصل و جوی آورد آن که در دوج و قنصل می خایه
 آن شد با سیرم و جوی که در کله شکر است که کاشتم اند

شکل

شکل اندر شدن قطعی ناری است و معنی آن باطل شدن چسبندگی است
 از عروق و عوام بر اندامی که زنده باشد چسبندگی باطل شود و گوشت خفته است
 و این اندامهایی اند که از حرکت و سخت چسبندگی اندام با ناقص
 یا باطل شود و حرکت نیز از طبعی که در او از هر که چون خفته شود چسبندگی
 که متفق قوت حرکت نیز است شود و گاه باشد که بسبب ضعف بود و حرکت از جا
 جایش کرد و از هر که عصبها که آلت چسبندگی است و دیگر است و آنچه آلت حرکت
 دیگر و اسباب خد و سختی که در دم دارونی خود که روح را غلبه کند
 چون فیون **دوم** آنکه از او پیون سر و باطن بعضی رسد و مزاج او را بیاورد
سوم آنکه حیوانی که مزاج او سرد باشد نکند چون گرم باشد که کله زخم او بر عصب
 چسبندگی باطل شود و خاصیت مایه را در هم می آمیزد و از این نوع
 این مایه که کله که او را بر دست کرد چسبندگی باطل شود و می گویند که اگر در دم
 مایه که افتد در جان است مایه که در گردن چسبندگی بسته دام را شکاف تواند
 داشت **چهارم** غلظتی غلیظه باشد از عضوی و در پشت و اطراف و در خواب شود
 که بود و صغیر که از سرد بود **پنجم** که در عروق و پاچید و کرد و چنانکه کسی بیای
 و چون خوابد که بر نیز و پای او خفته باشد و آنچه بعد از عصبی خفته شود بسبب

اینها که علامتهای خون ظاهر باشد فصد کنند و مایه خون تمام بر او زدن و غلظت آن خون
 باز کنند و آنچه که علامتهای غلظت ظاهر بود علاج او از این است و فاج کند و آنچه که علامتهای
 خشکی ظاهر بود در پیوسته کردن شغل شود چنانکه اندر علاج تب و قیاد کرده اند
 و آنچه که بسبب اندر شامی از شامها عصب باشد به علاج آن عضو مشغول گردند و از پیوسته
 و در پیوسته مایه ها ظاهر باشند و بعد از آن که استغفار واجب کرده شود و در دایه می کشند
 که در باطن شمع بکار دارند و روغن قنصل و روغن فوین و زدن با شامها و در دایه
 موافق است باقی الحامه و عصب را که در دایه و درین باب ناهت و از علاج و در شامها
 طلب کنند تا مانع بود و اندر علم باقی الحامه و در پیوسته چنانکه در کتب نخستین
 کتاب ششم اندر **عرق** و در زدن اندامها باشد و این عملی است که در اندامها

رضی با افتادنی هم این نوع باشد **ششم** آنکه جالینوس میگوید مزاج خداوند خد
 اگر خشک بود و در وی گرم خود خشکی یاد است کرد و در بدن بسبب در سر خشکان
 وی خد بر یاد و بر تر می داند و اندامهای دیگر بار و در آنچه در جمیع حقیقه بسبب
 تحلیل و تبها اصلی و غلبه خشکی در دست و پای بدیداید هم از نوع بود **هفتم** آنکه در
 روغن حیوانی ضعیف کرد و در بدن بسبب چسبندگی ناقص شود چنانکه در حال غشی
 و حال که گفته اند **علامتها** هرگاه که بسبب خد رتبه باشد و ماده در دایه بود چسبندگی
 همه تن باطل کرد و در همان در دایه که شود و گاه باشد که ماده یا سیرم دیگر اندر شامها بود
 نقصان جسم و حرکت با ندره بسبب در شمع بریداید و در یک نیمه پیدا شود
 و در اندامهای روئی سلامت بود و گاه بود که بسبب اندر یک شام بود و از عصبی
 از یک مهر و پیون یا در دایه که در دایه را پیشت و آفت در یک عضله که در
 عصب بد و پیوسته باشد بدیداید و هرگاه که بسبب خد خصل غنی بود و در دایه
 باشد که فاعلی باز کرد و بسیاری خد زمره فاعلی بود یا مقدمه صریح یا مقدمه
 سکت یا مقدمه تشنج و هرگاه که خد از عضوی بدیداید و باقی فاعلی نازل
 و از پس آن نه و در بدیداید هم باشد که بسبب باز کرد و گاه باشد که در انقباض
 و ذات الریه و سر شام سرد و خد بسیار آید و در کله شکر است که کاشتم اند

انجا که

بکینه صفت درم بود از دانه و شکر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 بیل از سرکه بکند و شکر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 کینه با سرکه و شکر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 و اشق و قش و جاش و شکر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 تا این حد که شربت باشد صفت فسخی و کینه با سرکه و درم نیم از بیل
 با سرکه و شکر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 و قش و شکر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 این دو شربت و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 و زود از سرکه و شکر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 مثل چینه که دارد و بیلان حب کینه این حد که شربت باشد صفت سفوفی
 که سرکه با دانه و شکر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 به پنهان حب که شربت باشد و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 بکینه کینه پوست کینه کینه پوست کینه کینه پوست کینه کینه پوست کینه
 و کینه کینه کینه کینه کینه کینه کینه کینه کینه کینه کینه کینه کینه
 قطره بون با سرکه و شکر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل

از سرکه

از سرکه چهار درم و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 کینه با سرکه و شکر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 چله درم و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 کینه با سرکه و شکر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 همه را بیلان حب کینه با سرکه و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 با سرکه و شکر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 بیل و قش و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 آب سداب کینه و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 نرم چینه با سرکه و شکر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 و قش از سرکه و شکر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 و بیلان حب کینه با سرکه و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 نباید و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 سبزه و قش و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 از سرکه نیم و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 سوس و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل

مخلوط

جدا کنند صفت ضحاح فرفون بکینه و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 فرفون تازه درم و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 لکینه و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 کینه با سرکه و شکر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 بر درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 سودا و کینه و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 و قش و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 باز آورده و اگر حس بر جای حرکت باطل شده بود و جزا و سر و اهل و درم نیم از بیل
 بکینه با سرکه و شکر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 را بکینه با سرکه و شکر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 کرم بر قش و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 کرم چوب و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 سر و قش و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 سردی آب و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل

مخلوط را اسماء و قش و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 قش و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 بر سر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 که مثل است که ماده قش و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 باشد و قش و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 اندر چوب و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 و کینه و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 می آید که باشد که قش و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 از سر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 بکینه با سرکه و شکر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 از قش و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 نشستن و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 آن سازند و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل
 در سر و درم نیم از سرکه و درم نیم از بیل

و نارس چشم و پنی بران کولاهی و پند خود اسماعیل و پاک کردن دماغ و عطایا
دیگر که در علاج جبل باد کرده آید سود دارد و آنرا که در عیال جای خواب کرده آید در
در عیال خوشی باشد از طریق خواب بر نیاید بگذشت از بهر آنکه ممکن نباشد که
ماده سخت عظیمه و غیره بود و متی در از بهر آنکه ماده لطیفه کرد و قتل پذیرد
و آنرا که باره صدامی سخت باشد دست نخورده پذیرد و الا پس از آنکه از عیال
گنبد و تن و دماغ را پاک کند و مسل و شرابان صمد کرده و دماغ را بر عیال قوی کند
فوقه و چنانکه در علاج چهار بیماری سر باد کرده آید و اگر استغنی که در این شرطها که
باد کرده عیال نماید و بعد از آن چشم مشغول گردند و عیال عظیم زیادت شود و عیال
بزرگ کرده باشند و حقه اندرین چهار بیماری سر چشم که ماهه بود سود
دارد و واجب بود این قوانین را پاک داشتن بایست و حراز و نخستین

[illegible]

اگر ازین سدی بدو رسد یا بطریق ای چشم ماهه بسیار باشد ماهه و از انجمله یا واد
و در افزاید و هم باشد که طبعه را رسد و اندو خورد و این دارو باقیها شب و استغیله و دینا
مغسل و از بر سوخته و ملین شاموس و بشا پسته و از که و طبعه و قریه و حباشه و از که و از که
ضرورت استغیله ناکند این دارو با رکاب که دارد و زو بود فی د و د و کم گرم و مزاج
ترست بعضی بنویسد مرست و بعضی گرم کنند و بعضی مزاج مر و بعضی بزنند و تحلیل
کنند و مزاجت بدین نوع از هر چه معنی است یکی آنکه هیچ یک از این نوعی سود نکند
نبیت دوم آنکه گاه بود که حاجت افتد یا لک دارو یا اندر چشم و در غایت بسیار نکند
و آن دارو ای از این است چون کثیر و جمیع و قیاسه که با بود که دارو یا بسیار نیز با صیبت
او دارو در چشم و در غایت و صنعت یافته شود سیوم دارو ای چشم بعضی نکند است
در معنی و در است و نیم عضوی حساس و مرست و ناکلی طاف ملاقات
دارو یا از معنی اندر حاضر چون در منید باشد از این نوع دارو ای مزاج ماهی بسیار نیز
تا ملاقات آن چشم از نیکو چهارم آنکه گاه بود که چیزی از گرم و طایف حاجت آمد
یا درشتی را که اندامه گرم و نیز نولد کرده باشد زایل کند چشم را بنویسد و نیز نولد کند
خلط بارو یا باز در آن چشم نیز نولد و از طایف و قریه و از سدی و طایف
مزاج چشم نیز مرست و سبده و طایف مزاج تری ماهه را باز در مرست و گرم نکند

و آب حلینیزم نموده است لیکن برانده است و بس کلجی دارد و در کرمی معتدل است
و داروهای جنس دوم که فندک و آب زکاب باشد و نوعی شستن چون بوج است
و در اجنه و قوون و حلیت و سکنج این پنج بکار آید که از بس طبقه قریبتر به مایه
خلط باشد قوت پزاشنده و تحلیل کننده بیشتر تا فندک و آب است و دیگر داروهای
مفصله قافیه برسانند و در مچون زهره و جانوران است و آب بادیان و غیر آن
از آلهه که سخت کرمها نموده اند و شستنی که کوبند و آب را که بچشم و آبکیا برده
اند از آب چمن سیم و نوعی یک نوع است و درخ را و قنوق و درخ را و باد چون قلیما
و کند و مانند آن نوع دوم از قوت کربل و قطره و حجب و مانند آن را پاک کنند
چون نوشاد و قططار و نوبال و قفس خداز که از کرمی سدی معتدل است
و بسیار است که از داروهای نوعی شستن قلیما اند که کرمی سدی معتدل
و اندر درود و کشته از دیگر است بدین سبب که کشت رویانده است و داروهای
جنس چهارم که بعضی است که نوعی و در شستن است چون سرخ و کچک
قطره و صاب را و حجب مرغ و کشتک و زهره دارد و داروهای جنس پنجم که بعضی است
و نوعی قوت بعضی معتدل و بعضی قویتر اینچنین است که سرخ
و عصاره او و عصاره لویه التیس و منبیل و عطران و مایه و ساج و خندی و این نوع

انجا بکار آید که از چشم درمند یک آب کمتر اند فو و هم قاقی است و عصاره
غوره و عصاره اسحاق و ساز و خام و کلان رو فو و کند و مانند آن و منفعت
این فو در چشمهای درمند کمتر از عصاره است و انجا بکار آید که چون از اجزای
دشت تبر کند و آب و درین باز است اما داروهای جنس ششم برانده
و تحلیل کنند است چون آب حلیه و محضه هندی و بارز و نظیر ثروت و اکلیل الملک
و چند پسر بکنند و زعفران و قرماقوت تحلیل مزانند و ترست و زعفران فیتی
کدروی است برانده و نرم کنند برود و کند و چنین برانده و نرم کنند است
این دارو را در علاج چشمه و قرصه و اس چشم بکار آید و انجا که خواهند که رطوبتهای غلیظه
را و بزم که از پس بطرفه نیا نماند بود تحلیل کنند و داروهای جنس هفتم که ذکر کنند
چون الفاح و فوین این جنس را کمتر بکار نیاورد است از بهر آنکه قوت بهر از ضعیف
کند کند باشد که با او در جگر ضرورت عظیم که باشد و انجا که در دمی صعب
و حرائق و موزنی عظیم باشد و ترسند که طبعها را بخورد بکار نیاورد است و انجا که
تمام چشم را بکار کرده آید باشد است و انجا که جناس داروهای جنس که درین
موضع بر حسب حروف مجعوم ذکر شده بود **حرف الالف** از جنس کرم
و خلقت ترسها را کرم که در پیش چشم آید که باقی در چشم بماند از آنست

[illegible][illegible]

آهن قابض تر نیا لکن در ششی بدانفع بود **دوبال** مس که در زنده فرو نی
را نوزد و در نیالها قوی سوزانند و لطیف کنند **توبال** **توبا** و **قون**
در کم کردن و کدخاکن کوفت فزونی قویتر از توبال است و توبال با جلد
باید که نشسته باشد حرر الحجم **توبا** اگر کم خشکت بدرجه سیوم اندر ظرف
وسیل بیکاراید **جان** سرد و خشکت بدرجه دوم قابض است بر زنیانی طلا
کردن و ماده را که از سر فرو آید **جعد** کرم بر خشکت بدرجه دوم و خشکت بدرجه
عصاره او با غسل انداختن تا یکی چند روز آید و فریون بفعل و مزاج بدوزن دیکت
خیمه پیکر کرم خشکت بدرجه سیوم و بر آنند است و بر بند عصاره را کرم
کنند و در کار بر طبع طیفه نوبند و بخوابند **شیر** کرم بدرجه سیوم و تیرید
دوم و نرم کننده است و محمل انداختن و کاتب نرو و آبنافع بود حرر الحما
مغنی هندی هرست و اندوی قویست کرم و معتدل و قوی سرد خشکت
بدوجله دوم بقوت کرمی ظاهر حقه را زنده آید و هوس سردی و خشکی خیم
را قوت دهد **حرف** تخم پندانت و بر آب سوزانند کرم خشکت بدرجه
سرکه مالک است بدو خلط غایط را تحلیل کند سبل را نافع بود و **حلیث** کرم و
خشکت بدرجه سیوم لطیف کننده است و محمل انداختن آبی

تخلیل نموده چنانکه چشم از این موضع بکافیه بر روی بینی بر آید و اگر
 شکاف بر اثر کشیده شدن یا کشاده او بدو زنده و در او صفت کشیده شدن بود در او
 کبریت تر و بوی شیرین تر و زنده غشت و درم شفاف مایه ها را بی دود و صبر
 و افقون و شربت و قند کلان هر یکی جدا جدا و غفران سه درم و لکلی نیم هر یک بگویند
 بریزند و بکافیه بر آید و اگر بر روی او اندرون بکافیه بکافیه و بر روی او
 چشم بکافیه بر آید و در او جزو و در او افتاد و در
 از کتاب چشم در آید و در این علت است که علت فروختن ماده
 آن فصل است و در آن یک چشم فرو آید و فروخته و بوی قرون او تری و طافت
 بک چشم است و بوی طافت او از طریق زنده علت تخلیل خارج شود و بوی
 غلیظ تر باشد و سخت گردد و بعضی طبعیان این علت را در سگ و گاو و بک
 که قیال باید از آن دست که علت از این است و پس از نقد
 است و فرو کردن بوی صفتی و بوی قایا و از قیال و قیال و مانند آن
 مقصود و از آن زدن و بوی قایا و مانند آن خوردن است که چون مصفا
 محلی بر نموده بدست کاری علاج کنند و ماده با باز آید و بود اما ماده دیگر
 روی بدان موضع نشسته و المی فرو رفتی و بوی بدست است که بکافیه چشم را بکافیه

کرمی

کرم می باید پشت و اسفنج را بکافیه کرم تر کرده بر نهادن تا ماده علت
 نرم شود و با بر این مملکت بر باید نهاد تا بوی دیگر از او اگر علت در او گردد و
 کند از یک چشم باز کرده و بکافیه بکافیه بکافیه علت را بکافیه بکافیه
 و در آن کشیدن و فشار زدن تا بوی دیگر باشد که ماده فرو رفتی و بوی دیگر کشند
 که علت معاودت کند و بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه
 و ماده را با لایه بعد از آن اسفنج را بکافیه کرم تر کشند و بکافیه بکافیه بکافیه
 سیور از جزو و در او افتاد و در او افتاد و در او افتاد
 یاد کردن **العاق** و چگونگی و اسباب و معالجات
 الصدق بر این است که بک چشم را بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه
 شود و کافیه بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه
 کافیه بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه
 بود و باشد و علاج کرده شود و مدتی چشم بر هم نهاده و اندک موضع جراحت بدان
 سبب بر روی کرم بود و مایه ها را بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه
 کند و بوی دیگر و لکلی که بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه
 بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه بکافیه

از

گفت شمر اندر یاد کردن **غیر** باید که میارسی اندر اموی
دزد گویند غیر ازید موی فروزی را که بندهای میخان بر روی دستش نهاده
بر رستاق طبع و ناهواری و ای آن باشد که بعضی صغیر و سوی دارد و بعضی
عشقم اندر میخ و بدان سبب شک آن گیر و در چشم خیره شود و سبب آن
طوبت بسیار میباشد تا بای بی سوزش و زنی و اگر سوزان و تیز بود
موی را بر زیر زبیدی و باطل کردی و عکس بودی که زوی موی بر تنی **معالج**
نخست استرقاع نماید که در ماه و فرقه بسیار دارد که در خود و خارج آن باشد ازین
و دماغ بیرون کردن و فرقه فروغی و بیایج بفرقه و مانند آن و از آن که در مجرای میل
بکرمی دارد بر باد و پیلد پرورده باطل می نماید و در پوست پیلد از باد
پیلد کابلی در دمان داشتن و مزیدن و از آن که خارج میل بسوی دارد و کله
و قرقط می باید جابج و جوار بود و آن داشتن خریدن و غیر بسوزن و از
پس این دارد و اندر پوست کالک است و شکاری و زین علت از آنج که پوست
بکی دارد کشیدن و در موی فروزی را بر روی باطنی و دو ساندن بسوی
بن موی فروزی را در کردن **سجده** در غیر **تجرب** شمر است و از او
که کشنده و از او های تنبیه است چون با سلیقون و در سایه شیان اخضر

و هم که حلقه می نخست است حلقه می نخست باز پس از آنکه در میان
 قوفی را که میزود حلقه کشند و اگر حاجت آید که یک باره بوزن نهند هم بر آن موضع
 نشاندن از بهر آنکه منفرد آن کرده می را شکاه توان داشت سوزن است
 بر بلوی آن موضع باید و چون می قوفی بیرون آورده باشد آن را بر می
 اصلی باید و شانه چنانکه معلومست و نخست میل را بر نهند سوزن باید و پس
 چند بار تا که فرو گرفته شود و می در می باشد این در ضمن را غنیمت گویند و است
 تشبیه آنکه می قوفی بسیار باشد و بهتر بر طبقی درین باب است
 که طبیب بیمار را چنانچه خوشنود است یک بر سوزن را باید و پس
 چوب کبر و قلعی بر کبره که چوب پر پشت چشم است و کشد تا باز کرده و سوزن سوزن باید
 اندک کشند و سوزن را از می اندرون یک لبوی است یک انداخته اند
 که میان یک است و اگر خواهد که بعضی رشته یک را صفت را بدارد و لغز
 کند که چند بر می باید داشت چنانکه گفته کرده باشند سوزن و رشته را چنانکه
 کند پس بر دو اعتبار کند تا خبر پوست یک را نیز و چون از بیرون خارج شود
 سوزن را بوزن بدوزد و که بر نهند نخست میانگاه و در پس کنار دوزد
 و در و را صغیر با هم صغیر بپوشند و بر هر یک منته و بریدن گوش از آن ضلع

که در میزود

که برکت از فرو تا بلند آید و بر سر این عضله در یک بختین باید کرده آمد
 و طریقی دیگر از پشت نیمت که پشت یک را بدو انگشت یا چهار انگشت بر باز
 و دو نخ بند آمد و یک باندازه یک بر است و چون آنکه گفته اند که بخوابد بر باز
 یک در میان این دو نخ کشند و هر دو سر نخ را سخت ببندد چنانکه پوست یک
 در یکجا باشد و مدتی در خواب بوزن و در یکجا چنانچه روز مرده کرده و بپزد و
 جراحت بدین باب بسیار است که کشد و طایف و شکاری ندارد و این نیز اندک
 و بعضی در سکاران نموده اند و سوزن را در اندامی تیر کشند و این چنان باشد
 که در می تیر بر میل بر دارد و بر پوست یک بر آن موضع که تیر کشند و طلا کنند
 برسان بر یک مود و آن ساعت که پوست بر دو انگشت کشند بر یکدیگر اروی از
 و بیاستند و یک اسایش دهند باز و هم و سوزن طلا کنند هم بر میان تا بر کشد
 و بعد از آن سایه شود و خشک کشند پس در او بنهند و به هم وصل طلا کنند تا
 خشک بپوشد و اگر طبیب بپند که حاجت منته می باشد باید که هم صغیر
 بر دو حاجت طلا کنند تا در دست شود و بیشتر من طبعیان بدین علاج در سوزن
 نهند و صفت دار و می قلعی که پند یک آب ناسید و در سوزن شکا کثیر
 و در و بپزد و نشا یک و آب صابون و در سوزن او را با این آب بپوشند

و بکار آرد اگر بپوشد اطفال و خاک بر سرش نهد و او را با آب
 هضم از خرو و و مراد لقاد و و مراد گلاب
 ششتر اندر بر باد کردن **شعیر** بسیار باشد که می خرد چشم
 اگر چه فروقی نباشد و بود نامشوار بر سرش باشد و لای میوی دید و اندر شکسته و غلظ
 این را انقلاب اشهر گویند و بدین سبب اشک از چشم دیدن کرده و در راه می خرد
 و غلظ میوی فروقی که کند علاج آن غلظ است و میوی نامشوار بر سر
 را بر میوی راست بر سرش باند و نشاند چنانکه که در سرش آید و جالبش بگوید
 صدقاً که چک را بسیار بخت و بسودن نظران بر سرش و میوی ندارد است
 با میوی فروقی بسیار کند و بر آنجا طلا کردن تا بکار میوی بر نیاید و خاصیت بسیار
 است که میوی فروقی بر آن میوی که بر کند باشد باز آرد و کند از که دیگر
 باره بر این باب چشم از خرو و و مراد لقاد و و مراد گلاب
 ششتر اندر بر باد کردن **و کفیه** و اسباب و علاج
 آن اندر کرده الکالین می گویند که در چشم آید و مراد گلاب و مراد گلاب
 و سبب آن بسیاری ماده است که از دماغ فرو آید و گاه باشد که بر سر
 چشم چسبک بر آید و گاه باشد که بسبب غلظ میوی بکشد بطریق و چرخ غلظ

و بکار آرد اگر بپوشد اطفال و خاک بر سرش نهد و او را با آب
 هضم از خرو و و مراد لقاد و و مراد گلاب
 ششتر اندر بر باد کردن
 اگر چه فروقی نباشد و بود نامشوار بر سرش باشد و لای میوی دید و اندر شکسته و غلظ
 این را انقلاب اشهر گویند و بدین سبب اشک از چشم دیدن کرده و در راه می خرد
 و غلظ میوی فروقی که کند علاج آن غلظ است و میوی نامشوار بر سر
 را بر میوی راست بر سرش باند و نشاند چنانکه که در سرش آید و جالبش بگوید
 صدقاً که چک را بسیار بخت و بسودن نظران بر سرش و میوی ندارد است
 با میوی فروقی بسیار کند و بر آنجا طلا کردن تا بکار میوی بر نیاید و خاصیت بسیار
 است که میوی فروقی بر آن میوی که بر کند باشد باز آرد و کند از که دیگر
 باره بر این باب چشم از خرو و و مراد لقاد و و مراد گلاب
 ششتر اندر بر باد کردن
 آن اندر کرده الکالین می گویند که در چشم آید و مراد گلاب و مراد گلاب
 و سبب آن بسیاری ماده است که از دماغ فرو آید و گاه باشد که بر سر
 چشم چسبک بر آید و گاه باشد که بسبب غلظ میوی بکشد بطریق و چرخ غلظ

پایان فی الجمله غلظ میوی و آن حد باشد که چشم نکند و بدین شود و بدو
 این حد که گاه بسیار باشد بسبب بسیاری ماده و بعضی دانه که چشم علامت
 آنکه ماده و موسیت است که چشم نکند گران و مرغ باشد می بسیار باید
 گاه باشد که ماده آید و میوی فروقی باشد و علامت وی است که آید و میوی
 مرغ که مرغ غلظ میوی فروقی و بر سرش باند و لای میوی دید و اندر شکسته و غلظ
 آید و میوی فروقی است و غلظ میوی فروقی و بر سرش باند و لای میوی دید و اندر شکسته و غلظ
 که در این باب چشم از خرو و و مراد لقاد و و مراد گلاب
 ششتر اندر بر باد کردن **و کفیه** و اسباب و علاج
 آن اندر کرده الکالین می گویند که در چشم آید و مراد گلاب و مراد گلاب
 و سبب آن بسیاری ماده است که از دماغ فرو آید و گاه باشد که بر سر
 چشم چسبک بر آید و گاه باشد که بسبب غلظ میوی بکشد بطریق و چرخ غلظ

جوی بر نوبت یکی ضعیف است و تقصیر قوتها و قوت هم و بسیاری ضعیف است و تقصیر
 و جوی حرارت غریزی از ضعیف هم این را بسبب غریز او را قوتی که در نفس اثری ضعیف
 کند از باطن او تا قوت که در سیم اماسی گرم از جنس قلعی فی علاج از اکسیر
 ضعیفی است باشد علاج است مشغول باید بود و اثر اکسیر خالص بود و
 لطیف باید کرد و استغنی علم کردن و طبعی بزرگ بیکار و اشتیاق و صبر بیکار
 گرم کرد و طبعی بزرگ و گرم کرد و گرم کرد و استغنی با قوت بیکار
 گرم کرد و جوی حرارت غریزی از ضعیف هم این را بسبب غریز او را قوتی که در نفس اثری ضعیف
 کند از باطن او تا قوت که در سیم اماسی گرم از جنس قلعی فی علاج از اکسیر
 ضعیفی است باشد علاج است مشغول باید بود و اثر اکسیر خالص بود و
 لطیف باید کرد و استغنی علم کردن و طبعی بزرگ بیکار و اشتیاق و صبر بیکار
 گرم کرد و طبعی بزرگ و گرم کرد و گرم کرد و استغنی با قوت بیکار
 گرم کرد و جوی حرارت غریزی از ضعیف هم این را بسبب غریز او را قوتی که در نفس اثری ضعیف
 کند از باطن او تا قوت که در سیم اماسی گرم از جنس قلعی فی علاج از اکسیر
 ضعیفی است باشد علاج است مشغول باید بود و اثر اکسیر خالص بود و
 لطیف باید کرد و استغنی علم کردن و طبعی بزرگ بیکار و اشتیاق و صبر بیکار

از غشای
 ریه و
 جوی
 حرارت
 غریزی

غشای ریه

غشای ریه و جوی حرارت غریزی از ضعیف هم این را بسبب غریز او را قوتی که در نفس اثری ضعیف
 کند از باطن او تا قوت که در سیم اماسی گرم از جنس قلعی فی علاج از اکسیر
 ضعیفی است باشد علاج است مشغول باید بود و اثر اکسیر خالص بود و
 لطیف باید کرد و استغنی علم کردن و طبعی بزرگ بیکار و اشتیاق و صبر بیکار
 گرم کرد و طبعی بزرگ و گرم کرد و گرم کرد و استغنی با قوت بیکار
 گرم کرد و جوی حرارت غریزی از ضعیف هم این را بسبب غریز او را قوتی که در نفس اثری ضعیف
 کند از باطن او تا قوت که در سیم اماسی گرم از جنس قلعی فی علاج از اکسیر
 ضعیفی است باشد علاج است مشغول باید بود و اثر اکسیر خالص بود و
 لطیف باید کرد و استغنی علم کردن و طبعی بزرگ بیکار و اشتیاق و صبر بیکار
 گرم کرد و طبعی بزرگ و گرم کرد و گرم کرد و استغنی با قوت بیکار
 گرم کرد و جوی حرارت غریزی از ضعیف هم این را بسبب غریز او را قوتی که در نفس اثری ضعیف
 کند از باطن او تا قوت که در سیم اماسی گرم از جنس قلعی فی علاج از اکسیر
 ضعیفی است باشد علاج است مشغول باید بود و اثر اکسیر خالص بود و
 لطیف باید کرد و استغنی علم کردن و طبعی بزرگ بیکار و اشتیاق و صبر بیکار

از غشای
 ریه و
 جوی
 حرارت
 غریزی

تولد کند که لون او بوسه زاید یا غلبه اند و از قضا هم گویند که اگر ماه غلبه بر آب باشد
از او قوه گویند و باید علاج نخست تن را از راه پاک باید کرد پس باغ را با
غیر از حب و عسل و آن پاک کردن و پوسته که با رفیق و تن را پاک و اشتن
و جاسک پاک پوشیدن و عسل که از آب دریا و ماستان پاک کردن و با سبک هر دو را با
چند شستن و چون باغ قوت را گویند با بود در آب بنزد و مکرر این کنند
و شب یانی بکنند و چون سرخ شود و پاک شود و برش انداخته و بر مکرر کان طلا
کنند و قضا هم و در آن وقت شش پاک کنند پس شب یانی و چون از سر یکی هر
صبر بود از این از سر یکی نیم خورده و پاک شود و مکرر غسل بر شست و طلا کنند و کوزه
زرد سوده اند و روغن زیت که از طلا کنند و مکرر شست و این انداخته و اگر بود و مکرر
سود و بر مکرر کان طلا کنند و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست
اندر سر بر مکرر کان طلا کنند و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست
بلک بچال خوشتر و دو غلبه که در دو مکرر کان طلا کنند و مکرر شست و مکرر شست
کرد و موجب این علت را طبعی باشد و مکرر کان طلا کنند و مکرر شست و مکرر شست
و کله کند یا مشک و در جگر باید که با سببیت و مکرر شست و مکرر شست
سبب شغل باید بود پس اگر علت از او غلبه بود و از روی نرسد از طلا باید کرد
و مکرر شست

و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست
سبب تری مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست
اندر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست
خاطر بود که در جگر بود تحلیل کنند و علت از این پاک کنند اگر کین موش و مکرر شست
و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست
در هر کدی مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست
خوای مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست
بکند و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست
و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست
کنند و اگر بر مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست
از مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست
و اگر مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست
دارد و اگر مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست
بر کله بلک مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست
با سبب با شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست و مکرر شست

حسنی

[illegible][illegible]

نقطه و نور و تیر و آتش که در جمیع اعضا پراکنده است و بالین بند
 کردن و از خون و بی ترش و سرد و آبی است به خوردن و می کشند زبان دارد از هر که در محل
 نری کند و اشک فراوان بود و بسیار آمدن اشک چشم را زبان دارد و سرد
 و چشم در پیش داشتن و در هر طرف نگاه کردن و نمی رسد از آن و بنگ داشتن
 و بی کردن زبان دارد و صده را از طعام نمی کردن و عملی کردن نمیدانند
 تا یک پاره خشت سازد از آن با یک پاره سیاه و در میان بینی است و از چشم و ترش
 تیر و نور و آب از چشم و آب نمک خورد و اگر این ترشها با ترش چشم
 خورد و سر و چشم را خشک کند و خوب باشد و طبع تیر و نور و استخوان غایت و تیر و چشم
 و در آنکه کشیدن بدن که نمیدانند که با کرده می آید و بسیار است که تیر و نور
 و علاج به دفع است که خشت شطابی سازند از آرد و می گاهه را از چشم باز
 و بسیاری از آرد که میزدند آردی که در طبیعت را کم کنند و آنرا با تیری نامف کوبند
 و محض تیر کوبند و آردی که در طبیعت را با شکر یا آرد و تیری از محل کوبند
 این سه نوع دارد و اگر کسی که کشند در دهان ماه را که از سر و چشم فرو می آید یا دارد
 و نامف آردی کم کنند و محل خشت را صده محل که انداخته است و با تیر
 که در آرد که تیر کوبند و آرد و اگر کسی که در دهان این منفعه با تیر و نور و

برش

برش که ششگان بر روی کف دست یعنی اندک بر روی هر یک از دست کند و بافت پیرا
 بر روی کوبند و ترکیب آن شفاف آرد و کوبند و یکی آنکه روی آرد و یکی را در دهان
 چشم بپزند و مکنده روی آرد و ای معطل باشد که تحلیل با عدل کند و طبع بکار
 داشتن و بی چنانست که اگر روی آرد و با قاض منتهی باشد پسند و خایه
 و با تیر زبان پسندند یا به طبع و طبع بکار دارند و اگر آرد قاض روی مکنده و با قاض
 و آرد و منفعه محل تیر و نور و تیر و نور و تیر و نور و تیر و نور و تیر و نور
 باز آرد و در هر ضربان را سالن کند و مزاج چشم را با عدل باز آرد و در یک روز
 چشم را دست کرده اندک تیر و نور و تیر و نور و تیر و نور و تیر و نور و تیر و نور
 که اگر کسی که در دهان چشم بپزند و مکنده روی آرد و با قاض منتهی باشد پسند و خایه
 کنند و بکار برند و صفت چشم بیکر بیکر در شش و صفاتی معقول و قلیبی از آرد
 و یکی که در دهان چشم بپزند و مکنده روی آرد و با قاض منتهی باشد پسند و خایه
 بکار در دهان چشم بپزند و مکنده روی آرد و با قاض منتهی باشد پسند و خایه
 حاجت تیر و نور و تیر و نور و تیر و نور و تیر و نور و تیر و نور و تیر و نور
 از دهان محض صفت و یکی و آردی اینست که تحت آنرا بکار باید داشت و خون کما
 که در دهان روی آرد و بکار آرد و شش صفت و در دهان بیض کینه قلیبی است

از غش و نیلوف و کشتی و کل سرج بر چشم نهادن و طلاکما که پیش ازین یاد کرده است
 بر پیشانی و صورت مالیدن و چشم بآب سر و شستن سخت نماند از این که مکه
 خام باشد و بر تحلیل ببرد و هرگاه که ماده از فرو آمدن باز ایستد چربی قاقی و قلع
 بکافاید و آنست چون شفاف ایستد که در وی انزوت باشد صفت آن است
 از این روش در هر انزوت بشیر خورده و کثیر و افون از هر یک یک درم صحر
 چنانکه آب باران بشیر شود شفاف کنند و بوقت حاجت بکافید بآب خوش
 بسایند و آنرا که پس از استعمال غده بر روی صادق و در ریح بر حال خوش باشد
 و سق و سبلان بر حال خوش باشد نشان آن بود که ماده در طبقهای چشم گرفته
 باشد و تبا و سفید و رنگ بر کشیدن و طلا کردن و طلاکما بعد از آنکه کف کند آنرا که
 بالین نوبت بر مادت رده و از آن که و تمام زایل نشود بایده است که بر جگر و
 علاج جرب بایزد و آنرا که ماده رده بلغم غلیظ باشد یا به غلیظ علامتها که در اول باب
 یاد کرده اند ظاهر باشد اما علاج وی آنست که کشت استقرای غده نموده و بر لطیف
 فرمایند و نخت اندر چشم نماند و دخول میکند بآب نیم گرم بپزند و هرگاه که مدت
 تر بگذرد بگذرد و شفاف است باینکه کشیده از پس آن سر را کشند و آن نافع بایزد
 و آنرا که رها و ناک بوده و در دهان و کرم کرم بر نهان و کرم مار بکار داشتن

سهو مند بود و آنرا که ماده رده ضابطه بود علامت وی آنست که چشم بکف باشد
 و پس سرج نبوده و طلاکما بر چشم کشیده و در ضحک کشیده اندک کند و ضحک حوالی چشم
 خار و کالان این نوع رده را شگ خوراند اما طریق علاج وی آنست که نخست
 و دهان را کشند از ماده رسوده و اگر بایزد بکار از رده و سرهما که کفنی بپزند و آب از چشم
 بر آن کشند و بعد باینکه مایه فصول باشد و طلاکما که طلب باشد تر و از آن که
 کند و بایزد است که در زمستان و مایه سرد و شمرها در صبح و در از آنکه
 تر باشد طیب و چهار بایزد که طول شود و طریق خواب را عا و رده باشد از هر آنکه سرما
 طبعی چشم را مشکاف کند بدان سبب ماده تحمل پذیرد و نوعی رده است
 که از مائری گویند و محقق رده نرسد و کالان آنرا رده گویند مائری گویند و
 میان پر و آنست که رده طبعه و با موه باشد و مائری از غلیظی و در موهالی بود و بیشتر
 زایل شود و بسیاری رده باشد که بخار سگس کرد و در موه طراز زایل شود و صفت طلا
 که آما س را و در راه جرات را و نخت اندک بپزند و در موه فصول سرج و کل سرج و
 انکی کافور رده را بآب کشتی تر کنند و طلاکما سازند و صفت ضمای که در چشم
 خنده و نخت اند و طلاکما که مایه را بپزد و بکشد کشتی و در آب بپزند و بکشد و نخت
 باوی بکشد و بپزد و غش کل جرب کشند و ضحک کشند بسیار است که از سرما و برف

این علاج طلاکما که در ماده رسوده است
 و در موه طراز زایل شود و صفت طلا
 که آما س را و در راه جرات را و نخت اندک بپزند و در موه فصول سرج و کل سرج و
 انکی کافور رده را بآب کشتی تر کنند و طلاکما سازند و صفت ضمای که در چشم
 خنده و نخت اند و طلاکما که مایه را بپزد و بکشد کشتی و در آب بپزند و بکشد و نخت
 باوی بکشد و بپزد و غش کل جرب کشند و ضحک کشند بسیار است که از سرما و برف

چهارم از او سبکی است

24

بیا بهر نیز بنگارده دیده را پوشیده پنداری را باز دارد و بیا شد که از دود و کوه خشم و دید
و سر سر آرد و مگر بنی منصف از وی است که خشم را از هر کجای خوش باز دارد و آنچه سپید
و در حق باشد علاج آن سملیه بود و آنچه صلب و سرخ باشد علاج وی دشوار تر بود
و اگر که فوج بدیده باشد و بماند و سب و رفق باشد و روی از آید و چنان
مس سخته و قاتلین و قاتله و مس سخته و ملک انگلی فرزند و بر سر و در قتل
و بیاف اخضر و بیاف صفه و بیاف دینگون و با سبقتون را بل که بکلی این رخ صا
و با هم از آینه از آینه ای محض خالی باشد و داری محض و از آینه و طبیعت
را و او ای خشم را بوزان و از آن دارد و چنانوس میگوید و من از آن صفه را بل
کنده کند و آینه از آینه را با یک و بی مغفرت از آینه یکدست باعث و آب
کو کم کند که آن آب را با آینه و بچشم کند که بغایت مفید بود و بکلیان باز بده
بزد و این صفت و اما آنچه غلیظ و صلب و کهن باشد علاج آن در دست کاری باید
و در حق وی است که غرض است عملی که کند و در داغ را از خط پاک کند و این
جدا کردن را استانی که خط کو کند و سطح نیز کو کند و سطح را برنی باید که چنانکه ظاهر ملاحظه را
بخلاف و آن جهان باشد که پاک کند که تا بهر بفرجه است یا نه که اگر نه باشد
آسان تر بود و تا بهر البصا و مرد دارند و با خن بر آینه و جدا کنند تا از آینه یعنی

باغی باشد علامت وی است که چشم گرازی کند و اگر انگشت بر بند روی نشیند
 و اگر انگشت یکسانت باشد سیوم آنکه ماده آن فضا نیک باشد و اگر انگشت
 بر بند و زود فرو نشیند و زود بجای باز آید و در غرضان نیاید و بون تخش بود
 چهارم آنکه از نفس سلطان بود و ماده آن خلط غلیظ و سوداوی باشد علامت
 که نفس صلب و بی در باشد و رنگ آن سبز بود و این خلط هم در غلظت نقد
 و بعضی با صواب و بعضی بی صواب و آنچه جعفر اصفهانی میگوید **معالجات**
 آنکه در تخش را که ماده آن بافت که از اول سبز باشد و سیاه شود و اگر از زیر آن
 زود تحلیل نبرد و اگر زود و سیاه شود و زود باشد و غلیظ باید که در میان
 کرم می باید بشت و کند و سیوم را علاج همچون علاج اسهال با یکدیگر و تحت
 اسفنج قرار دادن و نهاده تا محل بر بند و منقب و برهما محل که در علاج با یکدیگر
 آه بکار داشتن لیکن دارو ناقص و راجع هیچ کار نیاید داشت
 و شایف امر این و که به درین برده نوعی است و تحت ضمای محلی
 که در بیا و یوسف غلظت و نل و فود آب به زود چشم را بدان آب می شود و اسفنج باید بدین
 نمکین و چشم می شود و اگر حاجت باشد اکلیل الملک با این دارو یا یاد کنند
 و صبر کرد و بر پشت چشم طلا کرد و آب آن در چشم کشیدن ماده را از چشم بدارد

و چشم را بدارد

و چشم را بدارد که در چهارم را علاج همچون علاج اسهال و اسهال باشد و با می بین
 محل کار ازین صفت که در علاج سلطان و اسهال و اسهال با یکدیگر و اسهال و اسهال
 که با یکدیگر اسهال کند و در میان یکدیگر سوزد و در اسهال و اسهال و اسهال و اسهال
 و در غرضان و منقب از سر یکی یکدیگر هم در یکدیگر و با یکدیگر و با یکدیگر و با یکدیگر
 عدد و با یکدیگر است و تحت ضمای که نام آن اسهال و اسهال و اسهال و اسهال و اسهال
 مایه باشد و با یکدیگر و در چشم کشیدن و از بون طلا کردن باغی و یکدیگر سوزد و یکدیگر
 و در غرضان و در هر دو را به یکدیگر یکدیگر و این یکدیگر و چشم و با یکدیگر و با یکدیگر
 مایه یکدیگر هم در هر دو را به یکدیگر و با یکدیگر و با یکدیگر و با یکدیگر و با یکدیگر

باب ششم در جراحات و عوارض آن
نشیمنند و با یکدیگر در چشم کشیدن که بکار می آید از جراحات الملحیه

که در بیا و یوسف غلظت و نل و فود آب به زود چشم را بدان آب می شود و اسفنج باید بدین
 نمکین و چشم می شود و اگر حاجت باشد اکلیل الملک با این دارو یا یاد کنند
 و صبر کرد و بر پشت چشم طلا کرد و آب آن در چشم کشیدن ماده را از چشم بدارد
 و چشم را بدارد که در چهارم را علاج همچون علاج اسهال و اسهال باشد و با می بین
 محل کار ازین صفت که در علاج سلطان و اسهال و اسهال با یکدیگر و اسهال و اسهال
 که با یکدیگر اسهال کند و در میان یکدیگر سوزد و در اسهال و اسهال و اسهال و اسهال
 و در غرضان و منقب از سر یکی یکدیگر هم در یکدیگر و با یکدیگر و با یکدیگر و با یکدیگر
 عدد و با یکدیگر است و تحت ضمای که نام آن اسهال و اسهال و اسهال و اسهال و اسهال
 مایه باشد و با یکدیگر و در چشم کشیدن و از بون طلا کردن باغی و یکدیگر سوزد و یکدیگر
 و در غرضان و در هر دو را به یکدیگر یکدیگر و این یکدیگر و چشم و با یکدیگر و با یکدیگر
 مایه یکدیگر هم در هر دو را به یکدیگر و با یکدیگر و با یکدیگر و با یکدیگر و با یکدیگر

گوشت چنانست که از سوی چینی است از هر آنکه که گوشت تافته خود باقی باقی
 از آنست که بود که طبعها را بخورد از خود و بدن و آب از چشم باز دارد و بهر باز
 کردانه بخشد که از چشم در می کشد است از هر این که در معالجات اما اگر گوشت
 از کما اندرون قفس انداخته شد با بال باید کرد پس غرغره نمودن و عطسه دادن
 و خارج طبع را با غشال باز آوردن و بوی خوش قوت دادن و بهر روز با سرده زود
 سر تریدن و بهر سر و گردن چنانست که در آن کما بهر آن قفس انداخته شود
 ضمه که در طبع را بچینانند و آن چنان غبار آسمان کند رسوده و خاک و آبی که از چشم
 و هر چه با قاضی درین باب رسوده از اما آنرا که سبب صوفی تو در عضله چشم
 بود از آن وقت که در حلق کشیده است چون برود صوم و یا ساقون و روزی
 کشنده و آنرا که سبب معوضان گوشت گوشت چشم باشد علاج آن در و معوضان
 و صبر و دو کند و غریاف مایه و زعفران مغز و مرکب این گوشت را باز و باند و بهر
 آن بود که تخت چشم را از شراب بنشیند پس اندکی صبر کند که گوشت چشم کشنده و مرکب که
 بتاریج گوشت در شراب خنک و بر چشم نهادن نافع بود و اگر اسهال را از شراب
 انکوری تر کشند و بهر سر بر سر نمیند رسوده و اگر گوشت باقی انداخته است با قفسه
 و بهر سر نمیند از آن خوب باشد و بسیار بود که سبب معوضان چشم و طبع باشد

علامت

علامت وی آنست که کما چشم غلظه و متنی و سبب باشد و هر کما چشم زود دارد و
 سبک باشد و انگشت مردم و غش و کما باشد که سبب سردی مزاج چشم و طبع باشد علامت
 وی آنست که کما چشم و نایب بود چشم سبک بود و هر کما او آب چشمه و انگشت سرد
 و غلظه باشد صفت صبر صبر که خداوند عز و جل را کرم رسوده و از بیکر نیش و غش معوضان
 و نیشهای معوضان و هر قشما از هر یکی یکدم رسوده و از هر یک یکدم نیشهای معوضان
 و صبر از هر یکی و انگشت و نیش سبک بود و بکار بر صفت صبر صبر که خداوند عز و جل را
 رسوده و بیکر نیش یکدم رسوده و از هر یک یکدم رسوده و از هر یک یکدم رسوده
 بر وزن رسوده و یا ساقون و روشنی خاوند این نیش رسوده و از هر یک یکدم رسوده
 صبر صبر که معوضان دارد و صبر چشم را قوت بیکر نیشهای معوضان در هر سر
 یکدم رسوده و معوضان یکدم رسوده و نیشهای معوضان یکدم رسوده و از هر یک یکدم رسوده
 بیکر نیش و آب غرغره و آب ساق بر و نیشهای معوضان یکدم رسوده و از هر یک یکدم رسوده
 ساق از هر یکی بیکر نیش صبر صبر که خداوند عز و جل را کرم رسوده و از هر یک یکدم رسوده
 نیشهای معوضان یکدم رسوده و از هر یک یکدم رسوده و از هر یک یکدم رسوده
 رسوده رسوده و نیشهای معوضان یکدم رسوده و از هر یک یکدم رسوده و از هر یک یکدم رسوده
 یکدم رسوده و نیشهای معوضان یکدم رسوده و از هر یک یکدم رسوده و از هر یک یکدم رسوده

و بدان که خورشید بر زمین می افتد و اگر کسی بخواهد بدانند که این
کوتاه بر این است که اگر کسی بخواهد که این کوتاهی را بداند که
چنان باشد که این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
کدام و هر دو در این کوتاهی است و این کوتاهی را بداند که
فرقی باشد و ماه و اگر کسی بخواهد که این کوتاهی را بداند که
نزدیک باشد و این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
بدین جهت که این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
شیرینی می دهد و این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
تقریباً هر دو در این کوتاهی است و این کوتاهی را بداند که
طایفه از این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
دارد از هر دو طایفه که این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
شود و این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
نورانی باشد که این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
دارد صفت آن که این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
نیمه در این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که

و بدین

و بدان که خورشید بر زمین می افتد و اگر کسی بخواهد بدانند که این
کوتاه بر این است که اگر کسی بخواهد که این کوتاهی را بداند که
چنان باشد که این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
کدام و هر دو در این کوتاهی است و این کوتاهی را بداند که
فرقی باشد و ماه و اگر کسی بخواهد که این کوتاهی را بداند که
نزدیک باشد و این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
بدین جهت که این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
شیرینی می دهد و این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
تقریباً هر دو در این کوتاهی است و این کوتاهی را بداند که
طایفه از این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
دارد از هر دو طایفه که این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
شود و این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
نورانی باشد که این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
دارد صفت آن که این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
نیمه در این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که

باب در علاج خورشید و ماه و این کوتاهی

اندر یک کردن

عقل و میزان که میان زمین و آسمان است و این کوتاهی را بداند که
کوتاهی است و این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
بسیار کی و این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
و بعضی سبب غلبه و بعضی سبب ضعف و این کوتاهی را بداند که
این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
علاج این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
و این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
سیاست و این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
صافی نمودن این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که
پوست و این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که این کوتاهی را بداند که

و از غشت که بیدار آید چنانچه باقی باشد و لول آن تیره شود و اگر دست برود
 نموده اندکی کبرگی که آید و بعضی سخت و ناک بود و آنچه در ناکه و در تیره بود و زنده
 برش کرده و بعضی که ساکن کرده و درش نکرده اند و آنچه در چشم افتد بر طبقه فرستید و بیدار آید
 و سخت با درد و خلل بود و اگر لم بعد قضا بر کرده و ماده تیره برقی چشم افتد و در آید
 و شربت طعام باطل شود و اگر در روی تیره اندر چشم کشند بی طاقت کرد و در این
 علت را امیدوار شدن باشد از این که دار قوی تر باید بود و تا علت
 راز و دفع کند و هیچ در روی تو تیره این نیست و این سبب است که در امر و نظر
 امیدوار شدن و شفا است **معالجات** تدبیر مواب اندر این علت
 آن بود که چند کنند که آنچه با دست ساکن شود و آنچه در دست هم برین بستند
 و غشت تن را پاک باید و خلاصه اراکم کردن و علاجی که در باب مایه نوری
 یا کرده اند مشغول شدن و تیره تازه خوردن درین علت سودمند بود و صفت
 صبر صبر که درین علت نافع بود بکند و تیهایی پرورده و باب خوش مشغول
 کرده و شایع عدسی مغشول و شایع از سرگی یک درم شایع مایه شایع
 مخموم از سرگی یک درم مرورید و دو دانگ عذاین دار و شایع بود و شب
 سید و مرغ بازده بر و ن کل از غشت برشت چشم تیره و تیره تازه در چکانند
 و آب کینه

باب هشتم در بیدار کردن مکر
 طلال مکر را بازماندن در بیدار طبع فرستد و کونید و این علت از دو گونه است
 یکی آنکه ماده مجتمع بود یا اندک و جای خود که در شکل آن در بر طبقه فرستید چون
 شکل ناخراست دوم آنکه ماده متبسط بود یا بسیار جای بزرگ که در و در سیر
 را پنهان کند و اسباب این علت دو است یکی که وقت باشد و تیره باشد
 از یم صراحت بسته شود یا سرنگارده ساکن شود و در یم اندر وی باند و آنکه سبب
 صداعی صعب ماده انجا بود و آید یا ماده تری که اندکی بود و با شت مقدری
 باند و متبسط شود **معالجات** علاج این علت و علاج تیره و در ملکیت
 اما تحت تن و دماغ را با قواصی غشت و یا با ج فطر و حب قوا یا پاک باید کرد
 پس آب حله و چکانند تا به نیند و شایع بیل از روی و کناری و ذره و یا کباب
 کشیدن سودا و در و مرگاه که آغاز غش کند شایع کناری کشند **صفحات**
 یک درم غر زوت و اشق از سر یک نخ درم کند و درم غفران دو درم حملا
 با حب حله بر شند و شایع کنند در دار و یا چارست و شایع غر زوت
 سودمند بود و تحلیل کنند و در صندوق **ارویی** محصل که درین کانیکو
 بود و علت را از امل کند یک درم صبر و غفران سر یک یک او قیر شرا

ساقه عمل شش اوقیه نخت زعفران در شراب حل کنند پس فرو
برند با این پانیزند پس با عمل برشند و اگر کسی نگاه دارد با ملا
و شامگاه میکشد و چنانچه میگوید در روزگار کالی را دیدم که خداوند
عالت را پیش خویش بنشاند و سرور ابرو دست بگرفت و بچندین جا
سخت و من دیدم که در آن موضع فرو آمده حال او بهتر شد بآب
نیم از خربزه و نیم از لقاح و حرارت آب شش اند
یو کردن **نور** بیرون خاستن جری که از چشم که بتاری شود گویند و
بسیار باشد که بسبب از اسباب باد پیجروی از طبع قریب بود آشته تر از اجزا
دیگر شود و همچون شیره غاده فرق میان بر و دانت که صلب باشد اگر عملی
بروی مالند فرو نشیند و شرباب و صحران باشد و لون او سرخ بود بآب
آغشته و بسیار اتفاق افتد که بزرگ بود خمد قدی برای دیدن آن
آبی خوش و نهان و در **معالجات** طریق علاج بتو است که با
برند تا بار نشیند و تا با سبک فرمودن و چنانچه قایل شدن چون
شادنج عدسی پسته و غیر آن و شرب بزرگ را که در زیر آن آب باشد شربت
بدان فرو برند تا آب بیرون آید و بعد از آن شش با آب بر شرب نهان اند
کنند

کشند بآب هم مانند ریو کردن **تفرق الاتصال**
که قریب افتد بسیار باشد که قریب افتد و بسبب از اسباب بادیه اند
طبقه قریب تفرق الاتصال افتد و صواب آن بود که در و به علاج مشغول شوند
از بهر آنکه و آفت از آن بود که گندگی که در طوینها چشم از وی بیاید و در طوین
عالت مودخرج بود که **معالجات** طریق علاج این است که بجز
تأملش کنند چون تو بآب مورد پرورد و چون شادنج عمل و رفاده
برند و برینند بعد است دارند و این نوع دارد که گندگی که قیال
زند و چنان باید که عاده را از سر کانی پای کنند و علاجهای سبک و
حشر شش از لقاح و حرارت آب شش
اند نشناختن بیماریها طبقه عنیه مثل الساع
وضیق و تفرق الاتصال و تفرق الما
و این جزو پنج است بآب اول اند ریو کردن
التياع **حق** هرگاه که تشنگی غیر از انداز طبعی فراختر شود و قریب تر شد
کرد و یعنی بر آنند و شود بدین سبب این عالت را کالان افتنا گویند و اسباب
این عالت پنج گونه است یکی بسبب از اسباب بادیه چون طبع و غططه آن را

هیچ علاج نباشد و هم حدائی صعب که سبب گاه از دماغ غرق و آید با
 طبقات چشم اجتماعت که سیو هم آنکه رطوبت چسبیده فراموش شود و طبقه غلیظه
 تحت شود و تغییر فراموش کرد و علامت وی آنست که گرسنگی و بیخفت
 آن را سود دارد و گاهی نیم روز بهتر باشد و با دانه شبانه بهر دانه که
 زبان دارد چهارم آنکه خشکی مستوی کرده و رطوبت چسبیده کمتر شود و بدان سبب
 رطوبتی که در کوبه طبقه غلیظه باشد نصف کند و هرگاه که طبقه غلیظه خشک گردد چنان
 نباشد از آنکه تغییر فراموش شود بهیچ وجهی که هرگاه که پوستی بی سوزی کند چون
 خشک گردد پس سوزان باز کشیده شود و بسا سوزان بدان سبب فراموش کرد
 و علامت وی آنست که سببهای چشم کوکله شود و دجال گرسنگی و کرمهای
 روز نیز نباشد ریاضت زبان دارد و گاهی و طعمهای تری فراموش شود
 بود چشم آنکه تاسی اندر طبقه غلیظه افتد و علامت وی آنست که آنست که باره فراموش
 و با آب صندل باشد و بی دیگر است از آنست که آن چنان باشد که بعضی
 احوالی ارقی کردن با فراموشی که فراموش شدن عصب خوف پیدا کرد
 و به حقیقت آن تساهل حده ظاهر کرده و علامت وی آنست که نگاه افق در نما
 نحو به معالجه است و اما آنچه از پس غریبه و غلط افتد که علاج در نحو

چیز

پذیرد تحت رک قیال باید در پس سرجمت کردن و بر سطح صندل
 و شامافا حاشا طار کردن و روی را به کلاب سر کرده و مایه شیرین
 و نیلوفر آب پدید کرده و هر چه تمام شود و چون حرارت ساکن شود و آب
 بنسب آب سر کرده به زرد و خایه مرغ و روغن گل و اندکی شرب تر کرده بر همان
 سود دارد و چون کوکله چسبیده اند چکانیدن و روز سهیم شیرین در
 افکنند و علاج آنست که کرم و کرم کشند و از آنکه سبب آنست که کرم باشد هم
 برین طریق علاج کنند و رک کوکله چشم زدن و بر پس کردن جماعت کردن و
 داروهای منجم و محلول کشیدن نافع بود و از آنکه سبب آنست که در آب باری بود
 چسبیده که کوکله چشم رک صندل زدن و پس شیرین کردن نافع بود و اسفیداج با
 باج فیه و آب قویا محلول باشد و شایف بر آن کشیدن و علاج آب
 فرو اندن کردن سودمند و آب دریا و آب شکر که در سر رختن خاصه که با کرم
 یا مریه علاج نمیکند بر قیاس جماعت کردن مایه و پش گنده و از آنکه سبب
 آنست که خشکی باشد که با روغن و مایه با تر فراموش کردن سودمند بود و شیرین بر سر
 و کشیدن روغن نیلوفر و مانند آن و گاهی چکانیدن سود دارد و از آنکه
 سبب آنست که رطوبت چسبیده بود علاج آن نبود و با

و عارضه و ششم از قناری و عارضه کتب
 ششم اندر باری کردن **حق** **تعبیه** **تعبیه** **تعبیه**
 تعبیه و کوناست یکی آنکه در فریشت تک بود اهل و باشد و این را
 طبعی گویند و پسندیده دارند از هر آنکه نور هم چنان باشد و اندکی بیانی
 بود و هم آنکه عارضی باشد و عارضی پسندیده است و اسباب
 وی چهار گونه است یکی آنکه بسبب غلبه طوبیت غلبه تعبیه تر می شود
 و تعبیه بدن بسبب تنگ کردن و تدبیر کند که علامتها طوبیت بدن
 کوانتی دیده و هم آنکه بسبب غلبه خشکی طبعه تعبیه تر می شود و تعبیه
 بدان بسبب تنگ کردن و باشد که تعبیه خشکی بدان بسبب پسندیده شود و نیز
 که نشانه علامتهای خشکی بدان کوانتی و پس میوم طوبیت تعبیه تر شود
 و هم تعبیه از مازاد تا بدان بسبب پسندیده و کوچک کردن و این نوع
 بر آن را بود و از هر یک کرم بسیار فایده و جهت کوچکتر شود و خداوند این علت
 از اشخاص و اشخاص پسندیده یعنی از هر شخص چیزی چون سایه بند و شکل
 و رنگ نتواند دید و تدبیر کند که نشانه و علامتهای خشکی و کوچک شدن هم
 بر آن کوانتی و چهارم آنکه کجوس صلب غلبه اندر تعبیه پسندیده کرد آید
 و آنی بنده

و آنی بنده و نشانه علامت وی آنست که عیب تعبیه را نتواند دید
معالجات آنرا که سبب تنگی طبعه تعبیه خشکی بود علاج آن
 تدبیرای تر فرمایند و باشد چون شیر زمان بر سر او و شستن و در غنما
 تری و پند اندر گوش و بینی او چکانیدن و آب خف و آب پند و آب کوک
 و لعاب اسفنجی بر سر نهادن و غذای جرب و نرم خوردن و سر
 او مالیدن بکبریا کوناد تا ماده را جذب کند و گاه چرب کرم خوردن و
 طلا کردن هم از هر جذب ماده و کرم را کردن و در آب خوش صافی نیم
 کرم شستن و در میان آب چشمها را کردن تحت موهقی بود و آنرا که سبب
 غلبه طوبیت بود است فراغ یا یا چغیر و حب قوی یا یا بکروا قوی یا یا
 آب پختن و بر سر او چکانیدن چنانکه هست و شمای زعفران کشیدن
صفه آن بکیرد اشق بکیرد زعفران بکیرد زنگار بکیرد زعفران غلبه
 چهارم شمای کشند چنانکه هست و در سحر بکیرد زعفران بکیرد زعفران
باب سی و هجده از جزو ششم از قناری و عارضه کتب
ششم اندر باری کردن **تعبیه** **تعبیه** **تعبیه**
 و سبب بر چهار جهت است طبعه قریه است بسبب قریه یا بعدی از اسباب

که اند قطعه غلبه غیر آن مقدار و حال بیرون نباشد مانند کندن
 بود رطوبت غلبه بیرون آید و چهار آفت بزرگ از آن تولد کند یکی آنکه
 چون رطوبت غلبه که حاصل است میان غلبه و جلدیه از میان بیرون
 شود غلبه محاسن جلدیه بر شود و رطوبتی را که غلبه است غلبه کند
 و منبت آن بزرگ بود و هر آنکه نود ماهی که در غلبه محسوس است
 نمی آید اند جلدیه جمع شود و از غلبه غلبه کند و بر آنکه شود و هم
 آنکه نور بیرونی بخاید و سخت تر و کم شود و بر نور ماهی غالب شود و
 قوت او باطل کند چاره آنکه سبب نزول رطوبت غلبه بر رطوبت جلدیه
 زود تحلیل دفع شود و خشکی بروی غالب گردد اما اسباب تقوی الاغذیه
 سه نوع است یکی آنکه خلطی حال بقدر البور زنده بود و دوم آنکه بسیار
 خلط اجزای بقدر البور زنده و در کشد یکسان و سوم سبب از اسباب
 باید بود **معالجات** طریق علاج بکاف است که من را از خلط
 بدقوتی پاک کنند و در دای قایض و قوی کنند بکار دارند و پوست
 چشم می بندند باب پنجم اندر بیان کردن نزول **الخلا**
 و اول آن آب چشم چاربت از جلد یا پیهایی سدی و ماده آن رطوبتی
 غلبه است

غلبه است و موضع آن پس قطعه غلبه غلبه که در جلد رطوبتی
 درین موضع که در آب غلبه غلبه که در جلد رطوبتی
 کرد و تابان سبب روشنائی باطل شود و سبب کج بسیار رطوبت
 و ضعف حرارت چنانکه می بیند که چهره ای نزدیک سبب کج می شود
 اسباب این علت شش است یکی که درین بسیار دوم زخمی با
 سقط سبب هم سبب و سدی مزاج چنانکه می بیند که در برف و سدی
 سبب که قرار شود چهارم ضعیفی روح یا سدی چنانکه بر اثر او کانی را که در
 در اثر کشید باشد این حال فک پنجم سدی صعب من ششم طعامها
 که از وی کم می رس غلبه تولد کند و این علامت مردم سیاه چشم است
 از هر آنکه چشم سیاه رطوبت ماکتر باشد و دلیل بر آنکه این رطوبت
 میان طبعه غلبه و غلبه است آنست که بسیار باشد که در چشم خالوند
 این علت نگاه کند آب مندر بر وی غلبه من کشته و فراموش باشد
 و از غلبه هر کنار و کرد کرد و او نه پند و چون قح کرده شود و غلبه چون
 کش و آب غلبه را سبب است بر حال خوش مندر و دلیل دیگر آنکه اگر است
 قح و رطوبت غلبه که دردی بر رطوبت غلبه سیدی و چون غلبه

غلبه است و موضع آن پس قطعه غلبه غلبه که در جلد رطوبتی
 درین موضع که در آب غلبه غلبه که در جلد رطوبتی
 کرد و تابان سبب روشنائی باطل شود و سبب کج بسیار رطوبت
 و ضعف حرارت چنانکه می بیند که چهره ای نزدیک سبب کج می شود
 اسباب این علت شش است یکی که درین بسیار دوم زخمی با
 سقط سبب هم سبب و سدی مزاج چنانکه می بیند که در برف و سدی
 سبب که قرار شود چهارم ضعیفی روح یا سدی چنانکه بر اثر او کانی را که در
 در اثر کشید باشد این حال فک پنجم سدی صعب من ششم طعامها
 که از وی کم می رس غلبه تولد کند و این علامت مردم سیاه چشم است
 از هر آنکه چشم سیاه رطوبت ماکتر باشد و دلیل بر آنکه این رطوبت
 میان طبعه غلبه و غلبه است آنست که بسیار باشد که در چشم خالوند
 این علت نگاه کند آب مندر بر وی غلبه من کشته و فراموش باشد
 و از غلبه هر کنار و کرد کرد و او نه پند و چون قح کرده شود و غلبه چون
 کش و آب غلبه را سبب است بر حال خوش مندر و دلیل دیگر آنکه اگر است
 قح و رطوبت غلبه که دردی بر رطوبت غلبه سیدی و چون غلبه

خواستی که آب را فروغ ندی بپذیرد بسیار کردی و بدین
 که بپزیدن آبی و بدین سبب است که استادان این صفت بر صفت
 که است قدح کرده اند تا غنیمت را بجزا شود و هرگاه که از این برین معنی
 بودی بر صفت را نیز کردندی تا قیاس آب نتر بودی و صفت
 است که گشتی و گوهر غنیمت ترست و غنیمت و از هر آنکه ترست هر چه
 بدو بر جای را بدان چنانکه دارد و اندر شود و از هر غنیمت است چون
 صفت بدو رسد از وی بفرموده **سوال** اگر کسی که چون جای آن
 غنیمت و قریه است آب را چگونه اندر غنیمت کیس توان کرد یعنی بهمان
 توان کرد **جواب** که چون صفت اندر میان دو طبقه حاصل
 غیر از میان را از غنیمت فروغ ندهد و از فشاردن آن فروغی آن
 فروغ کرد و آب را غنیمت اندر شود و غنیمت او بخوراند و گشت و جای
 کند و چون صفت برین آید آب آنجا باز ماند و بهمان شود و نزدیک
 محققان این درست نیست و گویای گفته اند که فروغ دادن آب
 است که طبیب غنیمت غلیظ کرده و این هم درست نیست از هر آنکه
 و پیرون نیست یا بعضی از وی غلیظ کرده و یا بهمانی او را بعضی از
 وی غلیظ

وی غلیظ کرده این جزو در حال تمیز قدح تواند کرد و اگر نقد بر کرده آید
 که تمیز کرده شود و بهمان کرده آید چون دیگر از این سبب باشد این
 بود بدان که معاوضت کند و اگر این نیز نقد بر کرده آید که تمیز کرده شود در
 خمر غنیمت بهمان شود و معاوضت کند شک نیست که غنیمت بدان
 سبب از مقدار طبعی کمتر شود و هر چه که در قدح نقصان آید بود و گویند که اگر
 بهمانی آن غلیظ کرده و بهمانی از آن قدح زاید تو اندر گشت که در هر چه بدو
 علاج نپذیرد اما آنچه که باید کرد و شد قول مقدمانست و دلیلها که گفته اند
 اما استاد احمد فرج رحمدل اندر خویش میگوید اب میان طبیب غنیمت
 و طبقه غنیمت باید باشد یا میان قریه و غنیمت یا اندر عصب محوف
 و آن میان غنیمت و غنیمت باید باشد پس این را باطل کند و در میان
 حد و تیرگی بدید آید که بوفام بود چون ابری و آنرا علاج نیست نه قدح
 و نه بدو و آنچه در عصب محوف باشد و هرگاه که چشم یکبار کند
 چشم چار و تر شود و در آن مسج تیرگی ظاهر نباشد و اگر بود سخت
 اندک باشد این آب را ب سیاه گویند لیکن آنچه من رسید از
 سخن مقدمان از علامت قدح بدو فتن و نامد فتن است که چار

انفریادند تا چشم را که قحط خواهد کرد و دیگر چشم فراموشند و چشمان را
 را نیک بر چشم شازده و طیب در چشم او نیک نگاه کنند اگر قحط را نبرد
 و از چشمش آب قحط پذیرد و اگر قحط نشود بداند که کمتر قحط پذیرد
 و سیاه است که این رطوبت در کمی و بیشی و اندر قوام و لون مختلف
 باشد بعضی بیشتر باشد بعضی کمتر و بعضی غلیظه و بعضی رقیقه و بعضی سبک
 تر و بعضی تیره تر از اختلاف در کمی و بیشی جان باشد که بعضی را سیاه
 و غلیظه تر است و بعضی را باطل کند و بعضی را اندک باشد
 و یک نیمه را رقیقه بیشتر یا کمتر بنماید و باقی گشت و ماند و هر چه را بر آن
 باشد که بسته است از دیدن تا نماند و هر چه را بر آن نباشد بود که گشاده
 تواند دید و سیاه باشد که این رطوبت اندک میان نگاهت باشد و اگر از
 او خالی و گشاده بین سبب هر چه بیند میان که او سیاه بنماید بسیار
 باشد که از غلیظی بدان حد رسد که نام آب از وی بر خیزد و اختلاف
 که در لون افند جان بود که بعضی بلون بخواهد بود و بعضی بلون بکینند
 و بعضی سپید تر و از نام و بعضی سپید کج کون و بعضی مسدود چون سیخ
 و این را بر روی گویند و بعضی آنرا کون و بعضی از برق و بعضی هر نره

کون

کون و بعضی سبز و بعضی زرد نام و بعضی غلیظه و بعضی سیاه و بعضی هم
 رنگ سیاه **علامتها** علامت فرو آمدن آب جانت
 که نخست خیالها پیش چشم فرو آید چون پیش پا چون کس یا چون
 که بر آید و فرو آید یا چون شعاعی بیند رو غین و هرگاه که آب محکم گردد
 پنهانی باطل شود و لون حد و بگرد و بلون نماید و کرده آمد و بسیار چشم
 این خیال پیش آید و مقدار آب نباشد و فرق میان آنکه مقدار
 آب بود یا مرضی دیگر و غت نوع است اول آنکه مقدار آب باشد که
 بتدریج می فراید و پنهانی تیره بشود تا یکبار آب فرو آید و پنهانی
 باطل کردن و بیشترین از وقت بدید آمدن این خیالها تا وقت فروود
 آمدن آب شش ماه باشد و هر چه از شش ماه بگذرد و چشم سبک
 بود اغلب آن باشد که از آب ایمن کرده و هم اندک پسند که از خیالها
 در هر دو چشم می آید یا یک چشم و بگرد که بلون کوچک و بزرگی یک است
 یا نه و بفراید یا یک یا نه اگر در هر دو چشم می آید و بفراید و یک یا نه
 بر یک لون است و نخست دیک چشم بود پس اندر هر دو بدید یا نه
 و آنست که مقدار آب است سه و چهار یکگاه گشتند که لون حد و غت است

صغیر

و بانه کامل گفتار بود که ساخت یانه اگر کی تیر است و دیگر نه مقصود است
و اگر هر دو یکسانست مقصود آب نیست چهارم آنکه از پس سچا راه نگیرد تا
و سچا کی نیست چون دودی یا به اگر است نباید داشت که مقصود است
و اگر نیست سبب آن بخاری میوه سیم

ششم آنکه بسیار باشد که سبب خیالها صفات طبقات و در طبقاتی چشم
و تیری حس بهر دو دلیل بر این است که حس شنیدن و بوییدن و چشیدن
تیره باشد هم اندر گوش طنین بود و هم پوسته بوی چیزی بدو میرسد
اگر چه ضعیف باشد و طبیبان اندر ذکا و الحس گویند از شمار جایها شود
هفتم آنکه بعضی را از جایهای گرم و ماغی چون پیرایم خیالها پیش
آمدن گیرد و از بهر آنکه طوبیت ماغی تپهای سوخته باشد و از روشن آن
چون دودی و تاریکی و ماغی مانده بهرگاه که آن دود و غصب محف و کما
چشم خیالها پیش چشم آمدن گیرد و دلیل بر این است که از پس جایها
ماغی باشد و خداوند این علت از غلبه های مانده خیالها غالی نبود و دیده غالی
باشد اما غلامتهای آنکه آب کشادن و قدح پذیرست باز از چهار

و جدا باید جست اول آنکه پس از آنکه تمام فرو آمده باشد رنگ آب همچون
هر اصفافی و نیلوی بود و گوی که این دود یا سرب و علامت تمام فرو آمدن
آب است که خواهد نمود علت را اندر آفتاب نشاند و بفرماید تا چشم فرار
کند و طبیب چشم او را فشا را با نشت خویش و بچیند و از سر سوئی بگرداند
پس بفرماید چشم را از نده بگرداند اگر آب اندکی برین تر از آنچه بوده باشد نشود
و باقی سبب که بشکل و بحال خود باز آید تمام فرو آمده است و قدح پذیرست
و اگر سبب سبب است همچون کج یا همچون کج فاسج بر نشود و از شکل
و حال خود بگرد و قدح پذیر نیست و هم آنکه بفرماید تا آن چشم که قدح خواهند
گرد باز کرده و از دوش چشم بگردانند و چشم را به هم فشار دهند و طبیب
چشم باز کرده نگاه کند اگر قدر از آنچه بود فراتر شود و باید است که آب
قدح پذیر نیست و اگر فراتر نشود قدح پذیرد و از بهر آنکه سبب فراتر شدن
تقریب است که سده اندر غصب محف و سبب برین هر دو علامت
که یاد کرده اند یکجا باید تا قدح فایده دیدگی فراتر شدن تقریب و هم بر یک
آهن و سرب نمودن و اگر اگر یکی از این دو باشد قدح فایده نمکند سیم
آنکه بر سندان روشنی آفتاب و چراغی بهی چند و بانه اگر می بیند قدح

پذیرفت و اگر نمی پذیرد قیچ نیز برست چهارم آنکه بفرماند که چنانچه بار کند
 پیچاره چرخش او نمند و باو بران نمیدانند و میدانی کرم بقوت
 پس نمیدانند بران نمند و وی بنگاه کشند اگر آب چنبد بود و لون او
 نیک بود قیچ ببرد و الا نه و این آزمایش بر پیچ بران که اگر با کشت
 امتحان بسیار کند آب مشوش کرده و قیچ و تخم کرده ازین سبب
 انکشت بدان نمیزند **معالجات هرگاه که علامت های**
آب بدیداید اگر زود به علاج صواب پیش او باز شود علاج فایده دهد
 اگر علاج نکند آب محکم گردد و باشد که علاج بدیداید یا نیاید و
 طعام های خشک باید کرد چون گوشت در روگ یک و گوشت بران
 و قیچ خشک و مصلح و نان حصار و نان جو و در طعام دار چینی و صغیر
 و حلیم و زنجبیل و سداب و بادیان تر و خشک و آب که بکار می آید و
 و شیخ ابوعلی بنیامیکوید و بر او دیدم عاقل و تمیز و معتبر که او را آب
 فرو داده و خود را علاج کرد با سفر تخم و طعام که خود را از طعام
 تری فراموش کرد و بر قیچ خشک و مصلح اختصار نمود و سر هم را محمل
 بکار داشت آب زایل گشت و نور چینی او باز آمد اما علاج صواب
 است

است که سخت تن و دماغ را بجنب قویا و جب التنب و ایاج
 قیچ پاک کند و موافق یک شربت ایاج قیچ را عملی در مطبخ فطرین
 بداند **صف مطبوخ** قنطاریون بکند و قنطاریون باریک نرم
 ترب سپید تر اندیشیده نیم کوفته سردم به علاج نیم کوفته هفت درم پوز
 وانه بیرون کرده پست درم همرا و صند و بخواه درم آب پزند تا به بخار
 درم باز آید و با لایند و ایاج پاک کرده در آن حل کنند و بداند نافع
 بود **صف معجونی** که در ابتدا ای آب فرو اندن نافع بود و بکند و بخت
 و انحر و زنجبیل و تخم بادیان راست سرد کوفته و بخت
 بعسل مصفی بپزند شربت هر باد و بکند انتقال و مزه نکوش و یا همین
 شونیز بپزند سودا و رصفت **ششیانی** که در ابتدا آب فرو اند
 سودا و بکند خرق سفید یک او قیر بلبل سفید نیم کوفته و قیچ بکند هم
 را آب ترب بپزند و ششیانی کنند آب چار تنها با عسل کشیدن
 جلا دهد و هر روز خرب در پی چکانیدن سودا دارد و زهر و ک و زهر و ک
 و زهر و ماهی کربناری اکثر اشوب طخو اند با عسل کشیدن سودمند
 بود **صف ششیانی** **مراوات** بکند زهر و ک ککک و زهر و

صف معجونی
 که در ابتدا
 آب فرو اندن
 نافع بود
 و بکند
 و بخت

بزرگش و زهره شیط و زهره عقاب و زهره ایک و زهره یازده کی
 جزوی و بر سر سگی این زهره باد و درم فرون و یکدرم شمشیر
 و یک درم سکنج بکارتند و همه را باب باوین بسیارند و بر کنند
 و شایان کنند و بکار بند و شمشیر ابو علی بسیارند و بر ومان عقیده
 زهره افی اگر زهره اند و از وی مضرت زهره یافتند طریق علاج این علت
 بدار و با خوردنی و کشیده فی است که یاد کرده اند اما **در مرقع**
 یعنی تیر آب کشان چنان باشد که معلوم شده باشد که آب فرو آمده
 بنام می باشد و حکم شده و چون علامتها قریح پذیرفتن او ظاهر است نگاه
 کنند تا مسج مانعی هست که از آن باز دارند چون صداع و زکام و
 سعال اگر از این موانع خبری باشد سخت علاج آن باید کرد و تن
 و غار باید فصد و اسهال پاک کردن و آن روز که قریح کند روزی بود که هوا
 بکشد و دوشانی و خوش و خد و اند این علت را اندر سایه برابر و شست
 بنشانند و بالشی بفرمانند نرم بنهند و بفرمانند و او بجهت باز آمده و دستها
 نزدیک ساق و رگم کنند و خوشتر را که کند و کمال پیش او برتری
 نشیند از وی باشد تر بود و اگر یک چشم درست باشد از اعضا بصایه

یا فایده

یا فایده بنشیند بستی معتدل و اندین و فایده است یکی چار و یکی طبیب
 را اما فایده چار است که اگر یک چشم بستی نباشد حرکت کند و چشم
 معلول را نیز در حرکت آرد و قریح بدان سبب و شمشیر اگر در فایده طبیب
 است که چون آب کشد و شود و طبیب خواهد که از چار شکی که چار باشد
 برسد و او خبر دهد و تحت آن نباشد که یک چشم و یکرمی بنشیند و چون چار چنان
 طبیب گفت نشیست یکی را بفرماند تا از این پشت او دراید و بر او بدست
 گیرد و نگاه دارد و طبیب بدست خویش یک یک بر سوسین بر دارد و چشم او
 را یک یک به چار را گوید که نظریه کند چنانکه میل دیده بسوی گوشه چشم
 باشد که نزدیک بینی است و بر سمت بدان موضع نهد که قریح خواهد
 کرد و نشان کند از تیره و کاری که اندر گردن چار مان و در پانیا بند
 و و هم آنگه بکشد تا نشانی برابر قریح بنشیند و یا از هر آنکه اگر مهمت
 بدان گوشه چشم باید که سوی گوش است و برابر قریح باید چنانکه کند کی
 برابر از قریح است و فرو تر نشاند و مهمت التي است از مجلس که آب
 بدان گوشه کشاید اگر آب چشم درست قریح خواهد مهمت بدست چپ
 گیرد و اگر چشم چپ قریح میکند مهمت بدست راست گیرد و برین

سرمت را بدان موضع نهند که نشان کرده باشد و بگوید تیزی
آن بر کوه چشم می باید باشد چنان سلامت ترست و اعتقاد
ممت کند بقوی تمام بگذرد و احسن آن باشد که ممت را بجای کنند
بدیدار و آن زمان که بر ممت اعتقاد کنند دست و یکراست ایستاده
و مسجدهای او را می چشم را نگاه میدارند تا چاره دیدار شود که در آن
و چون ممت گذر یافت نگاه کنند تا سر ممت را از پس قریه
برینده ممت و آنگاه بر بقعه پاره و از وی اندر کنند بلکه اگر چه در گذر
روا باشد و اگر شتر گذر و نیک نباشد و موضع قریه ریش کوه
چون بدین موضع که در پست دریا ممت برین ایستاده و فکند
سان آنگاه کسی که کارگری بر آساید و چهار را سخن خوش گوید و بشارت
دهد و بسیار کس بود که چهار در آن ساعت فی بدیدار این
سیب باید که آن روز هیچ نخورد و باشد و در آن ساعت اگر شتر
کشتن آغاز کند شرب غوره یا شرب ریواج یا شرب انار
بدین تا سکن شود و پنبه پاره پاکیزه و چشم او نمند و پستی که اندر
دمنده میدانی گرم و اگر در آن نزدیک چشم بود برسان کسی
که خبر دهد

که چری است حدود م در کشت مردم و بود پس ممت را با سبکی
بگوید تا از پس قریه بدینکه سر ممت بالای آلت پس در تبال
ممت اندکی برافرازد و آب سر ممت فرو نشاند چون بیند که آب
فرو نشاند و محل غنیمت آن را در کشید و سر ممت را بر روی
پیران نیارد و نگاه کند اگر دیگر باره آب باز آید و دیگر باره فرو نشاند
که آب بیاید باشد که محل غنیمت نیز بود و آب را در شتر فرو نشاند
نشانده بسیار باشد که یکبار فرو نشاند چنانکه چری که گذر نشینی افتد
و اندوی هیچ شتر نماند و بسیار باشد که بیشتر کند و بازمی آید و یکی
آن میل نماند و بدان موضع که باید نراند که کند باید که در هر خرویی از
وی بدای نجانب که میل کند را بجا باید برد و اگر در نجیب غایب ممت
را بچنان می باید داشت و تیزی ممت بر کوه چشم قوت
کرون تا اندکی خون چاره و آب را با آن خون باید نشاند و کثر آب
عطر خود خون را در آن موضع کس باید کرده و آب فرو نشاند چنانچه
خون آب را بسوزاند و نیست کند اگر خون را کس نکند آنجا بقتل و ممت
بدیدار و تحلیل و شتر از پیران و در آن حال که آب را فرو می

نشاند چنانکه بگوید تا شمع کند از راه خلق نه از راه بینی و آب در آن
بخلق فرو برد تا بدان حرکت آب فرو شود فرو سوی میل کند و فوآن
بردارد و چون طیب دید که آب فرو نشست ممت را بلبسته
بچند چرون کرد و زرد خای مرغ بار و غن کل بر پشت چشم نمیدارد
چشم او را سخت بر بندد و اگر بر ظاهر گوش چشم خون پسند مشک کوفته
بر آنجا پراکنده و سخت بر بندد و چنانکه او را چنانکه یک ارد و بگوید تا بقفا
باز خنده خود را خفته سازد و هیچ حرکت نکند و هیچ سخن نگوید و
اگر خواهد که سخنی گوید بدست اشارت کند و خوش تن را از سر فرو
غسلد نگاه دارد و نهادی خشک خدر کنند و بر صدغ او نمنا صد
تو لنگند و اگر غلظت خواهد آمد بن بینی را بدست باله تا غلظت سکن
شود و اگر سعال خواهد بود اندکی طعام بار و غن با و امده و طعام
او سخت اندکی باید و چیزی که نباید خایید نخورد و روز و هم اگر خواهد
که چشم را باز کشاید و بود و زردی را بر فقی بردارد و بینی پاره نکند
تر کنند و چشم را بدان تر کنند چنانکه مسج اسپی روی نرسد و سیج
اعمال و از دست بر چشم نکند و چشم باز نکند و بینی پاره و بر بندد تا

منه

منه تر کنند و بر پشت چشم نمند و زردی را بالی آن نمند و بر بندد
اگر تا روز سیوم نکشاید و روز سیوم کل سرخ اندازد
بجوشانند و چشم را بدان بشویند و چنانکه بر پشت بر بالش باز نهاده
و از هر جانب آب و پشت بر بالش باز نهاده و او سه و ده هیچ حرکت
نکند و متعده سیاه بر روی او اندوزد و اگر سرش و پنج مغسول با سر نه
سیاه اندر کشند و او بود و اگر از پس او سر و آب و معاودت کند شاید
اگر آهسی کرده باشد دیگر باره ممت باز جای آرد تا بدان زردی تا قف
بر زخم بر نشود و بعضی را که متعده زخم شود از جهت اعتماد بر آن سخت
بسرخی که متعده باید و پس ممت را اندازد متعده و درون و کاه
باشد که بر سر وضع قف که شست فرو فی بر آید از این سخن چیزی بر
باید داشت و نباید ترسید و بعضی از طبیبان فرسوی طرف قریب
بشکافند و آب را بر روی آن زد و اندرین طریق خطر است و آن چنان
که اگر آب غلیظ باشد طوبیت پیخیزد و با جو کشد اما علاج خیارها دیگر
که تر متعده آب باشد است که هر یک را سبب و علامات بدید و آنچه
از عهد باشد بیاور فیهرا علاج کنند و معده را بکشد و انیسون و مطلق

و غیر آن قوت دهند آنچه شراکت معد است مراعات کند چنانکه
 در موضع خویش یاد کرده اند و اگر معد که کم باشد را بطریق تعلیل
 پاک کنند بشراب انداخته شراب را بموت دهد و آنچه از مایع بود بخارج
 از آنجا فرو برده بمایع فرو کشد و کلاب و مندل بر صندغ نهند
جنس و هضم و مقدار و حرارت آب مشتمل
اند شش ختن بهارهای چشمه که از آب جستن در
شوان در و معلی جستن و این جزو یاد
بایست بایست اول اند یک در آن چایهای
چشمه چایها که اندر رطوبت چسبند از آن و حال بیرون نباشد یاد
 کیت افتد یا در کیفیت اما آنچه اندر کیت افتد چنان باشد که کمتر
 شود یا بیشتر و خرد تر یا بزرگتر و هرگاه که بیشتر یا بزرگتر از طبیعت شود میان
 رطوبت جمیده میان نورینی حجاب گردد و هرگاه که کمتر یا کمتر شود
 افتد و اگر درین باب گذشته یاد کرده اند و گویند و آنچه در کیفیت
 افتد یعنی اندک چوکی از سر کون بود یا افتی باشد اندر قوم یا اندرون یا
 اندر تری خشک اندر قوم باشد چنان بود که بعضی از قوم معتدل اندکی
 خفیه شود

خلیط شود و خداوند این علت بقرصه راوی و در بود شود و بدو آنچه نزدیک
 بود هم شوند و خداوند این علت میان کجا با حاسم بود که چون سیاهی بر روی
 افتاد و چسبند و هرگاه اجزای خلیط پراکنده باشد چشم را حیا نماید
 بر شکل آن اجزای چون کسب و پیشه و خطها یا یک و فاندان و آنچه در
 لون افتد سر کون باشد یکی آنکه همگی طوبت از لون طبیعت گردد و خداوند
 این علت چسبند را بدان لون چسبند که لون اغریه بود چسبند از چنان چسبند که در
 میان سر کون با انسان و در نماید و اگر سر کون چسبند باشد همان حال اند
 که خداوند بر قان و خداوند مظهر فرمود و هم آنکه بعضی از لون بگردد و بعضی از
 طبیعت شود و پیش خداوند این علت حیا نماید و بشکل و رنگ آن
 اجزای هم که کسب بخاری که مایع را بدین ساین آن بخار بر رطوبت
 چسبند افتد و هرگاه که آن بخار بر بدن کید و حال دیدار از حال طبیعت گردد و
 چسبند بلون آن بخار نماید و آنچه در کیفیت تری و خشکی افتد چنان باشد
 که اندر تری از اعتدال سپردن شود یا اندک خشکی و آنچه در خشکی سپردن
 از اعتدال چسبند نباشد یا کسب او خشک شود و خداوند این علت صح شود
 دید چشم او کوچک کرد و یا بعضی جسم تری رطوبت خشک شود و این از گوشه

باشد یا جزای خشک بپوشد بود یا برکت و و فرق است
 که خداوند خشکی را چشم کو جانده بود و خواب نباشد و آنکه در تری از اعتدال
 پرون شود چشم باز در آن بزرگتر و تر تر کرده **معالجات**
 علاج تری بسیار و بزرگی و غلظت چشید پاک کردن مانع بود و برینا
 جلاد اندود و تحلیل کنند و کشیدن چنانکه حکومت و کمی و کو چنانکه
 خشکی را علاج همچون علاج صداع خشک و تدبیر دتری فرستاده کردن
باب دوم در علاج و حفظ اعتدال و حرارت قلب
ششم اندر دل کردن چارهای ولوبت جلید
 چارهای ولوبت جلید به چهار نوع است یکی افتما که در وضع اقد و
 افتما که در کیفیت اقد سیرم افتما که در کیفیت اقد جازم تفرق الاصل
 اما نوع نخستین که در وضع اقد بر سه وجه افتد یکی انکرا از موضع خویش نایل
 شود و بسوی راست یا چپ میل کند و دوم انکه بسوی بالا برشیده شود و سوم
 انکه و در اندر نشود بانکه پرون نشیند و اسباب میل کردن جلید به
 بسوی راست یا چپ و بسوی بالا تشنج عضله و عصب **موجب**
 بود و تشنج یا استلای بود یا خشک و غلاتها هر دو محالست و سبب

بقدر

بقدر و فرق آن از استخفاف و تحلیل و طبعها و قلیه خشکی بود و بسوی
 تر نشستن و بسوی زیر فرو کشیدن و استرخای آن عضلات یعنی
 عضله عصب موجب و هرگاه که جلید یک چشم بسوی چپ یا راست
 میل کند احوال فائده هرگاه که جلید یک چشم بسوی بالا یا زیر میل کند و دوم
 یک جز را در و پسند و اگر جلید هر دو چشم از جای خویش نایل شود و یکی بزرگ
 اند و یکی فرو تر همچین سبب این در تشنج عصب موجب یا در کرده و
 هرگاه که جلید بر بقدر اندر شود چشم سبب تحلیل و طبعها مانع و غلبه
 خشکی از رقی شود هرگاه که پرون تر نشیند چشم سبب فرونی ولوبت
 انکه فایدیم چنانکه آب دریا با انجا که بسیار تر بود سیاه تر فایدیم چون بر کشید
 و صافی فایدیم **معالجات** اما تشنج استلای را و استرخای علاج با سطر غما
 و طبعها و نظرها و غرغره و عطسه باید کرد و تشنج خشک را و تحلیل ولوبت
 را تدبیر تری فراینده باید کرد و نوع دوم که اندر کیفیت اقد بر دو وجه باشد
 یکی انکه بزرگتر شود و دوم انکه کوچکتر شود و سبب بزرگی بسیاری ماه بود و
 سبب کوچکی استخفاف و خشکی و تحلیل ولوبت باشد و هرگاه که بزرگتر از
 مقدار طبیعی شود و نور با صبر و تیر و کرد و و چنانکه اگر کوچکتر از آن باشد

از برکت قدرت روح با صبر بهیاس با جرم او بیشتر قوی تر گردد و تقویت
 بر آن نماید و علامت و قانون علاج هر دو نوع معلومت و نوعیوم
 که اندکی غیبت فیه و غیبت کی که لون جلید میگرد و بسیار شود
 یا سرخ یا زرد یا سفید و مگر طوبت بر روی غالب شود سیوم که
 خشکی غالب گردد و بسبب بکری و اندان لون از غلبه اخلاط بود و بسبب
 غالب شدن طوبت و بسبب خشکی معلومت و چند جای یادگار
 آمده که گاه لون او بکوه و لون باطبیح بر پیاده و درم چرخه و لیلان لون
 منتهی هرگاه که تری غلبه و چشم خیره کند و پوسته و سر که خشکی
 غلبه کند و متعقد گردد و بنیای باطن کسکند و علاج و شخار و پیر و نوعیوم چهارم که
 نفوق الاتصال است علاج ان علاج قروح بود لیکن این عسر بود از قروح
 و علاج کسکه پیر و گاه باشد که طبقه عکس و تیر بسبب ماده تیره و سوزاننده
 که به و رسد نفوق الاتصال تولد کند و علاج ان عسر بود و اگر خیزی شود
 در او استغفر اعان ماده بود باب بیو حراز خیر و هفتاد از کشتا
دو عوارکت اب ششتر اندر و یک گران تخیر
قوت با صبر قوت با صبر را طیبیان نیز روح با صبر گویند و حوال
 آن نژاد

آن نژاد و وجه پیر شود کی آنکه روح با صبر بسیار بود و بسبب بسیاری
 قوت او با و تواند رسید و جز را در هر نیک تواند دید و هر چه در باشد
 شوند دید و هر چه از کیفیت ظاهر شود همزه که گویا باشد کی روح با صبر غلیظ
 گردد و بدان بسبب شخار تواند دید و اشخاص صند و صورت را نیک بینند
 مگر آنکه روح با صبر لطیف بود و هر چه را از نزدیک بینند و خط با نیک
 نیک خوانند و از دور شخار مندا از هر آنکه روح با صبر لطیف بود و قوت با و در
 بر آکند و شود بسیار باشد که احوال کیت و کیفیت هر دو مرکب شود و ان
 ترکیب چهار گونه شود کی روح با صبر بسیار و غلیظ گردد دوم آنکه اندک و غلیظ
 شود سیوم که بسیار و لطیف گردد چهارم آنکه اندک لطیف شود اما آنچه بسیار
 و غلیظ بود از دور بهتر بیند از هر آنکه اندر دوری مسافت تقوت حرکت لطیف
 کرد و **معالجات** علاج آنچه بسیار و غلیظ باشد استغفر اعان
 فیه را بیکر و سر سوزنه شناسی کشیدن و از طعام خوردن شب و اندکی
 و ماتی و باقی بر کردن و سر ز گوش بوسیدن و اندک طعام در جیب و ستر
 بکار داشتن و آنچه اندک و غلیظ باشد از دور توان دید و از نزدیک
 بسبب غلیظ شخار مندا این افت هر آنرا بسیار بود و این علاج

دشوار تر بود اما از هر آنکه غلیظ است از آنکه کی با هیچ چیز چاره نباشد از هر آنکه
 آنکه شربت کشکب و طعمه اماسک و لطیف و تری قرائت یابد و جو
 چون شو بای که شربت برده و مرغ و مانند آن و آنچه بسیار لطیف باشد از هر یک
 و در بند و آنچه اندک لطیف باشد از هر یک یک یک پند و از دور شود و بدو بیاید
 دانست که گاه باشد که شکی بر روح با صبر باز بدو گاه باشد که لطیف
 جلید بریزد که شربت و چیزهای دیگر سبب از دور شود و از هر یک که تواند بد
 علاج بزرگی جلید به خشکی روح با صبر و یاد کرده آید و علاج اندکی روح با
 چون علاج خشکی باشد با بچه و حار و خرد و هضم از
گفتار و حراز کتاب ششم اندر بیان کردن
شکبوری و روکوری اسباب شکبوری سست
 کی غلیظی روح با صبر و دومی تری اجزای چشم و غلیظی رطوبت
 پیچید بر مسموم است و اقطاب بودن و از هر آنکه هوای روز قیاس
 بهوای شب گرم و لطیف است لطافت هوای روز و فو را اقطاب
 رطوبت چشم را و غلیظی روح با صبر و از غلیظی پیچید را لطیف کند به
 روز تواند دید و چون شب در آید لطافت هوای روز را غلیظ کرد و

رطوبت

و رطوبتها چشم و روح با صبر غلیظ شود و مسیح شوند و دیده اندک چو ته
 و اقطاب باشد از هر یک که شربت اقطاب لطافت روح با صبر و از هر یک که
 و آنچه غلیظ باشد با صبر چون شب در آید بسیار لطیف باشد که سبب شکبوری
 غلیظی زیادت شود مسیح بریند و بسیار باشد که سبب شکبوری
 بخار معده بود و فرق است که آنچه از معده بود که معده پر باشد و علت
 معده شود و هر که که معده آلوده کرد و علت قوی تر شود و علت شکبوری
 بیشتر مردمان بزرگ چشم و سیاه چشم را قند معالجات از آنکه
 خون غالب بود که قضا را باید زد و هر که که شربت چشم زن نیز بود و از
 و استغفر کردن و با هیچ چیز نتواند بر لطیف کردن و عادت از
 خوردن نکردن و ایند و پیش از طعام شراب زوای خشک باشد و آب
 خشک مغوف کردن و از پس هضم مرد و اندکی شراب خوردن و با
 بود اما هم که شراب کهن باشد و جگر بزرگ و بجا و چارون و بر اثر افکند
 و این تری که از روی بزرگ بر آید و از روی اریلیس سود و نمک مندی سود
 باوی پیا میزند و چشم اندر کشند و اگر اریلیس نیم کوفته بر کتاب
 این جگر کشند تا تری آن بچند پس آن را اریلیس را خشک کنند و بکنند

و در کشنده بود و شایف مورات کشیدن و سر بر روشتنایی
کشیدن سوخته بود و روغن بلبانی که بریند و با نعل افیون قوت
آن بشکنند و اندک کشند و غسل را با آب یاویان بهر جا میزند و در کشند
و یک ساعت نیک چشم بر هم نهاده اند و در بیل و قیاس را بستانند
که بویند و بریند و چشم اندک کشند با آبی که از جگر برتر رسیده بود و آب
جگر و قیاس این خوردن و سر بخار آن فرو داشتن سود دارد
علا سلب روزگوری خدا سباب شب کوی است
بهرا که سرای شب به قیاس با سرای روز راست لطافت سرای
روز خشک و اندکی لطافت باشد روح با سر و از یادت کشیدین و سبب
چون روز این چشم خیره شود و بهر ضعیف کرد و این علت بیشتر مردم
ازرق چشم و اشمل را اقدصعالجات تدبیرهای تری
فرمانده باید کرد و شیر زبان در پی چکانیدن و روغن بنفشه بر سر نهادن
و از طعنا مایه زرد و سر سبز کردن و بسیار باشد که چو بسته در
روشنایی صحرایان و زمستان که برف آید نظر ایشان بر برف
افتد بدان سبب بصیرت ایشان ضعیف کرده اند و شوند و آنچه
از تو بید

از تو بید چند استقصا تو اندوید و در سر چنگا کشند سیدی غالب
بود علاج انست که آن کسان را که این علت بود جامه ازرق پوشند
و شمر سیاه چشم فرو آورند و باب شمر از حذر و هفتم
از افتاد و مراد شمر اندر روی کردن
چشم که سر دارد و با شمر و معالجات آن
سر را سر و چشم افتد و از سر متغیر حال شود باید که گاه ننهد در آب
پزند و آن آب نیم گرم اند و چشم او چکانند و اگر غسل اندر عصا
شیر اندر چکانند سود دارد و سبب اسباب گرم کردن و شمر آب گوری
در روی محسن چشم را بخار آن فرو داشتن و در او با تحلیل کرد و چون
زود فایده بود و اکلیل الملک اندر آب بچکان و سر بخار آن داشتن
بود باب ششم اندر روی کردن **چهارم بای طوبت**
نخاع و کف و احوال آن باید است که در چهار بای
طوبت زجاج چند آن باشد که در چهار بای طوبت چغندر و صفتها
آن به چغندر باز و در سر گاه که زجاج کمتر یا بیشتر شود بنبانی ضعیف
کرد و اگر سردی و خشکی بروی غلبه کند منعقد کرد و بنبانی باطل شود

علاج آنرا مانند علاج جگر که است بای هفتم اندر ریای
گردن چارهای طبیب شکم بر چارهای که اندر
 طبقای پیشین یاد کرده اند اندرین طبقه همان افتد و اسباب
 همان باشد و علاج همان اتفرق الاتصال این طبقه را که تمام
 بادیه را ممکنست و هم آمدن خلطی تیز و سوزاننده و تیزی خاطر و
 بخورد و سوزانند و تفرق الاتصال تولد کند و نورینایی باطل گرداند
 و علاج این غیر باشد جز باستفراغ و پاک کردن دماغ علاج نوا
 کرد چون تفرق الاتصال تولد کرده باشد و قوت دانه پاکشیدنی
 و شخارید و رسد و این علت را اعتبار نبر کونید و اعتبار نیز بر غمت
 یکی اندر آب تسبیح صدقه یاد کرده آمد و هم آن را اسعادت یعنی
 اعتبار کردن آن تفرق اجزای شکم پیدا کرد و سیوم اندر چارهای
 محجوف یاد کرده آمد و بیاید و است که حال طبقه ششم صلبه اندر
 انواع سوء المزاج و انواع تفرق الاتصال همین باشد و هر عارضه
 که شش را افتد مضرت بجلید بسیار دارد و بهر آنکه غذا نخست پیش میرسد
 و شش را نصیب خویش از آن بر دارد و باقی بخیزد و صفای رنگ بکند
 و

فرستد شکم را بچاقو بود و از آنجود کند و باقی صفای تر و بیشتر
 تر بجلید میفرستد و اسباب و علامات و محالجات این همان باشد
 که در دیگر طبقه گفته آمد بای هشتم اندر ریای **گردن چارهای**
عصب مجوف و کیفیت انواع آن و علاج هر یک
 چارهای عصب مجوف چند کوناست و آن چنان است که عصب
 مجوف را همه انواع سوء المزاج مفرد و مرکب ساده یا ماده ممکنست که افتد
 و اسباب آن اسباب و علامات انواع صدام و چارهای مزاجی باشد
 که در دماغ افتد و علاج هم آن و بیاید و است که در عصب مجوف بیرون
 از چارهای مزاجی شده و مضطرب یعنی نشردن و تفرق الاتصال
 و غیره و هم بسیار افتد و هم چارهای این عصب بدان اندازد که قوت
 چاری باشد اندر بصیرت آن کند و بسیار باشد که عصب باطل کند و اند
 عصب مجوف و اندر مسیح جزو از اجزای چشم است و آنکه بهر بصیرت ضعیف
 کند یا از آن بسپند دارد و لیکن آن اندر بطون دماغ چاری دماغ بران
 کوای و بدو مرتبه مانند آن بود از شناختن دقایق چارهای آن جزو طلب
 حاق و شخار باشد و از انواع تفرق الاتصال که در عصب مجوف

اقتدی کی است که من عصب و انتزاع در طبع شود و سبب آن ده
 کوه باشد یکی آنکه عضله که در پناه نگاه دارد ضعیف شود و هم آنکه
 خلطی غلیظه و اندر آید و اول او از ریه بار کشد و فراموشد و انتشار
 پوست اما فرق میان انتشاری که از ریه کشدن عصب مجوف تولد
 کند و انتشاری که عصب تولد کند است که آنچنان عصب تولد کند بر اندکی
 نور را در اجزای چشم پیدا شود و آنچنان عصب تولد کند بر اندکی تولد
 کند تولد کند خود از ریه نور چون از ریه عصب مجوف است بیرون آید
 اجزای چشم را کند شود و چون نور از ریه عصب بیرون آید در اجزای
 چشم می براندگی نور را سر نشود و اندر بیشتر حالها سبب انتشار که از عصب
 مجوف افتد و ثقبه بدان سبب فراختر شود صداع عصب امتلائی بود و
 انتشار حدقه اندک اندک بزرگ گردد و معالجات تحت نظرین
 صداع باید کرد و تن و دماغ را پاک باید کرد و داروهای که از جهت اعتدال
 آب فرو دادند یا که کرده اند بکار داشتن و شایف مرآت را چنانچه
 نافعت اما سده و ضغوط و اما سبب عصب مجوف و آسیب فعلها
 سرد و تر بود که از دماغ بدوی پدید آید تا در روح با صبر بدان بسته گردد

علامت

و علامت وی آنست که اگر و خرا و غلظت را چشم دیگر درست
 باشد که خفا و اما سبب که این و اما سبب که در چشم باید شکایت کند و خرا و غلظت
 سده و این شکایت نکند و یکبار سده و ضغوط و اما سبب که را چنانچه باطل کند و در
 و کراتی نباشد اما اما سبب بیانی را باطل کند و با در و کراتی بود و علاج این
 نخست تقیید کردن بچاق و قویا و یا درج فیقر این را که کوشش چشم
 زدن و در بوجر چشم افکندن و ماده را بسوی قدم کشیدن و علاج
 نزول اما کردن اما تفرق الاتصال که از ریه می بود کسب پسته نشستن و
 خورده شدن عصب باشد و علامت آن بود که چشم و افتاد و اما
 و بیانی باطل شده و این را علاج نبوی باب نه مزار خرو و هفتم
از کتار و حرارت تاب چشم اندر باری کردن
پنجمی که عصب مجوف و عضله چشم افتد و بیماریا
 این عضله دو نوع است یکی استرخا و دیگر تشنج و تشنج هم دو نوع است
 یکی امتلائی و دیگر خشک و علامتهای این عضله سرد و معلوم است
 و مرگ که عضله های عصب مجوف تشنج کند حد و از موضع تشنج
 زایل گردد و چشم تافتد شود همچون چشم احوال و مرگ که مستحق شود

چشم پرون نشیند اگر استرخای مفرط بود پنبای باطل کرد و اگر نه
چشم تنگ پرون آید و عصب کشیده شود و تجویف و بلب
کشد که تنگ کرده را نورسته شود **علاج** استرخای و تشنج
پاک کردن دماغ و و اطراف بکار داشتن و غرغره کردن و عطسه
آوردن و سرمای قوی کشیدن و بر پنبای و پیش سر و صغیر لادن طلا
کردن و تشنج خشک را تدبیرهای تری فرایند باید کرد و بسیار باید
که تشنج خشک غالب گردد و چهارمای دماغی چون صرع و سدر و دوار و
صعب زایل گردد و احوال کودک را که حادث گردد باید کرد و باید که در شب
برابر چشم او چراغی نهند چنانکه بنظر او راست باشد و بر و چتری سرخ
چشم او پیا و نرند و اگر میل دید و بسوی دنبال چشم باشد پنبای او بشا
سرخ کشند و اگر میل چشم او بسوی بینی او و بر دنبال چشم او چتری سر
بد و ساند تا پوسته نظیر بان دارد بدین طریق چشم کودک را دست باز کنند
و گفته اند که اگر تشنج کوفتند یا کوفتند آب آن بکشند و سر سرد را آن
پرونده و چشم کشند احوالی را سود دارد **باب** در مماندن پنبای
کردن پرون نشین چشم و اسباب و علاج

ان

آن سبب پرون نشین چشم که استرخای عصب مجوف
باشد و کوفت است یکی قوت قی کردن صعب دوم صبحی خنای و کاه
باشد که زنا سبب صعبی در زان چشم پرون نشیند و همچنین
اتفاق افتد که سبب زخمی که چشم پرون نشیند **معالجات**
انرا که سبب قوت قی و صبحی خنای بود و صید باید کرد و با قواصص نقشه بسیار
آوردن و چشم را بسته داشتن و رفاد با عصا و رگ نه توان و رگ
مورد و از پنبای قاصص تر کردن و چشم نهادن و تشنج از سرب باید از
چشم بر آید و رفاد و ساد و بستن و قیاس از تشنج و طعم که خوردن و از
که سبب در زان بود و از اطش فرمودن و بر پس کردن و جاس کردن
و چشم را بستن و من قومی را دیدم که سبب زخمی که چشم ایشان آمد بود
چشم ایشان پرون افتاد چنانکه ملتحمه پرون جن بود و منی حجامت کردن
بر پس سر میفرمودم بی شکر و دزد را غیر یکشدم فرو دی چشم سلا
باز جای غرغره بایب یازد و مرازخ و هفتم از کمال
تقار و عرا کتاب ششم اندیزای کردن **ضعف**
پنبای و معالجات آن سبب ضعف پنبای به اجزاء آن باشد

چکاندن

[illegible]

۱۶
سر خطانچه سینه سینه سینه سینه
دور در سینه سینه سینه سینه
چکانیدن نافع بود و گفته اند شام و پخته بصر را قوت دهد اگر چه بخت
ضعیف شد باشد و اشارت عیدان بتاری چنین است من اکثر
الشبه نیا مطبوخا رد علیه بصره وان كان قد قابلا للذهاب
و گفته اند که گوشت و بقدر غذا و هر چه بسیار خوردن زبان دارد و آب آن در
چشم کشیدن سود دارد و گندنا سخت زیان دارد کربن صغیری که از رطوبت
بود و سوزنده بود و ترب بصر را که صفت ششایی که پنباسی قوت
دهد یکدیگر پس بویا و شیر و نمک انداختن و زرد کاه و پیل سپید و روغن بسان
و زرد کاه و بز و در پیل و تخم راسد است و روغن بسان بصره بادا
عمل کنند و در آنجا بگویند و بشیرند و ششایی کشند بکار دارند صفت برو
روانی یکدیگر انداختن و ترش و شیرین و پیالانید و بچوشانند تا بنیمیا
آید چند آنکه وزن آب انار بود نیم آن عمل با وی پامینه مذوب
روز و آفتاب نشنود و بعد از آن بکار برند صفت سر حمر عربی
که بصر را قوت دهد بکند قلیما از تو قیاسه تو پال سوخته شاد و بنفشه
از مری یکدیگر صحراب اینچنانکه سمیت و بکار برند نافع بود صفت
نسخ دیگر که بصر را کند و جرب و خارش میدهد و در او بکند

[illegible]

قلیبا و سرسره و شادنج مغلول و ساجندی و صبر و توپال مس از
سری یکدیگر میزد و در این عمل و نوشاد از سر یکی یکدیگر را نکند و اندرانی و
فلج شک و کف ایاز سبکی دو دانه زعفران یکدیگر در نیم شک نیمه
در آب بکوبند و آب بادیان بسایند و بکار آورند و اگر سبب خف چشم
گرفت بسیار بود و در غنچه شک و در غنچه شک و در غنچه شک و در غنچه شک
رقیق و چشم بخار آب گرم خوش فرو داشتند و اندر سبزی و بستن آنها و
آب روان بکشد کردن و شادمان بودن سودمند بود **بسم الله الرحمن الرحیم**

کفتار سیوح

از کت ششم از خیره خوار زمشاهی اندر
پان گردن احوال گوش و شنوایی و بیماریها
گردان تعلق در ادر و معالجات آن و این کفتار
نماید **بسم الله الرحمن الرحیم** اندر فضیلت شومای
بسم الله الرحمن الرحیم اندر کت ششم گوش و شنوایی و شنوایی و شنوایی
اندر کت ششم گوش **بسم الله الرحمن الرحیم** اندر کت ششم گوش و شنوایی و شنوایی و شنوایی

خوب است

پروان گوش پیدا آید **بسم الله الرحمن الرحیم** اندر کت ششم گوش و شنوایی و شنوایی و شنوایی
بسم الله الرحمن الرحیم اندر کت ششم گوش و شنوایی و شنوایی و شنوایی
و دوی و او را یاری در گوش پیدا آید **بسم الله الرحمن الرحیم** اندر کت ششم گوش و شنوایی و شنوایی و شنوایی
شدن گوش از زخمی و زخمی که بدو آید **بسم الله الرحمن الرحیم** اندر کت ششم گوش و شنوایی و شنوایی و شنوایی
که گوش اندر شده و معالجات آن **بسم الله الرحمن الرحیم** اندر کت ششم گوش و شنوایی و شنوایی و شنوایی
اندر یاد کردن احوال بینی و بیماریهای که تعلق به
در ادر و کفتار در به بابت **بسم الله الرحمن الرحیم** اول اندر
آقای که در بومی پیدا آید **بسم الله الرحمن الرحیم** دوم اندر بینی اندر بینی
بسم الله الرحمن الرحیم اندر کت ششم بینی **بسم الله الرحمن الرحیم** چهارم اندر ادر
بینی و گوش قرونی گردان بود **بسم الله الرحمن الرحیم** پنجم اندر خون کردن از
بینی **بسم الله الرحمن الرحیم** ششم اندر شکستگی و کوفتی بینی **بسم الله الرحمن الرحیم** هفتم
اندر پروان آوردن چربی که در بینی مانده **بسم الله الرحمن الرحیم** هشتم اندر خارش
بینی **بسم الله الرحمن الرحیم** نهم اندر عطسه بسیار **بسم الله الرحمن الرحیم** دهم
اندر زکام و نزل **بسم الله الرحمن الرحیم** کفتار پنجم
اندر یاری کردن احوال دهان و زبان و بیماریها

که بدان تعلق دارد و این گفتار هر جزو است
 جزو نخستین اندر شناختن بیماریها
 لب و دهان و این جزو به باب **اول**
 اندر احوال بیماریهای لب و مسامع آن بروی که **باب دوم**
 اندر کوفگی لب **باب سوم** اندر فوکی گوشت لب **باب چهارم**
 اندر زخم و کد لب و بن و دندان افتد **باب پنجم** اندر ست شدن
 گوشت بن دندان **باب ششم** اندر مدگی و مان ویشی آن
باب هفتم اندر انواسه و المزاج که بر لب افتد **باب هشتم**
باب نهم اندر آماس که بر لب افتد **باب دهم** اندر
 آمدن آب از دندان **باب یازدهم** اندر ناخوشی بوی دهان
 جزو دوم و هر اندر شناختن احوال
 بیماریهای زبان و معالجات آن و این جزو به **باب**
باب اول اندر احوال بیماریهای زبان بروی که **باب دوم**
 اندر طعمهای ناخوش یافتن **باب سوم** اندر استغای زبان
باب چهارم اندر سوزش زبان **باب پنجم** اندر کین زبان

باب ششم اندر تشنج زبان **باب هفتم** اندر آماس زبان
باب هشتم اندر کفکی و خعل که در خون کفین پیدا یابد **باب نهم**
 اندر ضعف که بر زبان پیدا یابد **باب دهم** اندر بیماریهای طارقه
 جزو سوم و هر اندر شناختن احوال
 بیماریهای دندان و معالجات آن و این جزو
 به **باب اول** اندر بیماریهای دندان و احوال **باب دوم**
 آن بروی که **باب سوم** اندر نکاه داشتن دندان تادرت
 با قلاب **باب چهارم** اندر درد دندان **باب پنجم** اندر شکستن و زدن
 دندان **باب ششم** اندر جبین دندان **باب هفتم** اندر تغییر
 لون دندانها **باب هشتم** اندر کندی دندان **باب نهم** اندر ضعیفی
 و آب گذاشتن دندان **باب دهم** اندر تدر دندان کودکان
 تا ببالائی برآید **باب یازدهم** اندر تدر دندان تا آنچه افتادنی
 باشد با سنان پیچند و اندام و احکام بالصبوب و الیه المرجع الماب
 گفتار ششم
 اندر بیان احوال بیماریهای حفره و حلق و

معالجات آن و این کفایت و جبر و است
 حشر و نخستین اندر تغیر و از احوال
 باطل شدن آن و این جبر و منجاست
 باب اول اندر باطل شدن او که تغیر مزاج این بود
 باب دوم اندر کفر شدن او از باب سوم اندر او از لرزیدن
 باب چهارم اندر او از تیره باب پنجم اندر او از تاریکی
 حشر و در اندر شناختن پمارت
 حشر مثل زنجیر و حلق و فراموشی و این
 جزو چهار باب است باب اول اندر زنجیر و حلق
 باب دوم اندر زنجیر و حلق و باب سوم اندر زنجیر و حلق
 کلام باند باب چهارم اندر زنجیر و حلق و باب پنجم اندر زنجیر و حلق
 کفایت هفتم
 اندر بیان احوال و نهایت در زدن و حالات
 آن و این کفایت پنجم باب اول
 اندر احوال و در زدن و جبر و است

از حال

از حال طبعی که در باب سیم اندر برونش و تنفس و انقباض نفس
 باب چهارم اندر انواع سر و پا باب پنجم اندر یاد کردن سر و پا
 خشک که سبب آن سوء المزاج خشک بود باب ششم اندر سر و پا
 خشک که سبب آن سوء المزاج سرد بود باب هفتم اندر سر و پا
 که سبب آن سوء المزاج باده بود باب هشتم اندر سر و پا که سبب
 آن انقباض ریشی شش باشد باب نهم اندر سر و پا که سبب
 آن بثورات السعال باشد باب دهم اندر زدن و حلق و این
 باب یازدهم اندر زدن و حلق و باب بیستم اندر زدن و حلق
 باب سی و یکم اندر زدن و حلق و باب سی و دوم اندر زدن و حلق و این
 کفایت هشتم

اندر یاری کردن احوال پمارت های دل و این کفایت
 پنجم باب اول اندر انواع پمارت های دل باب دوم
 اندر ضعف دل و حلقان که از سوء المزاج گرم خیزد باب سوم اندر
 ضعف دل که از سوء المزاج سرد خیزد باب چهارم اندر ضعف
 شدن تیره و پستان باب پنجم اندر ضعفی و بی قوتی و این کفایت

سر و پا

کفتار نهم

اندر بیان احوال بیماریهای پستان و معالجات
آن و این کفتار در بابست **باب اول** اندر احوال
شیر و بسیاری و اندکی آن **باب دوم** اندر حال زنی که شیر او بسیار
باشد **باب سوم** اندر زدن شیر و پستان **باب چهارم** اندر نفق
شدن شیر و پستان **باب پنجم** اندر آماس کرم که در پستان باشد
آید **باب ششم** اندر آماس سرد که در پستان بدید آید **باب هفتم**
اندر سخت شدن و غده که روی بدید آید **باب هشتم** اندر بدید که بر
پستان بدید آید **باب نهم** اندر زنی بدید که گوشت پستان را بخورد
باب دهم اندر تدبیر آنکه پستان بزرگ شود و سلاخ عم

کفتار دهم

اندر احوال بیماریهای معده و معالجات
آن و کفتارشش جزو است **باب اول**
نخستین اندر شناختن احوال بیماریهای مری
و این جزو بسیار است **باب اول** اندر شناختن

فرو بردن

فرو بردن طعام و شراب بحلق **باب دوم** اندر آماس مری

باب سوم اندر توجیه مری **باب چهارم**

در اندر احوال سوء المزاج معده و این جزو

هفت بابست **باب اول** اندر سوء المزاج کرم ساد که در معده

بدید آید **باب دوم** اندر سوء المزاج کرم که با ماده باشد و معده بدید

باب سوم اندر سوء المزاج سردی ماده که در معده بدید آید

باب چهارم اندر سوء المزاج سرد خشک که در معده بدید آید

باب پنجم اندر سوء المزاج سرد و تر که در معده بدید آید

باب ششم اندر معده و ناگواریدن طعام که با ماده بود که کند

باب هفتم اندر معده که از سودا تو لکند **باب هشتم**

سیوم اندر شناختن احوال تغییر شهوت و طعاع

و این جزو پنج بابست **باب اول** اندر تغییر شهوت

طعام **باب دوم** اندر شهوت کهن **باب سوم** اندر شهوتی که

از اخراج البقری کویند **باب چهارم** اندر از روی تبا که مردم را بدید آید

باب پنجم اندر تشنگی و از روی آب **باب ششم**

چهارم اندر شناختن احوال حرکتی معده
 چون ارفع و قوی و فوق و جزو شرب است
اول اندر فوق **دوم** اندر فوق **سوم**
 اندر شکستن و انقباض معده **چهارم** اندر قی **پنجم**
 اندر قی خون **ششم** اندر ریفه **هفتم**
 میخندند در شناختن ضعف معده و در معده که در شرب
 طعنه پیدا کند و این جزو شرب است **اول**
 اندر ضعف معده **دوم** اندر ضعف قوت جاذبه **سوم**
 اندر ضعف قوت ملکه **چهارم** اندر ضعف قوت باطن **پنجم**
 اندر ضعف قوت و انقباض **ششم** اندر ضعف قوت جرم معده و تمسک آن
هفتم و **هشتم** اندر شناختن ماسها و شرب
 بشو که در معده پیدا کند و این جزو شرب است
اول اندر تاس خونی که در معده پیدا کند **دوم**
 اندر تاس صفراوی که در معده پیدا کند **سوم** اندر تاس بلغمی که اندر
 معده پیدا کند **چهارم** اندر تاس هلب که در معده پیدا کند

پنجم اندر وسیله که در معده پیدا کند **ششم** اندر شرب و
 و بشو که در معده پیدا کند **هفتم** اندر شرب و
 اندر احوال چهارمهای جگر و معالجات آن و
 گفتار برده جزو شرب **اول** اندر
 احوال سواد المزاج که در جگر پیدا کند و این جزو
 یازده باب است **اول** اندر احوال جگر **دوم**
 اندر سواد المزاج کرم سواد مزاج **سوم** اندر سواد المزاج سرد سواد
 سواد **چهارم** اندر سواد المزاج خشک سواد **پنجم**
 اندر سواد المزاج تر سواد **ششم** اندر سواد المزاج کرم و تر **هفتم**
 اندر سواد المزاج کرم و خشک **هشتم** اندر سواد المزاج سرد و خشک
نهم اندر تدریجی خداوند جگر کوچک **دوم**
 اندر چیزی که جگر را زایل دارد **سوم** اندر چیزی که جگر را
 در جگر و در اندامهای دیگر
 در جگر و ضعفی و سستی آن و این جزو شرب
 باب است **اول** اندر ضعفی که در جگر

جگر اندر دهنه و کبریا **سوم** اندر دهنه که
 از پاره های قافیه اند **سوم** اندر دهنه که در جگر تو که کند
سوم اندر دهنه و کبریا **سوم** اندر دهنه که
 اندر شناختن انواع بیماریهای جگر و این خون
 شش را بهست **سوم** اندر دهنه که **سوم** اندر دهنه که
 یا کردن و جگر **سوم** اندر دهنه که **سوم** اندر دهنه که
 اندر دهنه که **سوم** اندر دهنه که **سوم** اندر دهنه که
سوم اندر دهنه که **سوم** اندر دهنه که **سوم** اندر دهنه که

کفتار دهنه و اندر دهنه
 اندر میان احوال بیماریهای سینه و این کفتار چها
 باجست **سوم** اندر دهنه که **سوم** اندر دهنه که
 ضعیفی قوتی سینه **سوم** اندر دهنه که **سوم** اندر دهنه که
سوم اندر دهنه که **سوم** اندر دهنه که **سوم** اندر دهنه که
سوم اندر دهنه که **سوم** اندر دهنه که **سوم** اندر دهنه که
سوم اندر دهنه که **سوم** اندر دهنه که **سوم** اندر دهنه که

کفتار سیمور

از کتاب شمرند میان احوال بیماریهای گوش و
 فضیلت شنوایی نزدیک حاستها و معالجات آن
 و این کفتار به استیاب اول اندر فضیلت **سوم**
و محی قفلیت آن **سوم** اندر دهنه که **سوم** اندر دهنه که
 و راه دانش او متنی است و شرف فضیلت مردم هر یک جانوران است
 و این بیست که است شنوایی برالت بویای فضیلت نهند و سبب
 فضیلت این است که هر که از مادر زیاده لال نماید از هر که سخن شنود
 تواند سوخت از این معلوم شد که از بطلان فعل است بویای و پنهانی اندر
 کمال مردم آن فعل نیست که بطلان فعل شنوایی است بهین سبب
 واجب گوش را که است شنوایی است تمدن کردن و او را از خاک
 و یک و کرد و از باد های سرد و گرم و از آب و از جوی که در آن رود چون
 گرم و غیر آن که بکشتن و احتیاط کردن تا در وی قوه و شرف نیابد و سبب
 از آسمان بکشد پاک داشتن آن را که شنوایی است ندارد و طریق پاک
 داشتن و تمدن است که هر غشیک قطره روغن بادام تلخ در گوش
 چکانند و از هر که از قوه و شرف سلامت یا بدست ششای مایه بکشد

از کتاب شمرند میان احوال بیماریهای گوش و
 فضیلت شنوایی نزدیک حاستها و معالجات آن
 و این کفتار به استیاب اول اندر فضیلت **سوم**
و محی قفلیت آن **سوم** اندر دهنه که **سوم** اندر دهنه که
 و راه دانش او متنی است و شرف فضیلت مردم هر یک جانوران است
 و این بیست که است شنوایی برالت بویای فضیلت نهند و سبب
 فضیلت این است که هر که از مادر زیاده لال نماید از هر که سخن شنود
 تواند سوخت از این معلوم شد که از بطلان فعل است بویای و پنهانی اندر
 کمال مردم آن فعل نیست که بطلان فعل شنوایی است بهین سبب
 واجب گوش را که است شنوایی است تمدن کردن و او را از خاک
 و یک و کرد و از باد های سرد و گرم و از آب و از جوی که در آن رود چون
 گرم و غیر آن که بکشتن و احتیاط کردن تا در وی قوه و شرف نیابد و سبب
 از آسمان بکشد پاک داشتن آن را که شنوایی است ندارد و طریق پاک
 داشتن و تمدن است که هر غشیک قطره روغن بادام تلخ در گوش
 چکانند و از هر که از قوه و شرف سلامت یا بدست ششای مایه بکشد

برای کواهی و بدو اگر حیوانی اندر شد و باشد حرکت او ظاهر باشد و ممکن
 باشد که چشم نمی تواند دیدن و اگر کسی باده و افقاده باشد و در این
 و تب بران کواهی باده اگر سبب جراح باشد علامت آن بود که
 اگر قرصه بر او بود و ظاهر بود و کواهی نسبت به آب غالی نبود و آنچه بجران
 باشد جاریهای احاد و مسکات آن روغنی بجران بران کواهی و بد
 و اگر سبب از استخوان سال صغری باشد عین علامت
 آن باشد که به سال زایل گردد و اگر سبب شکست مانع بود جاریهای
 دماغی و حاستهای دیگر و گاهی زبان بران کواهی و چه محالجات
 اگر سبب سوء المزاج ساده باشد روغنی از سوء المزاج باشد آن علاج باید کرد
 و اگر سوء المزاج گرم بود آب کول و آب غلبه و آب کشنیزه و چکان
 و اگر سوء المزاج سرد باشد روغنی یا سیمین و روغن سوسن و روغن قسط و روغن
 شبت و چکانیدن خاصه و اگر اندکی روغن بلبلان یا روغن لوزین را
 حل کنند و آنکی چند پسترو روغن بادام تلخ و روغن بابونه و اندکی به
 گاه بر او زهره او و چکانند و اگر چشم خطه یا رخ او اندر روغن کبوتر چکانند
 و در چکانند و مندر بود و نباید دانست که هر چکاندنش و چکانندیم

کرم

کرم باید چکانیدن نکرم بغایت و نیزه و صفت قطوی
 که در گوش چکانند خداوند سوء المزاج کرم را سود دارد و قطره را روی را گویند
 که قطره قطره و چکانند کینه ناما ترش و مع او بر او زهره و اندک و نقش از لب
 او را بکند و همچنین آب باوی یا کرسنه یا مقداری سکه و اندکی شکر
 کل و اندکی کند و جارش نهند و نیزه تا بتواند آید و اندک چکانند و اگر
 سوء المزاج خشک باشد بکرا به روغن سیخار آب کرم و خوش فرو داشتن
 و شیر زمان و روغن تخم و چکانیدن سود دارد و اگر سوء المزاج باده بود
 نکا باید کرد و علامت که ام خطه است تدبیر است و آن باید کرد و
 استغفر الله مکر و به روغن و سیخ دار و در گوش نشاید چکانند و از این
 استغفر الله قطره بکار داشتن و ریخت کردن نافع بود اما اگر مادی و خطه صغیر
 بود استغفر الله بکند و آب و او ترش باشد باید کرد و اگر شغال اطراف کوچک
 و یک شغال یا رخ قنبر که یک کد صلب بود و اگر یک شغال یا رخ قنبر کوچک
 شغال بلبله و روغن کشنده به شنداده صغیر از روغن فرو دارد و اطراف کشنی
 بخار از روغن فرو دارد خاصه بخار صغیر صفت اطراف کشنی بخار
 صغیر از روغن باز دارد کینه بلبله کالی و بلبله کله از سر یکی و در هر کل سنج

و کشید خشک از سر یکی چند هم در لعل کانه بگویند و بنشیند و جدا گانه بروغن
 بادام چرب کنند و با یکدیگر مصلی بنشینند و در بعضی نسخها آورده اند که کشید
 خشک بچند عدد و روغن قطره را یکبار با دست اندر چکانند و سود دارد
 و اگر ماهی خاکی باشد استغفار نجیب قویا و یا روغن قوی که با شکر قند
 و افیون و نمک سندی بایک کرده و روغن کاند چکانند و هم تجلیل کنند
 با بچون عصا و سداب با غسل و چند پست بر روغن شبت و باز و اندر
 بز و زرد او که درخت حل کرده و صفت قطره ای از سودا بکشد و بنشیند
 در مسک نظرون یکدر مسک و نیم حرق سبک بکشد مسک و نیم و اندر بعضی
 حتی آید خرق چهار انگ و نیم نظرون و دو انگ و بگویند و بچند و باب
 سداب بنشیند و اوصاف کنند و بوقت حاجت بسایند و اند چکانند
 صفت قطره ای دیگر بکشد که در غفران چند پست بر سر یکی یکدر مسک
 خرق بوز از سر یکی چهار در مسک اوصاف کنند و شرب بسایند و اند
 چکانند صفت قطره ای دیگر بکشد و بعد چند پست و فوین و نیم قند
 زهره کا و راستا است اوصاف کنند و بکار دارند عصا و فوین
 طنج و روغن بونج اندر چکانند و دارد و انجیر و بکشد و نیم از روی
 بکشد

جدا کنند و غسل و از پوست بردارند و با خردل و مقداری نظرون بگویند
 و پخته کنند و اندر گوش نهند و آب دریا را گرم کرده اند چکانند و خرق سیاه
 و زهره بزیار و روغن گل اندر چکانند و بعضی طیبیان گفتند این را با سرکه
 بیاید و شربت سبک سیاه شود و از سر کاند چکانند که گاهی گوش را لعل کند
 اگر آنگاه که گوش گرسنه و طبع فاسدین باز سرکه کا و اندر چکانند و از سرکه شفا
 با روغن با بون و روغن شبت و سرکه که خرق اند روی بچند و شربت با بچند
 و از آنکه سبب گاهی گوش بچان اشغال باشد تحت یا با روغن فیه استغفار
 کند پس روغن بادام شیرین نیم گرم اندر چکانند و اگر حاجت آید روغن
 بادام تلخ و روغن قسط و آب ترب با روغن گل و صفت و چند پست بر روغن
 گل اندر چکانند و صواب باشد صفت حتی از سودا که گاهی گوش را آید
 و از خاویز و خلیفه از بادا و تولد کند را لعل که دیگر بکشد بر سر یکی یکدر مسک
 و نیم پست در مسک شکر قند و در مسک زرد و در مسک شربت
 کثیر است در مسک بایند زرد و در مسک هم بگویند و حب کنند شربت
 در مسک و بیاید است که بوز با سرکه یک با یکدیگر و روغن زیت
 که روغن بادام و آب پاز با غسل و روغن زیت و خرق سبک سیاه

باروغن سوسن که با هیچ افشیتن و چند پست باروغن بماند که باروغن
قطر که باروغن نقطه سوسن و قطره قطران یا مادوش با نگاه این که یاد کرد
اند هر نوع و در و کرانی گوش و طین و دوی را که ماده سوسن و سوسن
در صفت قطره ری که اندر چکاند که اندکی که تباری حاکم
الاساط که نیک و قیر و غن خیری و دوقیر و غن یا دهر و قیر و قیر
بیش باشد یا دهر و قطره اندر چکاند و شبانگاه بر قطره صفت
طین یا قیر که یکبار از اندک بپزند با و نشبت برک غار و کجا که برک غار باشد
پوست جبار یا جباری آن با پستد مرکز گوش بود و نشبت خشک غار و قیر
گرفته حرار اندر آب بپزند و پیالاند و اندر شان که کوفته کنند و بر سر کرده و بن
گوش منهدم و کوبند و اگر اسفنج بدان تر کنند و بنهند و با باشد و لطلوهای
سرد یا کرده است بکار از صفت **نطولی** موافق بپزند بر
پد با بوز اکلیل الک که شبت پنج سوسن سد آب برک غار بود و نشبت سوسن
خشک چند پست شرب من گوش حرار آب بپزند چکاند و صفت بکار
از اند و مایه قیر اندر گوش منهدم و قیر را بر سر آفتاب سخت کنند چکاند بکار
بگوش میرسد و آواز را قوی بگوش میماند چون آواز بوق و غیر آن و اگر
کودکی

کودکی طفل را گوش کران شود مادر را دایه او یا دهر و سوسن و نیک اندکی بپزند
نخایه آب و پان یک قطره اندر گوش او بچکاند و آنرا که سبب کرانی
گوش شده باشد یا ناس و قرحه و شره علاج سبب اندر آب وی یاد کرده است
و استغراق که از بزرگانی گوش کنند اندک اندک و بخاریق باید کرد تا قوت
یابد و بنخج ماده و فاقون که در باب سی و چهار از کتاب سحر از کتاب
ششم اندر **علاج سده گوش** انواع سده بعضی مادر زادی باشد
و بعضی عارضی و آنچه مادر زادی باشد سده کون باشد بعضی چنان باشد
که استخوان بگوش که آنرا استخوان مجری گویند منفذ او را اندر وی
آفریده است مصمت باشد و منفذ او فریده و نباشد و بعضی چنان باشد که منفذ
آفریده باشد لکن بگوش است و نباشد و محکم است و بعضی چنان باشد
که بر ظاهر منفذ پوستی پوشیده باشد و نه درون کشاد و خالی باشد و آنچه عارضی
باشد بعضی چنان باشد که از پس قرحه گوش قرونی رسد باشد و منفذ او
بسته و بعضی را نطولی براده باشد و نطولی دیگر چنان باشد که سکی یا دهر در
آفتاب باشد یا حیوانی اندر شده و آنجا بپزد و یا سوزان بپزد و آنرا که
منفذ آفریده نباشد و یا آنرا که آفریده باشد لکن بگوش است و محکم است

بر روی بایست که بر کرم بسیار برون آید و اندک علم باید
چهارم از کفایت سیور گشتان ششم در کرم
ششم کوشش بر آید و زدن کوشش بدید
 آگاهان این کوشش اقدار طیبیان از تباری لکات الاذن کونید این آگاه
 بشناسد اما سهاست که اندر پوتنها ورم افتد چون کوشش کند بغل دست
 و پیچول راست و پشترین آگاهها با درجه باشد و آگاهها که زدن
 کوشش و زدن سوراج کوشش باشد با خط قرمز باشد و پرن زهانت
 پشتران و دیگر جوانان از برای آنکه از کرم چنان کشته و ماده او سوز
 و حس او قوت باشد اما سها و بدین سبب در دکانها باشد و آنجا که این سها
 جمع شود قوت احتمال میکند و بیشتر از ماده پشتر شود و سر کند قوت
 کرد و چهار پاک شود و آگاهها و بنا کوشش بعضی بخرانی باشد و بعضی
 آنجا بخرانی علامتها بخران خوب باشد و سلامت باشد و آنجا پیش از
 ماده چاری و پیش از روز بخرانی بدید و سخت بد باشد و ماده آگاهها بعضی
 را خون باشد و بعضی را صفرا و بعضی را باغم بعضی را سودا اما آنجا چونی با
 رنگ او سنج و کرم را بخران است و بکرم کرم باشد و اگر گران خالی باشد

و کرمهای

و آنجا صفرا می باشد بکرم سخت کرم باشد و در او سوزند و قوتها باشد و اگر
 کشته اند و آنجا بقی باشد زنده و اگر کشته باشد و در او سوزند و قوتها باشد
 صلب باشد و در او سوزند و قوتها باشد **علاج** هیچ حال اسبج طلا و سها و کرم
 را با کره اندود و شادیده و خالص کرمها سها بخرانی باشد که چند باید کرد و اگر کرم
 بخرانی باشد ماده پشتر آنجا بدید کتب حیات که ممکن کرد و اگر بخران
 سها زمین و سها و تحلیل کنند و بکار داشتن و اگر ماده عسری کند پشتر
 باید کرد و قوتها کشته شود و اگر ماده فرمان برداری کند او را بطبع خوشتر باشد
 تا در وقت زیاده تنفس و اگر آگاهها در سخت باشد سها و بی نرم بر سها
 چون پشتر و خط و آب حلی و اما العسل و مانند آن و اگر اول باد و سخت باشد
 خرقه آب خوش نیم کرم تر میکند و بر می نهد و اگر سخت در و مال نباشد
 نمک کرم کرده بر می نهد و اگر در میانه باشد و سر بدی از سها کمان
 کوفته با اما العسل و خط و آب و با سها آب حلی و یا آب حلی بر سها و آنجا
 می پزند و تحلیل می کنند و اگر معده کرم کرده که بر می چاید و تحلیل
 خواهد پذیرفت و در وی پزنده بر می نهاد و صفت سها و پزنده
 یکدیگر باقی و آب کرب و آب پنج سوسن پزنده سها و قوتها و سها و سها

پیرو با که اندر کرم و منزه با سلقون با روغن کل و جبط و
 پیروغ خاکلی در چکانیدن سود دارد و پیرو لکین و می بخت
 و زوفا را ستار است بهم برشته و کرم کرده و چکانند صفت
 صومعه که در کرم و کسید از سر یکی یک او فیکند و کرم و سیا
 و ریشاخ از سر یکی یک و قیر روغن زیت نیم پخته و کرم روغن
 کند و چکانند غایت بود و پیرو با روغن یکدانه و دارو و پیرو برشته
 بوقت حاجت شیر زنان و چکانند حل کنند و کرم آب حلیم
 کرم حل کنند و روغن و کرم که نچته شود و سر کنند علاج ریشی کدیا
 آینه یا کرم و آید کرم را بداشت اما و کوش که از کرم پیرو
 باشد از خط این باشد از اندامی از او جدا و باقی با بوی نهفت
 و اکلیل ملک بر روغن فیکند و کرم برشته نافع بود باب ششم
 از کفای سیوم از کتاب شمس در علاج ریشی کوش
 کیر که در کوش ریشی باشد و طعامهای لطیف خدب باید فرمود که عظمی
 پسندید و خیر و از هر چه از کفایتی شیر باشد و از وی غذای پسندید و خیر
 و پیرو باید که دو غده را سبحان و کرم میل باید کرد و پیرو باید که ششید عظمی

اما ریشی

اما ریش کوش که از پیرو و منزه او را باشد و غلامه نزد یک
 و می توان دید اما کرم که منزه یا آب یا سنگلین منزه یا
 اما الصل یا خرمی باید شست و اگر یک برک مورد و کل سرخ و آب
 پیرو لکین در آن آب حل کنند و بدان آب بشویند یک باشد شستن
 چنانکه اسفنج یا خرقه بدین غسولها تر میکنند و بر سطح ریش میفشارند و اگر از
 اندرون تر باشد نتوان دید قهوه قهوه و چکانند و از پیرو و کسند
 و یک روز چند بار چکانند و چون شست باشند و پاک کرده و زوفا خشک
 و باید چکانند چون از کرم سوخته مانده آن صدف خروسی خشک
 کنند و کرم صبر و از روت و کند و دم الاخوان و جبت الحید و کرم
 را ستار است و کرم که بند و در کرم حل کنند و فیکند لعل او کسند و بد
 دارو و در کرم کنند و کرم کسند و کوش نهند و ریم و زوفا بخی
 پالا یا بازشاید کرم که بی اندام باشد لیکن می باید شست و پاک
 باید کرد و بخوری می باید شست که در وی قوت دارد و در آن باشد و قوت باز
 باز داشتن چون قوت عصاره برک زیتون با عمل و چون در
 در آب حل کرده و بر روغن کل چکانند و اگر که در پیرو نماند بود و از

از اندرون منفذ او را باشد بکمره شب بانی و بر کمره این کنند و بر
 آتش تنه خشک شود بگویند نرم ازین شب یک درم مسامی گفته
 و خنجر یک درم با یکین برشند و چکانند و آب غوره با آتش شایف
 مایشا با سرکه و صبر و مرهم غسل یا با شراب و مرهم صندل یا مرهم بایست
 آمیزند و چکانند و سودمند بود و صفت مرهم اسفیدالنج بکمره
 گفته و خنجر یکین روغن زیت یکین براسک را با روغن زیت بهر تخته
 و روغن من کسکه که اندک دروی بچکانند و بنزد تمام راست کرد و
 بسته شود و صفت مرهم با سلیقون بزرگ که ریشی و جرات که گرم
 نباشد تا صبح بکمره موم سیدین زفت است او قیده و رقیق از هر یکی
 چهار او قیده روغن زیت چند که کفایت بود بکمره و صفت با سلیقون
 بزرگ که تنه شاپورین سسل بکمره ریتانج و موم و زفت
 از هر یکی استار است و روغن زیت چند که کفایت باند صفت
 خوری که ریشهای تازه را بزنند و بنزداید و دست که بکمره
 دم الاچین گفت دریا و انزروت و بور و ارشی و زکندر و شایف مایشا
 راست است بگویند و بنزد و بوقت حاجت قلی سازند و بر سر میلی
 بیک

بیک بر چند و با یکین مصفی فرو برند و بدین فرو راند که اندک بکوش
 فرو نشاند و آنرا که ریشی که کشش در کند و صبر و روغن زیتان با روغن با ام
 اند چکانند و اگر حاجت آید اندکی فیون با وی پامینند و اند چکانند
 و اشجان پلید و ماز و سرد و سوخته یا روغن خیری و در می روغن زیتان
 و چکانند و آنرا که ریشی در فرو رفته باشد که کشش شده باشد و حالت
 وی است که صفت او فو که در دو باشد که اشجان بر سره کرد و در آب
 کند می تراب علاج وی است که قطران با یکین آمیزند و بر سره گاه با
 زرد کلایخ یا شیر زمان آمیزند و بر سره و کشف که جلدی سلطنت گویند با
 زرد کلایخ و چکانند و قلی که از فردا تا ماه و اطرون و غسل بچکانند و چکانند
 جدا کرده و بنزد و نخت باید که شوخ را پاک کنند پس آن دارو را بکار
 دارند و تو بال س و زرنج و غسل و سرکه درین باب داروی نافع است
 و خشت الطید رسد و همچون غبار را از اینچند بار بریان کرد و در سر که جوش
 تا بقوام غسل شود و اروی از مود است و خشک کنند و آنرا که ریشی
 سخت پلید و شوخ خاک بود مرهم زکاره این سره که یاد کرده آمد سودمند
 صفت مرهم زکاره بکمره زکاره تو بال مس از هر یکی چهار درم

أحمد المحمدي

دیکھو

پس احتیاط بنویسند لیکن بخاری غلیظ لایع تحلیل نمی پذیرد و حرکت تحلیل
 طبعی و دوی توکل که علاقه آنها آنچه بوقت پری و تنی معده و وقت نشستن
 و بوقت حرکت و اندر کمر و سر و مایه ها و می توانید بشناخت معده بوده
 آنچه همیشه بر یک حال بود و گاه به غیر این معانی اندر سر باشد و اندر کمر و گوشه پیر
 آواز چو شنیدن یک باشد نشان آن باشد که ماده بخار از معده تن یا از عضوی بیجا
 بر می شود و گاهی آواز چو شنیدن یک تب و قشعریه باشد نشان آن باشد که در
 گوش قوی است و آن آواز چو شنیدن ریم و صدیه باشد و اگر همچون آواز دشت
 باشد نشان آن باشد که بادی در سر و گوش افتاده است و اگر آواز چنان باشد
 که ضعیف می شود و باز بلند می شود نشان آن بود که خلط غلیظ تحلیل نمی پذیرد
 و انواع دیگر را اسباب این علامت آن **علاج** جداوند این خلط
 را از قاع کمر و در آفتاب که مایه و مزاجی است شش است و آواز
 حرکت های خفیف و نرمی کردن و آوازهای بلند کردن و قرآن با آواز
 بلند خواندن و از طعام بسیار خوردن و از طعام های بخار انگیز پرهیز
 باید کرد و طبع نرم باید داشت و اگر اسبب عارض است با شعله
 استقران باید کرد و اگر پس استقران بهر لطیف کردن و آواز که کار
 بشناخت

بشناخت عضوی یا بشناخت تملین بود و تحت تدبیر استقران باید
 که پس دماغ را بر روغن مورد قوت باید داد و گوش را روغن بادام تلخ
 و چکانیدن و سرکه یکی را در روغن فراخ و تدبیر و علاج کردن چکانیدن
 و اگر که عارض اندر ابتدای تومانی تب باید دید و علاج تب شغل
 باید بود و اگر اسبب جو شنیدن ریم و صدیه باشد علاج آن خلط گوش
 باشد و اگر اسبب ضعیف باشد فراخ را با عذال باز باید آورد و اگر
 عارض پس سرام بدیدند بهر ناهمان باید کرد و عصاره افستیه و روغن
 آن بگوشت اندر چکانیدن و سرکه و روغن بان گوش و چکانیدن و
 همچون سرکه و روغن بنفشه و چکانیدن سودا و روصقه قرصی
 از توده که اندرین عارض سودا و دیگر در خلق سپید درم و عطران بخیر
 نظرون ده درم جدا بگویند و آواز بلند کنند و اگر اسبب خلط غلیظ از ج
 باشند این قرص که یاد کرده اند بلیات نافع بوده و طبع برک ضربه طبع
 برک حب الیاء و چکانند و پیکند و قرض نیم درم و مشک و انکی و نرم ساند
 باب سواب و باب مزکوش در چکانند و اگر پس انکه بحسب قویا
 کرد و باشد افستین و هرگز گوشش شیخ و صغره بود و اسب

بچوشانند و سر را بختار آن فرو بردند و مندا شده اند که سبب
 و کما اطمینان شد و روغن کل و سرکه که بچوشانند تا سه گریه و روغن بنفشه
 با اندکی افیون و بچکانند و حسب ضرورت چندین مرتبه که سبب باشد
 افیون و روغن کل انداختند **باب هشتم در کفایر میوه**
از کتاب ششم اندر علاج کوفت شدن گوش
 که بر روی آید این حال را بفرماند علاج نموده است و یکبار آن فرموده است
 موضع پلن آن کرده آید و آن ظاهر است از ضرورت و اتفاقا که در یک
 سینه خایه مرغ سرشته و مغز آن با انگبین سرشته **باب نهم**
اندر تدبیر چگونگی کردن آب که بکوشش انداخته شود اگر در
 حال که آب بکوشش انداخته شود یعنی آب بکف بریزند و گوش را در آن آب
 نهند و کف بکوشش نشاندند تا آبرین آب بکوشش فرو شود و بدان
 آب نخستین چونند و پیکای می جدید پس یکبار دست از گوش بکشند و بپزد
 آب یکبار پودن آید و اگر باز نیزه که تباری از آبرین که بکوشش انداخته
 و بکشد صواب بود و ممکن باشد که عطسه و سردی از آبرین آنگاه که بکوشش
 نسبت با ساق با و بدان بکشد مقدار یک دست و پنج باره بر سر آن بچند
 و روغن جرب

و بر روغن جرب بکشند و بر نو و زرد و دیگر سه گوش فرو نهند که اگر در آن
 بنشد اهم بکشد و صبر کنند تا بپزد و چند انگشتش گوش بکوشش جدید پس یکبار
 بکشند و روغن کل انداخته و با تیره زبان آبر از گوشش بر سر کرده
 چرون اندازد و کسی که آراب در گوشش شدن در ده آغاس نموده کرده باشد
 ضایعی سازند از پوست خنثاش و اکلیل ملک و بنفشه و خطمی و با بون و تخم
 کتان و اگر چه بپزد زبان سرشته برین گوش نهند تا نفع یابد

کفایر چهارم
 از کتاب ششم اندر بیان احوال بیماریهای بدنی و معی
 ان و این کفایر را با نسبت با بختی اندر بیان کرد
افتها که اندر بویایی برید آید افتها اس بویایی سه نوع است یکی آنکه
 باطل شود و دوم آنکه ضعیف شود و سوم آنکه از حال طبعی بکشد و در این
 از و کون باشد یکی آنکه بویهای هماغوش و اورا خوش آید و از بویهای خوش
 نفرت گیرد و دوم آنکه پوست بوی ناخوش می یابد یکی آنکه از برون بوی
 رسد و اسباب این افتها سه نوع است یکی سوء المزاج دوم سستی و سیم
 زخمی واقعی که از برون با ستم آن می رسد و صفای که از سستی بویاست

برنجار آن دارند و در چوبی دیگر موافق این کنند و اگر سوزا را با مایه بود چنانکه
 ناماده است که خلطیت سخت باشد از آن خلط شغل باید و چنانکه اندر
 علاج باید کرده اند پس نظرها و بخار با کار و اشتغال و غرض و عطش نمودن
 و از آن سبب باطل شدن جسمی می شود و علاج در این است که باید کرد
 و چون نظرها و بخار با کار و اشتغال و غرض و عطش نمودن و از آن سبب باطل شدن جسمی می شود و علاج در این است که باید کرد
 شتر علی و در آفتاب خشک کنند و از بوقت حاجت آب بگویند و بگویند
 و در پی چکانه صفت قوی که دیگر که در پنج پیرخ و پودنه دشتی
 و نرم بماند و بول شتر علی کنند و در آفتاب نهند و در سر زدند و باز بخت
 و بکار انداخته شود و اگر بول دو بار تا زدن بهتر بود و قویتر چون بخت
 آنرا هم بول شتر علی کند و غذا بکند و گرم برایش آنگاه و قوی بر سر آن نهند و سوز
 پنی را در مرغ نهند و مایه و در پی بر شود و صفت در اسرویی دیگر که بکشد
 و شونیز و شحم خنجر و خرق اسپید را پست بکنند و به نیر و شاف کنند
 بر شکل صندل و بوقت حاجت بروغن نرنگه بگویند و به پی در چکانه و
 که چری در چکانه چکانه سخت بماند تا خداوند ملت و حق پرست بکشد
 یا چنجد و سرس با آفتاب و خرقهای تر کرده آب کرم بر سر او نهند پس از آنکه

نکار از

ناکار از تمام آید و کند سوز و در میدان سوز و در سینه و در شکم
 چوب بپزند سوز دارد و به خشک و کند برایش آنگاه در
 برنجار آن داشتن نافع بود و سوز و خف را شونیز سبب کتر کرده
 و سوز و پنی بریان کرده و کوفته بپزند کفایت باشد و هرگاه که از پنی
 و از کوفته چکانه پنی بپزند و قهوه و روغن گل و چکانه تا سوزش
 بنشاند و آب کرم بر سر او بزنند و چوبی کرم دهنده تا شام و از آن سبب
 سوز و بادی خلط بود و کوفته های مضافه بر این که پنی پیل سید و هزار سید
 و بگویند نرم و بروغن بادام کوی به پی و چکانه و بخار صندل و سوز
 و بپزند و هر که بپزند و در و از آن سبب سوز و بگویند و کوفته قوی
 علاج آن در باب دیگر یا در کرده اند علاج بر پنی و کند پنی اندر بابی دیگر یا
 کند آید و از آن کس بوی خوش باید و حسن بوی ناخوش نیاید چنانکه
 بپزند و سوز و از آن پنی بکشند نافع بود و از آن کس بوی همی یا
 و حسن بوی خوش نیاید خشک بپزند و به پنی بکشند نافع بود و صفت
 قوی که دیگر که در خرق سیاه و بپزند و شونیز راستا است بماند و با
 زهره کاه یا میرند و و پنی چکانه نافع بود با سوز

از سر کی چهارم کند یک درم سبز یکو بند نرم و پخته در مقدار
ده استار که تیر بقیه آن را بقیه بدان آلوده کنند و در چینی نهاده
دارویی دیگر که ریشی بینی را پاک کند و خون از بینی باز دارد و یک
شب بانی و هر روز پنج از تر چهار درم زرد و نهاده درم قلعیای سیم و دو درم
سرب سوخته درم کند سر درم سبز یکو بند و پخته و سر که بسیار چنانکه بگوید
الکین باشد و بر فیه کنند و در چینی نهاده و بقیه ریشی بینی بقیه
بدان تر کردن و در چینی نهاده و با داروهای دیگر فیهت سودمند
بود و اقراض اندر و خورن کاسی بتراب حل کرده و کاسی بسر که شراب
نافع بود **باب چهارم از کفای حصار که از کتاب**
ششم اندر پاک کردن ناسور بینی و گشت قوی
و محاجات آن ناسور بینی و که نداشت کی گشتی باشد نرم
و سفید و بی دردی آنکه از وی نرمی پدید آید و دم کوشی باشد سرخ
و تیره و باد و آب کند از وی می پاید بسیار باشد که در چینی کوشی
فرونی بیدارند رنگ تیره و سخت بد باشد و کام نیز آماس گیر و اما
صلب و مکان آه که ناسور است و آن سلطان بود **علامتها**
فوقه

فرق میان سلطان و ناسور است که بیشتر ناسور سرخ و تر و
عزیم پدید آید نرم بود و کام نیز نرم بود و آب بسیار پدید آید و در چینی
از وی هیچ نیاید و بسبب صلبی و کشیده کی باد و باشد و اعراض
سودایی بر آن کوهی ده **علاج** طریق علاج ناسور دانه و گونه کنند
یکی بدار و ده م بدستکاری و پخته و تراشیدن و اما از داروهای پدید آید که
او را پاک کنند بی درد و در چینی یکین بر و در دانه زرد است که در ترش تاز و یکین
و با پوست بگویند و بقیه آب و با باطل او نیم بچین کنند و یک روز در طاس
سین کنند و بگذارد و روز دیگر ترش او را از وی جدا کنند و بگویند نرم و بسیار
و از وی شایف کنند و هم باب بکشند و در چینی بچین کنند اگر در چینی شایف
بوقت نخست آنکی ناسور در انگشت تیر باشد و اگر از آن ترش تاز باشد
پوست آنرا بگویند و در آب ناروان پخته و با پوست **دارویی**
که بکیند ایشان بگوید و در چینی بگویند و در ناسور بسیار و فیه کنند و سر که
الکوری تر کنند و بدین دارو پاکند و در چینی نهاده و در چینی صفت **دارو**
دیگر بکیند ایشان و بگذارد و کوهی و شک و بگویند و پخته و فیه کنند هم باب
پودنه یا سر که یا شراب تر کنند و بدین پودنه کوهی و بگذارد و در چینی نهاده

صفت حاروی دیگر کینه شب یانی و مس سوزنده و توپال مس و پنج
 سوسن سینه زان سیاه و قلند و قلند و نظرون راست راست می کشد
 سرم و در پی دمنده اگر قیاس شراب نکوری یا بیکر که باب انار ترش با پوت
 کوفته یا باب پودنه کوفته و فشارده ترکند و بدین دار و اندر و اند و در پی تنه
 نافع بود **صفت حاروی** قوی تر کینه قلندیس و قلند و فشارده رنگارنگ و رنگ
 سیاه و شب یانی راست است بگویند و پیونده نکند مس و در پیانند
 بعد از این دار و بکار دارند چنانکه در و یا دیگر با طریقی و مستکاری و
 بریدن و ترشیدن چنان باید که کاری سازند که چون ترش و بایک و نیز در
 پنی کشند و بگویند که ششهای فزنی برده و ترش پس سرکه و کلاب
 در پی کشند و بشویند و بر مرغی را بپزند و خرقه بناشته آن چند و از آب انار
 ترش یا غیر آن ترکند و باروی که یا کرده اند و در پی کشند تا کله در که
 منقذینی در هم روید و بسته شود و اگر اسواران درون تر باشد و آلت برید
 بد و زرد فشاری سازند از آب ریشم یا از موی اسب و فشار را بتاری که کوفته
 و این چنان باشد که کینا موی را بپزند و کرده زنده تمام کرده نزدیک یکدیگر بر
 زنده نگه بجا می دهند فشار بود و سوزن سازند از سرب و او را هم اندر دهند

و آن موی را بپزند و سوزن در کشند و سوزن را در پی اندر کشند
 و بتندی که از پی کاه آید پیران آید و سرد و سرد موی را بپزند و از آب انار
 ترش یا چقدر بکشند تا کوفته را برده و متعده شده شود پس حلقه را با پنا
 کوفته که بریده شده و پیران آید پس بیکر که کلاب بشویند و دار و اندر دهند
 و مستکاری و دار و قوی پس از آن باید که استغراق کرده شود و تن
 پاک کرده آید و سلطان به هیچ وقت نشاید چنانچه و نه دار و بدو شاید بود
 و نشاید بریده جز بر پیونده و تن از ما و سو و پاک کردن شغل نشاید بود
 و کوفته فزنی بفسد و اسسال از من پاک کنند پس ششهای را آب
 انار ترش کوفته و فشارده و در آب محله سازند و در پی کشند و صفت
 این ششهای در اول این باب یاد کرده آمد و اگر این ششهای را سازند
 سازند و تیر بود که ترش و کینه و کینه تمام نرسیده و فزنی و کاه اگر کوفته
 سخت باشد ترشی بیشتر کشند و اگر چربی همی ترانند رسیده و بیشتر کشند و اگر
 گفته اند قلند و نظرون و فشارده و ترش ششهای زیاد باید که در ویرگاه
 که ازین ششهای ملول شود ششهای را پیران کینه و پنی را آب بار بپزند
 کرده و مطلقا کشند **صفت حاروی** دیگر کینه شب یانی و صافی از موی که چو

پایکشد و از آنجانب باید کشاد که خون می آید و اندکی بیرون باید کرد چنانکه
ماده بدانجانب میل کند و ارو که خون آمدن را باز دارد بعضی قایض است
و بعضی سرگشته و بعضی غلیظ گشته و فشرانده و بعضی نج و فشر گشته
و بعضی تیز و دلت گشته و بعضی نجاصیت باز دارد و بعضی است که از
منفی دو و یا سه در می است اما در وای قایض چون عصاره طریقه قیاس
و اقایا و کفار و کل سرخ و عیس و باز و عصاره برگ امر و دو برگ
عصاره الراعی و مانند آن و در وای سرگشته چون پیوست
و کافور و شمع و گاو و عصاره برگ سید و عصاره شکوفه خرفه و
عصاره برگ گاو و برگ کلسان اطل و قاقلی و در وای مغزی چون کره سیاه
و خاک کندر و در وای اطل گشته چون قاقطار است و انواع زاکا و در وای
که نجاصیت باز دارد چون سرکین خرس است و آب باد روج و آب پودنه و در
جلد زرد و آبی گشته و کثیر و با خیار باید داشت از هر که سر حرات
را بسوزد و آبی کند و خشک ریش بر هار و بجم بود که اگر خشک ریش برار و
بجود خون آمدن معاودت کند و بهتر از این رخت آید از هر که سر که خشک
ریش بکشد سر که فوخته شود صفت ترکیبی که چون باز بندد و کثیر
آب شکوفه

آب شکوفه خرفه و اقایا از سر یکی نمیدم کافور یک حب و در پی چکانده عصاره
طریقه قیاس با کافور و لسان اطل با کافور و کل مخموم و عصاره عصاره
با کافور و کل مخموم و عصاره سرکین خرفه که باز بکشد و باشد رخت نافه
و از موده و اگر بخیری آبی گشته و قایض حاجت نقد زنگار و برگ سیاه
و در چکانده اندک نافه است و از موده و آن لسان اطل با کافور و
نرم است و قایض اگر بخیری فشرانده حاجت آید اقیون و آب سر گشته
و در چکانده اندک سخت گاو و با و از لایه یک سیج حال و آب سر و
بر سر رختین حاجی و است ترکیبی دیگر که قید و بجزر گشته
و زاک برگ و ی پر گشته و در پی نمند فشر گشته دیگر که خون باز بندد و کثیر
اقاقیه و قاقطار و سوی خرفه و خاک کندر و سرکین خرفه و در وای آب
کندر تا برشته و قید سازند و در پی نمند صفت فشر گشته دیگر که کثیر
آسیا و صبر و کندر و سر سر و سیاه خایه و سر کثیر گشته و در وای زاک
آبی گشته و پی نمند صفت قیله دیگر که زاک و قیاس سوخته
و خاک کندر و آب باد روج قید گشته و کافور و قیله دیگر که کثیر
قاقطار و زاک و اندکی زنگار و خایه و کثیر است و قید گشته و در وای قیاس

و اگر در آسپا و خاک کند و قو قواس سوخته و نازک راست است و در پنی
نمند بپاشد که دارو قهر یعنی رسد و خون از آن باز نگذارد و هرگاه که دارو
در مری پنی را ساقی بیک کمیزد و آنچه بکام فرو می آید می اندازد
صفت طلای کمیزد آب برک پیده آب اطراف زرد آب برک امرو در
آب برک آبی و آب عصاره الراعی و برک مورد و تر کوفته و در آب میزنند و سر
کنند و غرق نمائند بدان تر می کنند و بر پستانی و سر میهند صفت
طلای بی و یک کمیزد آرد و جو و منطی و کل ارضی و اتفاقا و عصاره طیفیس
و کل نار و صندل و اندک کافور و اندک ایون سمه را بر یک میزنند و بر سر
پستانی طلا کنند و سنگ سیاه نرم کردن و سر که بروی ریختن و سر
بخار آن فرو داشتن نافع بود و گفته اند است که در کفیل نون
علاجی نموده است لیکن از آن خون اندک اندک می آید قطره قطره خون در
و از آن که یکبار می آید و بیشتر بر آرد و گاه باشد که چندان بر آید است
که بعد غشی رسد تا در حال خون باز آید و طبیب این علاج بکام نشد
تواند کرد و پیش از آن باید که قوت ساقط شود و این آن وقت شاید که
خون بسیار بقوت می آید و تا خیر نباید کرد و حجامت بر سر سوخته
و سخت

و سخت نباید زد که مقصود نباشد و از پس فصد اگر حجامت آید مجرب است
و اگر غشی راست می آید مجرب یک باید نهاد و اگر بر جوب بر سر نیز باید نهاد و
اگر از مرد و جانب می آید بر سر و جانب باید نهاد اطراف بستر
بغایت سودمند بود تا بدان حد که اگر خایه به بندند سودمند بود و صواب
و اگر که شته را به بندند صواب بود و سر پوسدگان را بستان به بندند و در
آب سر نشانند چنانکه طاقق و از نو آب ارمان که قفق علاجی صواب
و اینجا که آب سرد نباشد به برف یا آب بچ سرد کنند و از آن که سبب
کرمی و ققی خون بود و نشیند آن پس از آنکه این تدبیر کرده باشند
تدبیر آن باید که که خورا قوام دهند و حرارت را بنشانند شراب غلاب
و شراب خشخاش و غذا لطیفیل بعد از آب غوره یا آب ساق و خایه
مخ میبرشت و پیر تر و مرغ خانگی بهترین خدای است خاصه کسی که
سبب خون آمدن زخمی و اسیدی باشد و نگاه باید داشت تا اگر چیزی
بکام فرو آید بعد فرو نشود که بعد فرو شود و بعد باید که در وض
ضعیف کرده و غشی اقدیس اگر نگاه فرو رود تدبیری باید کرد و اگر
از بعد فرو گذرد تدبیر خف باید کرد تا زود بیرون آید و بعد و رو شود

پنج ناله و باید دانست که گاه باشد که در چاره های دماغی تدبیر آن باید کرد که
 خون از بینی پائین و طبعان قدیم از بر این کار التماس دارد و با سنجیدن
 و بدان سبب از چاره های شفا پیدا دست صفت شایسته
 که اطباء اما قدیم از بر این کار ساخته و منفعت آن یافته اند که بکنند
 و میوینج و فوفیون و سرکه بکنند و زهره کا و برشند و شایسته کنند چنان
 رسمت و کار بر زبان ششم از کتاب چهارم از کتاب
 ششم اندک کردن **کفکی و شککی منی** علاج کفکی شککی
 منی اندر باب شککیه نسبت یافته و آنچه مخصوص است به علاج منی
 است که منی را بنده در بند منی را راست دارد و هر ساعت آن بنده
 را از منی بیرون می آرند و منی را راست میکنند برفق و باز بنده
 و طلاء بر یکشنبه از بیرون برین صفت بکنند صبر و شش و هر وقت
 و رنگ و شک و کل از منی و خطی و لادن و سرکه باب کنند و برشند و طلاء کنند
 باب هفتم اندک کردن **چربی که در منی کم شود**
 تدبیر بیرون آوردن آن تدبیر بیرون آوردن خیری
 که اندر منی باقی است که دارویی عطسه است که در موضع خوش بگذرد

بدرستی

تدبیر منی اندر دهنده و سوراخ منی که قابلیت و خیر و دارو و دارو ناله
 بدست بکنند و از سوراخ منی قوت دایم چون عطسه فرو و باید بقوت
 عطسه آنچه در منی افتاده باشد بیرون آید و این محالست تا منیت
 بصفت تمام باید کرد باب ششم **دماغ منی** و انسینا
 آن سبب دماغ منی بر آمدن بخار که می باشد بجان سر و دماغ یا
 مقدور بود که هر یک از اینها چون آمدن از منی یا عارضت آید و در محلکات
 اثر که سبب بر آمدن بخار باشد تن را و معده را از آن ماده پاک باید کرد
 و دماغ را به سبب خوش قوت دادن چون ضدل و کلاب و کافور و چون
 سرکه و کلاب و روغن کل و برفوف کثیر یا باطریض کشنری بخار از
 دماغ بیاورد است و طعمهای معتدل فرمودن و اثر که دماغ منی
 مقدور است که آن باشد که قیال زنند و طعمها که در علاج خون آمدن
 منی یا در کرده اند فرمودن و اثر که مقدمه که هم بود و علاج منع آن شغل باید
 بودن اما اثر که مقدمه باید و حسب باشد علاجها که در انواع تنها گفته آمد
 می باید فرموده باشد **باب ششم از کتاب چهارم از کتاب ششم**
 اندر باب کردن **لبیاری** عطسه کت و دماغت بکار

هوای بیرونی که در ریه و از راه بینی و گشت و این حرکت از جهت
 غلطی تیر است که در ریه و عظمه مرده و با هم چون حالت مرشش را
 و شش را میس میگویند که در بعضی مکان برده اند که عظمه آن وقت باشد که
 غلط باشد و باغ مستحیل کرده و هوا که در باغ از بیاری هوای بیرونی
 دفع تواند کرد و چنان نیست زیرا که بیاری هوا در عظمه است که تن را از
 هوای اندرونی محلی کرده و هوای بیرونی هوای اندرونی میزند و محلی
 و باغ و غلط بدشود و حرکت عضله های سینه و جاذب هوا را بجا بماند و باغ
 دفع قوت هوا و قوت این عضله تا متراویه غلط از جای کنده شود و بعد
 گفته اند در حال عظمه باید مرشش را در برابر سینه و گردن چیده و روئی
 کردن نشاند تا عظمه را است بیرون آید و روئی و عضله کشیده و چیده نشود
 و مانند این مضرتی تواند که سینه و بیاری عظمه نخیس و نقصان است
 یکی خداوند زکام را و ابتدای زکام میزبان دارد و بهر که ماده زکام همان
 مانند آنچه شده و عظمه ندارد که ساکن شود و خام باشد که در در گردن و
 کله و ابتدای میزبان دارد و ساقا شود و باغ را متلاشی کند سیم کسی
 را که از آن الهی می باید و باغ او بسبب حرکتی گرم شود و ماده را بجا باشد
 نیت دارد

نریان دارد و بهر آنکه دفع را بجا بماند و گرم کند و ماده را بجا باشد چهارم
 کسی را که اندر سینه ماده بسیار بود نریان دارد و هم از بهر آن معنی که یاد کرد
 اند که کسی را که خون از بینی بسیار آید نریان دارد زیرا که کسی را که بینی را بکشد
 و خون آورد و سس را سوده و از روی آنکه در سینه از بیاری اندک میاید
 یا ماده اندک باشد سودمند بود و گرانی سزایل کند و هم از آنکه در دفع ماده
 بخت باشد اگر چه غلط و بسیار باشد چون بخت باشد و لیل قوت دفع
 بود و این سبب است که سر که چاری باشد و هر که نزدیک باشد عظمه
 شود و او را از آنکه خواهد که عظمه و سینه را ببار و عظمه شود و او را امید
 از وی بسیار است سیم هم زانرا که به وقت زادن سودمند بود و بر
 بیرون آوردن بچه شیر میاید و چه حاجات مرکا که نخواهند
 که عظمه را زدن در روغن گل خوشبوی و روغن گل چه بچنی بر
 افکند و بر کشند عظمه را باز و ارد و حبه گرم آتشیدن و آب
 گرم کرده بر سر ریختن و روغن تیر گرم در گوشه چکانیدن و با نشت گرم
 در زیر گاهنماندن و سبب بچنی بخوری بوسیدن عظمه را باز و ارد و فکر
 و مشغولی بجهت و صبر کردن و بکاف باز کردن و این سودمند باشد

و چشم و گوش و اطراف و کام و لیدن و در ناز بار کردن و عضله ها
 بروغن و لیدن خاصه عضله ها با گوش را و زرف اند چندی نگاه کردن
 و بر رتر کردن اند بار داشتن عطسه یاری دهد و کرده و دخت
 زبان دارد و اگر کرده گوشت کپور بر آتش بریان کنند و آبی گزیده
 بچکد بینی که دکان باز کنند و در چکاند عطسه را باز دارد و از آن عطسه
 آوردن حاجت باشد کندش و خرق سپید و بلبل و چند پسته و خردل
 مفرد و مرکب کوفته و چغندر پیچیده و بر آتش کنند عطسه آورد و عاقور
 و سداب و شتی و صبر تخمین عطسه آورد و مرده هم مجرب و در جواب آن با
 که از این در و زانویند و در بینی کشند و فیهون و زرد و نذکر تر کنندش
 و بلبل این همه عطسه زنده است **باب دهم در کشا و چهار حرا**
کتاب ششم اندر یک کردن **کام** و زرد مرده
 مشترک اندر هر که و مرده و عط ماده از دماغ فرو آورد و لیکن بعضی
 طیبیان از آنکه بجانب بینی فرو آید و حس بویایی باز دارد و کام گویند
 و از آنکه بجانب حلق و سین فرو آید و تر که گویند و قیاس نزل با دماغ
 قیاس علت ذریست با معده و ذریب استمالیت که سبب آن بعضی
 معده باشد

معده باشد و عاجزی او از کوا لیه طعام این چنان باشد که سرطامی
 که خورده شود تنگ نکند و در معده بماند بدان سبب رطوبتها در معده
 گرد آید سرطامی که بد و رسد از آینه گردانده و ناگواری و بغض و قه
 و افه معده از دفع کند و باند اما فرو آید همچین سر کا و که رطوبت
 بسیار بجانب دماغ بر آید و دماغ از آن شود که آید قوت دماغ دماغ
 آن رطوبت را ناگواری آید و قه کند و بچمیا آنگذد که در زیر پوست و باند اما
 فرو آید و شک نیست که معده دماغ بر بالای معده و همانا معده است
 و حرارت غریزی همیشه باز از خویش رطوبتها را می جنباند می پزد
 و از پزاندن آن بخاری بید می آید و سر بخاری که در معده و دیگر اند
 بچید چیدن آن سودا بالا شود و از هر که سبب چیدن آن از رطوبت
 و مثال بر آمدن و فرو آمدن این رطوبتها و بخار همچون کارگاه کلا
 کرانست که عرق کل بقوت آتش بیاید و بالا بر آید و اندر سردی
 کلاب گرد آید و چون بسیار گردد بدان منفذ که فرو سویت فرو آید
 و ماده نزل بعضی کرم و رقیق باشد بعضی سرد و غلیظ اما رقیق بعضی
 تیز و سوزنده و تنج باشد و بعضی ترش و تر از غلیظ بعضی شود

باشد بعضی طبعی خوشش دارد و بعضی طبع ندارد و سرگاه
که تر زرد و آنچه نشود و از این که در سبب چارها بسیار کرده و بهر
اندامی که فرو آید آنجا خلقی تولد کند اگر چشم فرو آید چاه چشم تولد کند
و اگر گوش فرو آید چاه گوش تولد کند و اگر بینی فرو آید بینی
و چاهها بینی تولد کند و اگر کمر فرو آید چاه کمر تولد کند
و اگر خنجر خلق فرو آید خنجر تولد کند و اگر مچ فرو آید در مچ
و چاه الکب تولد کند و از ب و ریشی و اگر پیش فرو آید علت ذات
و سب تولد کند و اگر کعب فرو آید کعب تولد کند و اگر
کند و اگر بره و یا فرو آید اسهال و غشی و ریشی رود یا تولد کند خنجر
ماده شور بود یا تیز و اگر غلیظ و خام و مخاطی باشد قوی تولد کند و اگر قوت
و اخذ و مانع ضعیف باشد یا غلیظ یا کفر و سوسوی دماغت که غلیظ
و مخاطی غلیظ در فمده بخار و در غلظتها در دماغ مانده و اگر در غلظتها غلیظ
دماغ بود بسیار باشد مسکنه آرد و اگر کمتر بود صرع آورد و اگر در کما
دماغ باشد اندک باشد صرع و تشنجه آرد و اگر بسیار کرد و سوخته
کشته باشد یا بسیار آورد و اگر کوبه دماغ و یا بعضی دماغ اندک باشد یا

کرم در

کرم و سر دارد و سیات و مانیاه اگر در کما آید دماغ باشد و اگر در
آرد و اسباب نرسد و نکام و نزلد و نوعیت کی اندرونی و کی بیرونی
و اندرونی هم و نوعیت کی است که سرگاه که در دماغ سواد المراج
کرم میداند یعنی سرگاه که دماغ کرم شود و تر میاید و نیش تن کشد و فزون
از آنکه تواند کوارید و تحلیل بکارد و بدان فرونیهای بسیار در دماغ کرم
آید ضعیفی در وی حادث گردد و بدان سبب از خضم و تحلیل فرونیها
ناخیز شود بدین دو وجه چون تر میاید بسیار دماغ کرم آید قوت
و افه بجهت خوش آن فرونی از آنکه نکام و نزلد و کما و سبب است که سرگاه که
مراج دماغ سرد شود و تر میاید که در سرد طبع شود و نفس در وی باشد اگر قوت
دانه قوی باشد و جهل کند و از این غلیظ قوی تولد کند و نکام سر و تولد
و بسیار بیرونی و نوعیت کی که است که در رتی فرونی که بدین رسد
و طلوعی که در وی باشد بخار و پی و خلق فرو کند و این چنان بود که در
آفتاب یا در کرب یا بنزد یک آتش شعله اشراق افتد یا فصل تابستان در خانه
کرم که موی بیرونی در وی که نذر اندام نکند یا چیزی کرم چون کرم
مشک و چند پیستر و غیر آن بدو رسد تا بدان سبب رطوبتها بخیزد و پیستر

بود معالجات مثل اندر علاج زکام سرد و گرم است که
 بنامه چنان ماده آن باشد که قوام او معتدل کرد یعنی آنچه غلیظ
 و گرم تر باشد رقیق شود تا به اعتدال بازاید و آنچه غلیظ بود رقیق میشود
 تا به اعتدال بازاید تا ماده پزیندن زکام گرم و رقیق را کشاکش
 رقیق باید فرمودن و در کشاکش غلب و سبب آن و تخم خشک شدن
 و شراب خشک شدن دادن و اگر ماده بسیار سخت گرم بود زرد
 فصد باید فرموده و اگر بسیار گرم باشد فصد آن پس از سه روز نماید
 تا ماده پخته شود و در زکام سرد و گرم بهشت باز نماید خفت
 تا ماده بهینه شود و آنچه نرود و صواب است که باین پست کنند
 و روی بر باین نماید خفند تا ماده به پستی میل کند و بهینه میل
 نکند و خداوند زکام گرم از روز نخست تا سه روز هیچ طعام و شراب
 نخورد و اگر کشاکش که یاد کرده آمد و تا زکام مزایل نشود هیچ حال حیوانی
 نخورد و طعام و ضرره از کشاکش چو باشد باقی آب و بر روغن بادام
 و صبره از آرد باقی بشیر و مغز خیار و خیار با و رنگ و ماش پخت
 کنند و اسفنج سر و عن بادام با مسکه و در اول زکام عطسه زبان دارد
 اگر عطسه

و اگر عطسه می آید باز باید داشت چنانچه اندر باب گذشته یاد کرده
 آمد و اگر زکام گرم بود سر پوشیده باید داشت و از موی خشک
 و باد شمال پرین باید کرد و اگر چشته بود آب سرد نباید خورد و کمتر
 باید خفت و بر رو هیچ نباید خفت خاصه از پس طعام و کرمانه و زول
 زکام و اگر ماده اندکی و رقیق بود و متدبسته از بهر آنکه عرق تحلیل
 پذیرد و اگر بسیار باشد زبان دارد از بهر آنکه رقیق باشد تحلیل
 پذیرد و باقی غلیظ گردد و عسر شود و در آخر زکام کرمانه سود دارد
 و ماده پخته زرد تر گردد و دفع کند و اگر زکام بسیار افتد در حال
 شد رستی کرمانه و عرق آوردن نافع بود از بهر آنکه طبعها و بخارها
 که سبب نزلات و زکام عرق خارج شود و بدین سبب کرمانه
 در حال شد رستی سببی است از اسباب منع زکام لیکن بنظر طاکه
 طعام نخورد و به کام نرود و به تدریج پوشیده بیرون آید و موی
 سر را زرد و از زرد باز کردن و سر خاریدن و شانه کردن پیام بکشت
 و ماده زرد تحلیل کند و زرد را باز از زنده بود و اگر حاجت آید مسلی
 و بعد از خفت و غلب و سبب آن و هیچ خطی و خیار نشود و شیر خشت

و اگر ماده رگام بخلق فرو می آید و خواهد که باز دارد غرغره و فایده آب
عس آب ناز و اگر بخیری قویتر حاجت آید شحم پوست خشخاش در آب
کندش بنزد و بدان غرغره کنند صفت غرغره که میزند با
کوفته کل رخ و کلان رو پوست خشخاش و اندکی کشنیز شکاف و در
آب بنزد و سرد کنند بدان غرغره فرمایند صفت قهیر آب خشخاش
که میزند شحم خشخاش نیم و در چهارمین آب ترکند یک شب و یک
بس از این که کوفته کنند هم در آن بنزد تا بنیزد آید و به دست
بالند و با لایند و کین شکر بکشد و قوام آید و اگر ماده سخت
تیز و گرم باشد قدری پوست خشخاش با شحم بکشد و اگر خشخاش
تر بدست آید صفت خشخاش بعد که بنزد و با پوست نیم کوفته کنند و در
هفت من آب باران ترکند یک شب از روز و بعد از آن از این بنزد تا بنیزد
باز آید و به دست بالند و با لایند و کین شکر و کین میخچه بکشد و
و قوام آید شربت هفت درم با شکاب دهند و بعضی طبیبان یکدم
اقاقیا و یکدم زعفران و یکدم مر و یکدم کلنا و یکدم عناب
لحمه القیس بسایند و با این شراب پامینند و این شراب را در قهوه کوه

سکس

کسی را که رگام سخت گرم باشد و ماده بس تیز و رقیق باشد با دود و
شبا بکاه از این شراب خواهند و اگر سرعت که میخورند تا بقدر است
در یک روز خورده شود صواب بود و به وقت خواب هم بدین شربت
غرغره کنند و شراب بنفشه و بنفشه شکر و شراب زعفران و صند بود و
صفت شراب زعفران در علاج سرخیا و گرد آید و چون ماده پخته شده با
شراب خشخاش نشاید خورد و آب گرم سودمند تر از آن باشد و از
کرکلی منی کم هفتن حسن بوی باقی ببرد که ترکند و از این که شربت و سرخیا را
فرو دارند و صندل پدید و مکس سوخته و سنگ آب یا گرم کرده و در
سکه که با صندل سرخیا آن فرو داشتن سودمند بود و کل سرخ و شکر و
طبرزد و برگ مور یا پونتن و بوی آن به منی برشیدن نافع بود و با بونه
و بنفشه و ککاب و خشخاش و آب بچشانند و سرخیا را آن فرو دارند و سر
بدان آب بنشیند و برسد و بچکانند و از آنکه رگام و زهره بسیار افتد بچ
توقایا است علاج کردن سخت نافع بود صفت حجبی که چون در رگام
شد پستی کار بنزد رگام نافع بود و یکم زهره صندل و تر و در آب پیوست
از پستار است و جب کنند چنانکه رگام شربت و دو درم به وقت خواب

و اگر آنکه کلام سه و باشد از آن کرم کرده بر سه وی نمیدانند تجارت
 او باشد در دماغ او میرسد و طعام و شراب از او میگذرد و چنانکه کلام
 او را پیدا میکند و بر شکم می بینند و آب استخوان و گوشتی شور خورد
 نمائند کرده و بر آن شکم میزنند و پس طعام نخورد و چنانکه روزی یک
 و طبع را نرم بایزد و بخی که از صبر و صحتی و رب الیوس سازند بدین صفت
 بگیرند و بعد از آن که در شکم می رسد و الیوس و دو کلمه شحم بادیان و دو
 فایده دو کلمه قلع و آبی حب که آب کرفس چوبشاید و صافی کرده
 و شک آب را کرم کرده و شراب آنرا بکشد و پی را بخار آن دارند
 اکلیل الملک و مرزنگوش را در آب پیزد و پس بخار آن فرو دارند
 و بر سر او ریزند و شویز که بر کله چکانه روزی سه بار بکشد و بکوبند و در
 بنند و پو پسته می بوند و فسون نیز می بوند و بوی خود و بوی قسط
 و بوی کند و بوی کز و بوی شویز و سو و سو و بوی لادن و سو
 سوخته سو دود و دو کلمه کباب که از بهمت و پیزد و شحم بادیان و انجیر و
 و بوی شقی و پیچ بویس و روی پیزد و با بکین بخورد و شراب زوفا
 و مند بدین صفت بگیرند و انجیر خشک و زرد پازره عدد و بوی شقی

بعضی

یعنی و الله پیرون کرده پیت عدد و طبع و شحم کرفس و شحم بادیان
 و نقشه و پیریاوشان و زوفا و خشک از سر می چند و شحم سیر
 و درم پیزد چنانکه رسمت و پالانید و سباده و چهل درم یاد و شحم
 معجون زوفا بدین بعضی طیبیان درین شراب سه درم تراوند کرده اند
 و چند درم و اسپرون در افزایند صفت معجون زوفا بگیرند و رب الیوس
 و زوفا و خشک و پیریاوشان از سر می دو درم قرد و ما و پیریاوشان از سر
 سه درم مغز باد قلم و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد
 بکوبند و بکین بر شند و حاکم رسمت و شراب نقشه که از آئین پیزد و
 و نقشه پرو و بکین و ما و پیریاوشان و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد
 با مانند چنان روغن با بوند و روغن مرزنگوش و روغن سداب و روغن
 بان و روغن حب الخار و روغن سوسن و زعفران و قسط و زرد و زرد و زرد و زرد
 از آید و روغن ها چنانکه صواب باشد لیکن از سر پی دور
 باید داشت و پیریاوشان و شستن و بوره و چغندر و سو و سو و سو و سو
 صفت کرم و سی که پیریاوشان بشویند پیام را بجایاید و کلام
 پیزد و تحلیل کند بگیرند و طبع و پیچ و قسط و شک یک و قسط و سو و سو

باید و در خرقه بنده بر شکی منتهی و در کل گیرند و یکشنبه روز
 آتش نمند و از آتش پروان کنند و بپاشند و شراب قیق
 و در گربه و سر را بدان بشویند باشد که بطلای می گرم حاجت آید
 خردل و انجیر و پودنه و شتی و نفسا بپاش کند و ترسیا پالاید و باید
 که بر آغ کردن حاجت آید و بوی ماوران و چند پستروین با
 نافع باشد و طعام سهو س آب با انگبین تخم کتان بریان کرد
 و که قتیبا انگبین سرشته اندکی پیل با و می آمیخت و صو
 که اگر کندم و نخ و پزند و که کبوتر خشک بریان کرده و را باشد و
 همچنین حوی که اگر کندم و نخ و پزند بغایت سودمند بوده و

اعطوا حکما بالعقاب **کقار پنجم**
 از کتاب ششم اندام احوال بیماریهای دهان
 و زبان و اسباب و علامات و معالجات
 آن و این کتاب و سخن جوست **خز**
 اول اندام شناختن بیماریهای لب و دهان
 و گوشت بن دندان و این جزوه واجبست
 باب اول

در بیان بیماریهای دهان و زبان و اسباب و علامات و معالجات آن و این کتاب و سخن جوست

باب اول اندام احوال شافعی لب و انواع بیماریهای
آن بر وجهی که آفریدگار تبارک و تعالی لب را از هر چه کار
 آفریده است اول که دندان و دندان پودنه باشد و دوم که لب و دهان
 از پروان آید و آن پودنه را در آب گرم که نام می گویند و سرودده و که دوشد
 و یکس از خمر و طلق باز و در چهارم که نام آن سخن گفتن میاری و در پنجم که چون دانه
 و دندان پودنه باشد حال و کمال بود و پوست لب با گوشت آمیخته است و از
 گوشت جدا نیست چون پوست اندامهای دیگر و فرج و ترکیب او همچون فرج
 و ترکیب مقعد است و سر و نهایت موی و سر و دانه ای که نام است و
 نهایت آن موی بالاست و دیگر آخرت و نهایت آن موی زیر است و چنانچه
 لب و ترکیب همچون یکدیگر است بیماریهای دیگر است و از این بیماریهای لبی
 آن بود که گفتی آن دو بیماری از شقاق الشقه گویند و مقعد را نیز گویند
 و بیماری از شقاق الشقه گویند و لب و گوشتی فرونی برید آید چون توت
 و بر مقعد چون برید آید و سر و دور با سر گویند و انواع بیماریهای دیگر که اندام
 افته از انواع سور المن و انواع الماسما و ریشما و جراحها و مانند آن سرور را
 و سر بی رویان چه گفته اند که در آید **باب دوم از خرقه و چرخ کاش** ششم

برتند پس تدبیر است که گند با قلع و قشر و حب و صندل و مطبوخ
 پلید و علاج چهار میانه را یاد کرده و گفته است که صفت
 کینه صبر دو درم پلید زرد یک درم کل سرخ و مضطکی از مری که
 و آنک سقویا و آنکی و نیم کثیر داده و آنک حب گند باب اقرص پنج
 رست و از حد شیرینیا و جوز و پیرو و دو پیرو پیر باید کرده طعام
 از خوره و ساق و زرشک و نار و آنک و حدس باید داده
 اما از آنکه علت محکم نباشد را در کلاب کنند و بخت بمالند و
 پالانید و بدان مضطه میکنند و حب الاس نیم کوفته در سر کینه
 و پالانید و بدان مضطه میکنند و شب میانی را در کینه پختن
 بر سر آتش تهه تا سرخ شود و در سر که افکند پس خشک کنند و
 بسایند پس کینه و ازین شب باد و خرو و نمک طعام پامیزند و
 بر جایگاه علت می پر کنند و ماهی ترنج نمک سود را بر آتش نهند
 تا سرخ شود و بسوزد پس از آنکه بپزد و کینه و زردی بپزند و کل سرخ
 خشک ده جزوه بر آن وضع بر آنک صفت مضطه سود
 کینه و قرض و طاقیت و مار و آنرا پوست و کر مار و کلناره

جزوه

و جوز السره و برک سر و حد آب سماق پزند و پالانید و بدان
 مضطه میکنند و اگر حسن دارد و بپزند و بر موضع علت می پزند
 سود و ارده از آنکه گوشت بن دندان کشته شود کینه زرد و زرد و
 و درم الاخوین و آرد کرسنه و پنج سوسن راست راست با کپس و سر
 غصیل برشند و طلا میکنند و از آنکه علت محکم باشد اقرص نوشاد
 بکار باید داشت قرض نوشاد کینه زرد و نوشاد و قلع و قشر و قلع
 و نمک سوخته از مری که یک درم شب میانی دو درم مار و یک کپس
 آتش از مری که دو درم و نیم غفران سوخته و کینه از مری که یک درم قلع
 سوخته دو درم حد از مری بسایند و بر کپس برشند و اقرص کنند
 و در سایه بنهند تا خشک شود و بر باد و یک قرض بمالند و در
 سر که حل کنند و بدان مضطه میکنند تا خون ناسد را پالانید پس آب
 خوره یا آب سماق یا کلاب و یا نار بپزند و مضطه کنند و اگر
 طاقیت شورانیدن ندارند پس از مضطه و عن کل کرم کنند
 و بدان مضطه کنند و یک ساعت در دهان بگذارند و چندین گاه
 بدین اقرص علاج میکنند تا خون بر فاند و نشان وی انت

که خونی که بعد از آن آید شکو نکند و خوشبوی باشد پس بدین دارو
دیگر مضیف کنند تا گوشت سخت شود و جراحت برود یکبار برک
مورد و پودنه دشتی و کل نار و کرمار و عاقور قرا و فازه و سبز و پوت
انار ترش و حمیزاق و کوفته بزرگ بپزند و بدان مضیف کنند و اگر علت
قوی باشد بدین قرص نوشا و در قرص خلایق بکار اندازند و پس
خلایقون بپزند تا آب باشد و شربت سرد بپایان دو درم و نیم
آفتاب و دو درم و نیم سر و درم زنجبیل و زنجبیل زرد از هر یکی دو درم
و نیم نوشا در چهار انگشت همرا بپزند و بزرگ بپزند و بر سفای
نوشا کنند تا خشک شود و سرپا و او چنانکه باید نرم کنند و در سرکه حل
کنند و بر جایگاه علت طلا کنند تا خون از وی برود و پس دهان
بشویند و روغن گل طلا کنند تا سوزش از ایشاند و مضیف کردن بخور
قافور بعد از آن سه و صد و ده و افراط مضیف کنند یکبار عدس و کلار و
کرمار و کل سرخ بپزند و بدان مضیف کنند و کلار و خبث الحید را
بپایند و بر جایگاه علت بپزند و بزرگ بپزند و مضیف کنند و سرکه
که علت در آن خطا افتاده اندکی ماند و در زنجبیل بر کنند صفت

خرو و زنجبیل بپزند تا قوامی آب غوره پرورد و دو درم و نیم زنجبیل
و طراز سرکی یک درم و نیم کلار یک درم سبزه از هر یک یک درم و نیم بپایند
و پائین شود و بکار بپزند و کلار از آن که ازین دارو و خوی بپاقت فرورد
و سرکه که علت پاک شده باشد و همرا سبزه و بپزند و بر آن رخم کشند و پس
یا که در آن سبزه تا گوشت برود بعد از آن با سبزه قافور که یاد کرده اند
مضیف کنند تا گوشت سخت شود و فواید بر جایگاه علت کردن نافع
بود باب پنجم از خرو و آل کشا و سرخ و کباب شمشیر
یا کردن **سپت** بن گوشت بن دندان سرکه که گوشت
بن دندان سپت شود و پاید از قوام خون فایده از آن برود و نیک
مزید آن و آنچه بیرون آید می باید با ناخت و صبر کردن تا خون از آن
پس با سبزه قافور مضیف کردن هفته خرو می گوشت
بن دندان سخت کنند یکبار کل سرخ با قافور و جفت بود و کلار و
و حب الاس از سرکی چهار درم خرو بپاقتی و سماق پاک کرده و
پایل از سرکی چهار درم و همرا بپزند و بر بن دندان پرا کنند و سرکه
من چنانست که اگر جای پایل عاقور قرا کنند بهتر باشد

بابت شلغم خرد و تخم سیرک این کتاب
 شلغم را پاک کردن قلاع سبب میدهد که در آن و بثرات
 که بر لب و اندرون دهن بر آید اگر کسی معده بود و بخار که آید
 بر آید و در تبهای گرم نیز بدین سبب برینج لب و بثرات بر آید که آنرا
 تب خال گویند و بثرات دیگر که در اندرون دهن بر آید آنچنین برینج
 باشد از آنجا که قلاع گویند و آنچنین که در دهن و گوشت فرو رود
 از آنجا که قروح الطبیعه گویند و علل آن قلاع بعضی خون
 بود و بعضی صفرا و بعضی بلغم و بعضی سودا اما آنچنین خون بود که در آن رخ
 باشد و اجزای آن بود و آنرا دهن اغلب بسیار آید و آنچنین صفرا می بود
 که در آن رخ می آید و اجزای آن است و سوزش سخت باشد و آنچنین بلغم
 بود که در آن رخ می آید و آب دهن بسیار باشد و سوزش کمتر بود
 و آنچنین قلاع بود که در دهن شیر خواره را بیشتر افتد از بهر آنکه از دهن شیر
 و سبب آنکه از دهن شیر بسیار آید و آن شیر را شکر یا بدی شیر لیکن
 قلاع آن سبب باشد و زود زایل گردد و علل آن قلاع
 که در دهن است که سخت نگردد که سبب علت بدی شیر
 است

تحت تدبیر طبیبان آوردن شیر کنند و اگر قلاع سرخ بود و مادر را قصد
 و حجامت فرمایند و طعام او لطیف باشد از عدس پخته و ساق و غوره
 و نار دهن سازند و از سبب و آبی و آنرا ترش دهند و اندکی
 کلانتره کل سرخ و طباشیر و آرد حبس و ساق و در دهن کودک پاک کنند
 و اگر قلاع صفرا می بود و آب میوه است و قلاع فرمایند و اگر علت
 قوی باشد بطبخ بنهند و فرمایند و طعام هم از آن نوع که در علاج قلاع
 خونی یاد کرد آمده و در دهن کودک طباشیر و کل سرخ و صندل سفید
 و آرد حبس و اندکی کافور می پر کنند و اگر قلاع بلغمی بود و مادر را قلاع
 کم فرمایند که در دهن و با دهن کلینکین و چند یا مقداری آب کامه و طعام خشک
 و نخود آب یا سقز و زرد و کریان و آنچنین مایه و اندکی مایه لادن و سعد
 و خنثا و شب میانی و در دهن کودک پر کنند و آنرا که قلاع سودا می باشد
 مادر را لجن سودا که کشند و آرد و یا دهن و گوشت قدید و گوشت
 نمید و از طعامها غلیظ پرین فرمایند و اسفید با و دهند و پوست انار
 شیرین و مایه لادن و سعد و خنثا و سوده و در دهن کودک پر کنند و آنرا
 که در دهن پر کنند و شکر را باشد و در دهن دندانها و دهن زبان

او مانند گردآب پخته شود و آن کو که را بدان آب همی شود و با
و اگر کو که بلغم دارد باشد در سر و معی طعام از سر عسل دهند
که یاد کرده اند و علاج آنکه که بزرگتر باشد آنست که نگاه کنند که قروح
و سال و عمر و درنگ و قوت مساعدتی کند فصد قیال فرمایند یا بجای
پس کردن و پس از آن استقرانی کنند بطبیخ بپایند و علاج صفرا و زردی
بوده اند و او را می گویند پراگندند از جنت خدا و صفرا خشک تر باید بود
سرد نوع شب خروغ بود و آن کفر حق و و اشتن و بدان مضغه
کردن و بر کمر و چون و بر کمر محض و ساق خروغ و زرشک با برک و در آب
نخین و بدان مضغه کردن نافع بود و اگر از رو حشا آورد عسل و کافور
و طباشیر و ساق سوده و در آن می پراگندند و صفرا می را کشند زرشک
و صندل و فستق و کافور و تخم خرفه زیادت کند و آب سنان طبع
و آب عصا الراسی و آب عسل و صندل و کافور و صندل و قلع و صفرا
و نافع بود و اگر از رو حشا و آب سنان طبع و صندل و کافور و صندل و قلع و صفرا
مضغه و آن بشوید خشک کند و روغن گل و در آن کینه اند و اگر از رو حشا
بسیار باشد ماز و بر کمر و غشای خشک کرده بپایند و یکبار
حل کنند

حل کنند و بدان اندک میزد و سر ساعتی نگاهدار پس بریزد و میباید
که بسیاری اغلب نشان صبحی علت باشد و خضض و سرکه بخنجر و بدان
مقصد کردن قلعی سرخ و قلعی سپید را نافع بود و اگر که قلعی بلغمی باشد
یا کهن بود و بجم صبر و یا چغیر و یا زنجفر و یا زعفران گند و دارود
توی بکار دارند و اگر که قلعی سودایی بود استغفران بطبخ اقیقون باید کرد
و معجون بنجای بکار داشتن نصف داروی قلعی که قلعی سودایی
گند را نافع بود کمیزد میان و بر کزیتون و کرم زو و سعد و قلع و شب
و پیل زرد راست است محمد را گویند و در آن کینه نصف داروی
که قلعی سودایی خواهد گند و خوا نو کمیزد بر کزیتون و قلعی از سر یکی ده
درم شب میانی و قلعی از سر یکی درم یکی و درم و سه ایرسا و سعد از
یکی دو درم زعفران و کلسا از سر یکی چهار درم و حبه اسپند و بدون
اندر پر گندین و دانه قلعی سودایی را که تازه بود هم سودمند بود و
نمک سوده با انگین شستن طلال کردن قلعی سپید را نافع بود و مقصد
بآب کامه سنگین سود دارد و عاقره حاک و کباب و سعد و پیل را نشا
و آن را گندن سود مند بود و نصف داروی قلعی که بدون پراگند

یکیز از پنج سرخ و غافور و حبه و شب یاقوت و ایری و نوشادر و راستا
 و نرم بسیارند و قطران برشته و در سیر کینه و در کل کینه و در آتش
 تند قطنیک تا بسوزد پس از آبسایند و بدین اندر برکتند صفت
 دیگر دارویی که نافه یکیز از پنج سرخ و پنج زرد و بوره شب یاقوت
 و زکام و قطران از سیرکی سدرم کف دریا یکدم و نیم ماز و
 انار پوست از سیرکی چهار درم آقا قی و دو درم سدرم قطران برشته
 و بسوزانند و آبسایند و بکار بند و از پس این دارو با دانه اسب که
 دروی حب آلاس و کرمان و پنجه باشند بشویند و بدان مضبوط کنند
 پس بکباب و روغن کل مضبوط کنند بغایت سوزند بود باب
 هفتم زخمو اول از کفتر سرخ و آب شکر شکر و آب کمر
 دن **سوال** که بر لب افت و علاج آن **سوال** که بر لب
 افتد از روی چارسیابی یا یک که آنرا بجا حاجت باشد مگر که **سوال** که بر لب
 محکم شود یا مضرتی ظاهر کرد و لیکن **سوال** که بر لب از ضعف
 کند و بدان سبب بر سخن گفتن یاری تواند داد اما گرم بود لب
 را بسوزاند و از روی سوز آب سرد رخت یا بدو اگر **سوال** که بر لب سرد بود
 از روی

از روی سرد و خشکی یا در لبها کبود شود و حس او باطل گردد و اگر **سوال** که
 خشک باشد پوسته بنامی کند و پوستها با یک از روی برینجه و اگر
سوال که تر باشد پوسته با فرو آویخته بود و سیت نرم باشد **علاج**
 خداوند **سوال** که بر لب از خرفه گنگن آب کوکی یا آب برک خرفه یا آب
 کشیر یا آب لسان الحن یا آب کششی یا آب عصا الراش یا بکباب تر
 کرده و پنج سدرم که در انید بر لب یا بدیناد و صندل سید و کباب و کافور طلا
 کردن و خداوند **سوال** که بر لب سوزانست که سوزد بار و غش بان و غافور و حبه
 بار و غش یا سیر و خند بستر یا روغن موس و روغن زکام و لب **سوال** که
 و خداوند **سوال** که خشک را کشکاب و روغن بادام یا دانه و لعاب اسب
 و شکر و پوست آب را بر روغن غنچه و روغن بادام و روغن نیل و روغن
 مغز که در آب می باید داشت و موم روغن کازین روغن گندک یا لیدن
 و علاج کفشی لب در موضع آن یا کرده است و علاج **سوال** که تر از علاج
 لغو باید کرد و چنانکه یاد کرده شد **باب** هشتم زخمو اول از کفتر
 پنجم **سوال** که بر لب افتد و **سوال** که بر لب افتد و **سوال** که بر لب افتد
 و انواع آن و علاقت هر یک اما **سوال** که بر لب افتد و

باشد یا صفراوی یا بلغمی سه دایمی اما اگر خونی بود بهیاسرخ و گرم باشد
و نه بدین کند و اگر صفراوی بود رنگ آن بدین سفیدی نباشد لیکن بزرگ
کراید و سوزانی و ناپیدن بیشتر بود و بدین مطبوعی نشود و اگر بلغمی بود بهیاس
سید و سرد بود و در گوشت کند اما بزرگ و نرم باشد و اگر سرد دایمی باشد
لب کبود و با هم بود و سخت و معالجات اما خداوند آس خونی رنگ
قیال باید زد و صندل سبز و صندل سفید بکشتیر یا بکشتی یا
باب کامر ملا نافع بود و شسایف و میا و پوشش و بنیدی هم بدین ایها
سه دایمی که می کنند و خداوند آس صفراوی را استفراغ صفرا کردن باب
میوه و شراب غوره و آب نارنگ و طلا هم از آن گوشت که یاد کرده اند
بجای داشتند و خداوند آس بلغمی استفراغ باید کرد و یا چغندر و ترب
و شحم خنظل و نماد پای تحلیل کنند و بر نهاده آن چون شربت و با بون و اکلیل
الملک و خداوند آس سه دایمی را استفراغ سه دایمی کرد و باید کرد و هم بدین گوشت
کرد و معالجات یا بنویساید کرده اند و درین علت هیچ ضایعی گرم و تحلیل
کننده بر نهند چغندر بسیار کند از بهر آنکه این علت غلبه باشد تحلیل
نپذیرد اما چغندر خشک بر عی باید نشاند و تا زیادت نشود و ساکن عی

و طلا از آن نوع می باید کرد و در معالجات سرطان یاد کرده اند و بهر
اغفال باید که با حسیا و تمام کنند یا بکشتیر یا بکشتی کردن
آهن از دایمی اسباب آمدن آن آب از دایمی و در خواب سرت
یکی بسیاری رطوبت در حده و هم حرارتی غرضی سیوم سردی محد
و بسیاری رطوبت رقیق علامات اما علامت گرمی محد است
که در او و طلا هم می گرم احتمال نکند و علامت بسیاری رطوبت
رقیق است که با گرمی محد شکلی کمتر بود و از طلا هم اتری و تینه
رنگ میند و علامت حرارت غرضی است که چون طعام خورده شود
از دایمی باز آید و علامت سردی و تری محد است که طلا هم می
سرد و تر احتمال نکند و اگر گرم و خشک و قی راحتی یا به معالجات
خداوند محد گرم را با سلیق باید زد و شراب باد و شربتی خور و اگر سرد
انفی ترش یا رب سبب ترش یا رب امر و پینی یا شرب غوره
یا شرب نار و طعام گوشت بزغال و مرغ خاکمی و دراج و تندر و
تیه مخصوص یا مطهر و مضطرب کند باب سحاق و عرس و چیزی قاش
و خداوند محد سرد و تر سر هفت می کنند و سر هفت کیشیت حبایاچ
فقر

دو درم فلفل و دانه کافور با وی پاشیند و اگر فراج و آن سرد است
 قوی و خیره او که با زهر یکی دو درم مشک دو دانه پاشیند و اگر کافور
 معتدل باشد زین با آن پاشیند و نه آن بین نصف حبی که بود
 دانه را غش کنند و بن دندان سخت کشند چون با قافور فلفل کافور
 و قوی و این پانی و اینان از هر یکی یک درم مشک دو دانه و همدارسانند
 بر سبب یارب آبی پاشیند و بشنود که حسنی دیگر که پند پوت
 ترنج و یک ترنج و فلفل شک و قوی و با و نارنگ شک و دانه و زنجبیل و کباب
 و سبب و همدار یکی دو درم مشک دو دانه و اگر بشنود همچون حبها
 دیگر و پوت یک حب در دانه که پند حبی دیگر آبی را میان هر کنند و
 قوی و کوفت با زهری آن کنند و سده خیر آبی به پاشیند و در قوی و تر کرد
 چند و در کف کشند و در زیر آتش کنند تا پخته شود و کل از وی با کینه
 و از هر چه پودن آنند و که پند و از یکیش پاشیند و زهری که از آب زهری طین
 که پند پاشیند زنجبیل و کافور و دانه کافور و یک درم صندل و سده و در دانه
 کشند و بکتاب تر کرده با وی پاشیند و حب کنند و از جوت هر دو درم و طب
 یک درم زنجبیل و یک درم و نیم جو زهر و دو دانه مشک با وی پاشیند و حب
 کنند

جزء

حشر و اهل و در زکات سر سنج از کتاب
 شش اند شش احوال بیماری زهر فانی زهر حبس
 و معالجات آن و این جزوه با بست اول اند لاجا
زهر و بیماری آن بر وجهی بیماری زهر فانی شش غش
 نخستین بیماری است که مضرت و درستی حرکات او بدیدار و این چنان
 باشد که حرکات زبان از حال طبیعی و آنچه عادت بوده باشد بکشد و دوم
 بیماری است که مضرت آن در حس لمس و حس ذوق بدیدار چنانکه از
 سردی حس کی باطل کرد و یا ضعیف یا تغییر شود و سبب آن زهرین و حس
 یکی باطل کرد و دیگر آنست که آن حس عصب که الت حس و حرکت
 استعداد قبول الت یکی بیشتر باشد و مضرت دانه فلفل بدیدار که گفت
 بآلت آن رسیده باشد سیوم انواع سوء المزاجت چهارم افتقار است
 که در وضع و شکل بدیدار چنانکه زبان مستقری شده و از گرد و از دانه
 پودن آلتا شش کندی آفاس در وی بدیدار و آفاس بیماری است
 مرکب از سوء المزاج و از تغییر شکل خیم بیماری است که بر مشارکت از وی
 دیگر افتقار از هر یک بیماری زهر فانی کاهمی و زهر فانی باشد خاصه و کاهمی

مشاکت و مانع باشد از حرکت اندامی دیگر آنجا مشاکت مانع بود از حرکت
دیگر حاشا و مانع از حرکت خالی نباشد و آنچه مشاکت مانع و شش و
سینه بود تحت نوعی از آفتاد در آن عضو بوده باشد شش منوط اتفاق
الاتصال اما طریقی شناختن سوالاتی که کدام نوع تحت از تحت چه باید
چت نخستین از رنگ او و هم از جنس طعم که چگونه می باید سیوم از تر
و خشکی چهارم از حرکت او و این چنان باشد که گاه کند حرکت او بیشتر
از عادت یا سنگین تر نیم از شکل او ششم از تر که بر وی پیدا یا معتم از
سوزش و تری و درشتی او اما شناختن سوالاتی زبان از جهت و چنانست
که سندی او و دلیل مزاج سرد و داغ بلغمی بود و در وی دلیل صفا باشد و سردی
دلیل خون و سیاهی دلیل سودا و دلیل سوختن ماده و این در چهار سیاه و
تبیای تیره بود و از تحت سرخ باشد چون تب کرم تر شود و زرد گردد و
چون کرم تر شود و سیاهی که باید با ماده تیره تب و سوختن ماده و آن دلیل
فرو بردن حرارت غریزی و نزدیک آن مرکب باشد و در پیشتر حالها
لحن او چپاری اندامی دیگر باشد چنانکه اگر زبان سرخ و درشت بود دلیل
کند بر آساختن و تری در سردی او و کرم و اگر سیاه باشد دلیل سردی او
و کرم

و کرم بود و دلیل ماده بلغمی بر سر و کای دلیل بر زبان باشد اما شناختن چنان
زبان از طعم او چنانست که اگر ترش است بداند که در معده رطوبت
رقیق است و حرارتی ضعیف و اگر شیرینی می باید دلیل قوت خون او و اگر
تلخی می باید دلیل قوت صفرا بود و اگر طعمی ناخوش می باید دلیل بلغم بود
و تبه شده باشد و اگر طعمی غرض و قابض می باید دلیل سودا و در شناختن
حال زبان از تر و خشکی چنانست که گاه کند که خشکست و سطح زبان باید
خشکی گویند و اگر خشکی بر سطح زبان رطوبتی بود دلیل باشد بر کرم طبعی
غلظت از داغ و در وی باید یا بخاری از معده بر می آید و حرارت بیماری از
لحن و خشک میکند بر طیب و اجبت که مرکب که چهار خشکی زبان شجاعت
کنید بر حقیقت آن واقف گرداید دانست که در شش زبان تجمعی باشد
و زردی تجمعی و شناختن حال زبان اگر کرمی و سیاهی از خون چنانست
که اگر کرمی زبان کاسی دلیل استلا و کما و استلا دلیل مانع باشد از خون و رطوبت
و دلیل ضعیفی عصبها دلیل ضعیفی قوت باشد یا ضعیفی او را بود و آنچه دلیل
ضعیفی عصبها باشد با توقف و فرو گرفتن زبان بود و این را بتاریبی گفته
گویند و بعضی چنان باشد که حرفها چون سین و را و غیر آن دست شوند

گفت و این را بتای الف گویند اما حال آماش زبان همچون حال آماش لب
باشد چنانکه در آن موضع یا کرده اند و حال تشنج چنانست که تشنج در آن در
عصب افتد که حرکت زبان از سه سوی زبان دانست و از طرف راستین سوی
و چنان و از سمتی شود برود و اگر در یک عضله افتد زبان سوی آن یک
عضله شود و اگر در بین دو عضله افتد که حرکت کردین در آن در آنست زبان
کردین شود و اگر در اندک و اگر در یک عضله افتد زبان بویست سوی آن
شود و اگر در آن عضله افتد که حرکت دو کردین زبان در آنست زبان دو
تواند کرد و تشنج یا از خشکی بود یا از شدت اما آنچه از خشکی بود از پس استفراغ
افتد یا از پس چاربهایی گرم و تجمعی غرقه و آنچه از شدت بود و ناکاه افتد و
حال شد و تفرق الاصل همچون حل قاع و خون باشد و پیش ازین در
موضع خویش یا کرده اند و علاج انواع دیگر در بابی جدا گشته اند و کرده اند
باب دوم از خروج و در آن کتاب تشنج را که تشنج است و تشنج
کردن طبعهای ناموش یا قین و محالجات آن
چون این حال پیدا آید تا مل باید که حرکت خاصه زانست یا بشا رکت
عضوی است چنان فم معده و مانع یا بشا رکت نمیتن است
اگر در رکت

اگر خاصه است بضمضه و غرغره علاج باید کرد و اگر بشا رکت بود و علاج
شاکرکت مشغول باید کرد لیکن اگر ماده گرم و ماده رقیق و گرم باشد
و علت خاصه بود و بیکر و کلاب یا شرب خرقوت و آب کشیزه و ضمضه
و غرغره کردن الکلیت باشد و اگر ماده غلیظه باشد و سرکه غصیل پخت آن
بکشد و اگر غلیظه باشد غرغره و اگر باب استفراغی زبان یا کرده اند بکار
دارد و اندک طعام استفراغ و خورل و پیاز و بیکر و بیکر و پیاز خام و
بکار دارد و اگر شاکرکت معده و دماغ است و علاج گرم ماده رقیق استفراغ
فرا باید بخت صفات یکم بخت دودرم کل سرخ و دو دانگ
پودنه خشک و دو دانگ سقمونیا و یکی نیم نینون و یکی جب کشنده چنانکه است
صفت جوی یکم یکم بخت بضمضه و دودرم صمغی و کل سرخ و از سر
یکی دو دانگ سقمونیا و شحم حنظل و شیر از سر یکی و یکی جب کشنده باب
کشتی و از پس استفراغ دودرم و زرا طریقل که یک خورند و اگر ماده غلیظه
استفراغ یا باغ فیه و جب قو قایا کنند و از ماده سخت غلیظیت و مرا
سرد یا باغ فیه و یا باغ بزرگ استفراغ میکنند چنانکه است مست موماب
پتند و از پس استفراغ غرغره یا کرده اند بکار میدهند باب

سیو حل جزوی و مرکبهاست که با شش مندرج
یابی کردن استغنیای زبان از دهن و این بنا
یا بیماری باشد بر خاصیت شکرک دماغ بود و ماده بیماری رطوبت
بود که بر غشاء منتهی کرده و این رطوبت ده نوع باشد یکی رطوبتی بود
و بخون آمیخته و هم رطوبتی بود غلیظ و بسیار و بر خون غالب که در حلق است
اگر رطوبتی رقیق باشد و بخون رنگ زردان بر حال خوش بود از هر که رطوبت
بر خون غالب نبود و آب از دهن میروید و از هر که رطوبت غالب است و اگر
رطوبت غلیظ باشد زردان سنگی تر بود و رنگ زردان سفید و آب
و این کمتر باشد و بسیار باشد که مردم الشغ و فافا بیماری گرم افتد و کما
کتاب کرده از هر که رطوبت کثرت زردان آن سنگی میباشند بکند و تحلیل
و قهقهه و هم درین سبب است که گاهی الشغ و فافا رسد و صبح کرد
و معاجات از آنکه رطوبت خاصه زردان باشد بغض و مضطرب
شود و از آنکه شکرک دماغ باشد غمت دماغ را بیاچ فقیر و غیر آن پاک
باید کرد پس غرضه و فزون اما اگر رطوبت رقیق باشد از دهن تحلیل
کنند و آن منفعت حاصل شود که از دهن می قیض باشد و اولی آن

از غرضه

که غرضه از تحلیل و قیض سازند چون در شش جان و کل سرخ و چون قیض
از غرضه باشد و اگر رطوبت غلیظ بود غمت بیاچ فقیر و شحم غفل و
منع افعلی و انیسون استغنیای شکرک پس بیاچ می بزرگ دهند بعد از آن
غرضه سازند از سحر و حاشا و خردل و عاقر قضا و پوست کبک و کدو شکر
مانند آن و گاهی دارو پاکویند و درین زمان میمالند و گاهی در یک میمالند
و بدان غرضه کنند و گاهی داروهای پاکویند و آب بنزد آب را با سرکه
غسل بنزد آب کاسه میمالند و بدان غرضه میکنند و توشا در سوده
با چنین بیاچ شکرک میسر کنند و در آن میمالند تا لعاب بسیار در
و سودمند بود و از آنکه استغنیای زبان کفش باز دارد و فزون و کدو شکر
پاکویند و درین زمان میمالند و گاهی در آن داروهای پاکویند و
و بر پس کردن غمت لغایت نافع و هم درین داروهای پاکویند و از آنکه
دگر که از خون غمزه و آن بر شش پوسته و زردان داروهای پاکویند و
اندازد صفت حی که یک کپورند طالع لایط و دو هم حلیث یکدم
مرد و بر این شش و صفت غرضه نافع بکند و توشا و عاقر قضا
و بیل و خردل و بوره و برنج و میوه و سحر و توشا و زردان و شکرک

و انما پوست در کلاب پزند و بدان مضمضه میکنند و در دهان میپاشند و
 اگر زخمی چند بگذرد و بخرونی قابض زداينده و تحلیل کننده حاجت آید
 انگبین را در شیر تازه که تازه کشیده باشند حل کنند و بدان مضمضه میکنند و آید
 که در وی پنج سوسن بچینانند و روغن زیت که در وی تخم بادیان بچینانند
 باشند و است که نادر را بپزند و تحلیل کنند و در آخر آن سهای گرم و غار
 آن سهای سرد سود دارد و خداوند به وقت چیزی باز نهد و باید چون کز
 و سرتق روغن زیت بچینانند تازه و اگر آن سس سر کنند و بپزند و با لعل
 و کشکبها با انگبین مضمضه میکنند تا بشوید و پاک کنند پس سود و سماق
 و قندس و بکتر توان در شرب قابض پزند و پالانند و بدان مضمضه
 میکنند و فی الجمله علاج چنان کنند که در باب علاج قلاع یا و کرده اند و اگر آن سس
 بلغنی بود بخت حب ایاغ و حب قوقایا استغفار کنند و پنج سوسن و سیر
 و حبه انجیر هستی پزند و پالانند و بدان مضمضه و غرغره کنند و در دهان میپاشند
 و اگر تخم کرفس و تخم او و تخم بادیان و تخم و پنج نو خرا این چیزها را بپزند و تحلیل
 کنند و شربت را با اصول قوی دهند یا روغن بادام تلخ یا روغن بید بخیر
 و طعام شور با می کشند و بخور آب با سحر و کرم یا و دار چینی و کشکب
 برین

برین کرده و قاشق شک با کباب و انگبین یا روغن زیت یا روغن جوزا اگر آن
 سودایی بود استغفار با طلیخ افتمون و بیاضات کنند و پوست بخیر کشکب
 در دهان دارد چون آب کشیر تر و آب کوک آن سس زیاده باشد و باید چنان
 بگویند و در وی شصت سال در آن آن سس کرد آن سس غلیظ تر آن مودک
 در آن عادت داشتند او را حب قوقایا و در آخر آن سس که گوشت چربی خشک
 در آن باید داشت طبع دیگر از بهر خلاف را منع نمود آن شب با روغن
 دیگر کباب کوک در دهان باید داشت چنان که در آن تن یافت و این خوا
 موافق شدت من آمد و از چوب که سودا فزاید بر میزاید که در دهان با شکلات
 و کرب و حدس و گوشت قعید و مایه شور و اگر آن سس سلطان بود چنانکه
 را باز نماند از علاج نباشد مگر ازین پزند تا بر آب هشتاد خرو
 در و هر که کثرت آن کثرت شمرانند و باید کردن کثرت
 و ضلکی که در سخن گفتن بود اسباب خلل در سخن گفتن پیدا می شود است
 یکی اگر عضله های زبان مستغنی شود و هر که کثرت کشکب و موانع
 آن سس چاهم قلاع و قوره و شره و خور و نیم اگر جراحتی بر وی و بر باطن و عصبی
 بدان سبب کوتاه کرده ششم اگر زبیر سر ساهم فضا را مانع دفع شود

کند و روی بلند و آفتاب کند و جلق فرو آید و دم زدن و طعنه فرو
 بدون رازحت کند و باز در حال **امانت** آفتاب خونی شیر
 طعم دهن بود و سرخ لون کام و زلفان و حرارتی بی شکست علامت خلط صفرا
 نرزی که هم بود و تندی و بان و زبان و حرارت و سوزش و گشگی و آفتاب خست
 بزرگ باشد و علامت خلط بلغمی آن باشد که طعم دارد و زرد شود چون دم موش
 و نرم و سپید بود و سوزش و گشگی که آن کند و علامت خلط سوداوی
 سفتی آفتاب باشد و تیرگی که هم و زلفان باشد که طعم دهن ترش بود و تندی
 که نشسته بر آن و آفتابی در **محاجات** آفتاب خونی و سخت که قشال
 باید زد و طبع آفتاب لکاب یا آفتاب گشگی یا آفتاب غلب لکاب و خضاب
 و تیرگی در بین آنها نرم باید کرد و سکه کلاب یا آفتاب غلب لکاب یا آفتاب
 لسان آفتاب یا آفتاب گشگی و سهاق اندر آنها تر کرده و پالوده یا بعضا و کل از
 غرضه کردن و نکاح و میبارند که ماده اند که است غرضه به دار و آبی باید کرد
 که سخت قاضی نباشد چون سکه کلاب یا آفتاب گرم است و خسته چون آب گشنگ
 تر یا چون شراب خوب تا به قوت قضی ماده به باز میگرد و آنچه حاصل می
 باشد تحلیل می پذیرد و اگر ماده بسیار باشد غرضه به دار و آبی باید کرد که در و

تغییر

قشرب یا باشد چون رب جو یا کل سرخ و سهاق و خروبت طبع ماده و زرد
 و کل و اتفاق آفتاب پخته و بدان غرضه که سخت دار و آبی که زرد
 این حالت مفید است که کل سرخ و کل و ماده و کرنا و و صندل سفید و
 سلق شایف و مایه و حبس مقشر و زرد جوید و برک سوسن از مرکبی جوید
 حله که بکوبند و بانیو که زرد و آفتابی که طعم دارد و بان بر دارند که به شب یا
 چهارم کل و شسته دم زعفران ده و دم که فور و نوشا و از مرکبی که دم
 حله که بکوبند و بر کله فیل کنند و طعم دارد و بان بر دارند **حار و می**
 که بان غرضه کنند که به حب لاسن و بلوط و کرنا و و سهاق و سکه کلاب نیز
 و پالوده و بدان غرضه کنند و اگر زردی قاضی نمی و قشری نو که کل غرضه
 آب که سهاق خروبت و شرباب نوش کنند و آیه و صمغ و بسیار است است
 که بکوبند و بانیو به بر و مده لکاب اسجول و لکاب خطمی و کسکاب کلاب
 و تخمین و نیم گرم داشتن و بدان غرضه کردن سودمند بود و اگر آفتاب
 صفراوی بود تحت تن را زرد و صفراوی که باید کرد و بطبخ باید زد و جز
 مندی و شاه تره و خیار خیز و آنچیز بدان مالد و بدان آب که در علاج خو
 باد کرده غرضه کردن چون آب غلب لکاب و گشگی آب

خونریزی خونی خوردن و بدان غرض کردن و چون سرور بکشد و بهینه
 شود و باده و بی قوتی که یاد کرده آمد علاج باید کرد و با ناله علت دارو
 نهضت قوتی کردن و اگر آماس بلغمی بود تحت استغفار باید کرد و قوت
 و حب صبر و صفا و مانند آن و مراد از کنگبین و لون و غرض و فواید
 بکنکبین و بکامه و خول و مار و دیگر کرمه و جلا کردن صفت دارو
 که در مری و نایع بود و بکشد شایسته و کل سرخ و رب السوس و ساق
 و زعفران و نوشادر و صندل و عاقر قرحا و بلبل و دار بلبل و کرمانه و کلانچتر
 و بلبل و زنبب و شبنم و حوض و مار و حناء و قاقه و قصب الزریه و زنج
 و کل سرخ و قطره سرکین و کل کاه و رابسته و از مری و سره و راستخوان
 و هند و خالیف سوخته و سار است و صندل و بونید و پیریزه و هند و خلاصها
 که جهت استخای طایره یاد کرده ایم این علاجها بکار دارند و اگر آب
 سودایی بود حال او همچون حال آماس زبان باشد و علاج همان و چنانچه
 استغفار سودا باید کرد و چنانچه خشک چون آب کشیده و آب کوک
 و در میان داشتن و بدان غرض کردن تا آماس برطرف نشود و زیاد
 نکرد و پس اگر مایه از بطن غلیظ باشد و طبیب بکشد چنانچه دانند که علاجها
 کینند

و یک شایه کرد علاج خنای سودایی باید کرد صفت دارویی دیگر که بکار
 نبریک جزو ناک سرخ و ساق از سرکی سرخ و و دانک سنگ پست
 جزو شراب خرقوش برشته و طلا کته صفت دارویی دیگر که بکار
 شب یمانی بکشد و نوشادر و یکروز نیم مایه و بزرگ جزو ناک سرخ
 سرخ و و چون بوقت آنها رسد مر و زعفران و سعد و دار شیشا و قضا
 از خرو و بلبل و شسته باین و در آب بکار دارند و همین دارو را بر نوبه
 مصطفی کرده اگر بدین کیفیت نشود عصاره قضا و اطراف و طرون سرخ و قطره
 کوفه و بخت و بعضی برشته طلا میکند و اندر پان میدارند و اگر آماس سخت تر
 شود و در و کار باید اکثر و بعضی برشته طلا میکند صفت دارویی
 دیگر که بکشد شب یمانی و کثرت و نوشادر است و باینکه بکشد و بکشد
 و باینکه اندر اندر و ملازه را درونی نمند و نگاه دارند و اگر این دارو را بکنکبین
 غصلی بمانند و غرض که صواب باشد و اگر این دارو را در شتی کند چنانچه
 و آب پیریزه و آب پیریزه و درون میدارند و از کله و در شتی
 شود و فرو و نوزد اگر حرقی و سخی باشد غرض که شک یک یاد کرده اند بکار دارند
 و نخت یک باید زد و طایره را بصل و کلاب و کلانچتر و کافور شراب خرقوش

سرشته دارند و اگر حرکتی نباشد ملازمه را بنوشند و بار بر دارند و با یک
 و خرد غرغره کنند و نمک است نجین ملازمه کوکان مبارز بر دارند
 سرکه و سمجین بار را بر سرک بیاورند و برش سر او طلا کنند بر آن موضع که
 بتاری یا خرج گویند صفت حار و سردی که در مکره و کله طلا کنند پخته
 مفاش و افاقه و کل و دخر و دوسریش کشکان بر یک بوند خرابجول
 را و یک سرکه و یک موره و کشنی شک دوی بچشانند و پالانید و این را
 را بدان سرک بکشند و بر آغوش نهند ملازمه را بر دارند و ملازمه را بر حرکتی
 خاصه که از حرکت ارادی گویند نیست بدین سبب او را عضله ای خاصه
 نیست چه عضله ای خاصه عضوی را بود که او را حرکتی ارادی گویند
 و اصل آن بدان گوشت پیوسته است که در او است و از آن تاری
 نخه گویند و جفتی که بر یک سر پوشیده است و به سر سرکه که این را
 قابض بر پوست میزند پوست را فرو اندازد و بر کشد و ملازمه با وی بر کشیده
 شود و از آنکه انقباض و استرخای ملازمه بدین ترتیب نشود ملازمه را باید برید
 لیکن اگر بدین فعل باشد و استلای نیز باشد نشاید برید و نخست تن را پاک
 باید کرد و تا بن ملازمه پاک نشود و سره چون سرنگوری او بکشد نگرود
 نشاید برید

نشاید برید اما آنچه فرمودیم چون دم نمکش اگر بریدن چندین است
 نکند خطر نک باشد لیکن نخست تن را پاک باید کرد و پس بریدن و سرد و نو
 را تمام نشاید برید لیکن چنانکه از قضا طبعی زیادت بود باید برید و اگر بیشتر برید
 شود چنانکه خون باز نایستد و چنان خون بجای و شش فرو داید که خلق
 و شش بر کرده همان ساعت پاک شود و اگر کسی نخواهد که از بار او برود
 بگوید و نکند و شب یانی و برین او طلا میکنند و نوشاد و اگر دهم چنین بن آن
 باریک میکند و بپزند و زراک را در این داشتن نیز نیک باشد و بیشتر از
 سرد و پخته چون این را را طلا کنند چهار باید که پوست بکشند و باشد
 و در آن را باز از آن را احاطه می رود و از او هیچ بخلق فرو نرود و فرو نبرد
 و سرکه که ملازمه را بخوابند بر باق اوص کبریا و افیون و شراب جز و شراب
 خرقه و حاتم باید داشت تا بر پس بریدن باق اوص کبریا باشد تا این
 کانه پامیند و بدان غرغره کنند و در آن کینه تا خون بسیار رود و در او
 قابض و کچنیل کنند باقی ملازمه در وی نهند و آب سرد و عصا در لسان
 باق اوص کبریا که با کل محتمم غرغره کنند و سه عصا را قابض چون عصا
 خورده و عصا ریوان و عصا غلبه و عصا آبی ترش فرود

و مرکب آنچو باشد بکار میبرد
 آنکه فاش آنکه شش از شش است و اجزای آن
 دندان از هر جنبه و معالجات آن و این جزو ده باد
 اول از هر جنبه ای دندان بر وجهی میان طبیان اختلاف
 که گوهر دندان عصب است یا استخوان بعضی گفته اند استخوان است و گوی گفته
 که عصب است آنها گفته اند که استخوان است از هر آن گفته اند که استخوان است و سخت
 و خشک و شکننده و حرارت او اندک است و سردی و خشکی بر وی غالب است
 و اگر او را بسایند و بکشند حس از میان او میماند که گفته اند عصب است از هر آن گفته
 که سرد و گرم می ماند و اگر ترشی بر وی مدخل شود و چکی دندان را بنانی فرس
 گویند چکی گفته شدن و این گفته اند از آنچون قدرت عصب را در دندان
 را بخود و در گوهر دندان در دو خارش و ضراب بسیار باشد بدین اسباب
 گفته اند که عصب است سخت و درت است که گوهر دندان استخوان است
 و عصبها در مایه کوه سر و پوست است و باوی امتیاز این عصبها درخ و پوست
 و در دو ضرابان و حس او بدین عصبها است و سختی و خشکی و شکنندگی و حس
 سوزن و تراشیدن مایه فتن از هر جهت که اصل گوهر استخوان است و چنین
 خلافت

خلافت اند که گوهر دندان از آب پخته و درت است چون استخوان و عصب
 و پوست و کما و ششها و غشاه و عصبها و باطنها از دندان میروند چون
 گوشت و پوست و این خلافت از هر جهت که در دندان است که از آب مایه پخته
 اگر پاره از وی برود بدل آن نیاید و هیچ علاجی ندارد و اگر دندان
 از عصبها پاره از وی برود بدل آن نیاید و هیچ علاجی ندارد و اگر دندان
 مردم بیبسی مردم لاغر شوند و باز فریبند و بدین سبب بریشی و جراحی
 پاره گوشت از عضوی برود و آن موضع تنی مانده و متکلف بدین علاج
 کردن گوشت او برود و هیچ علاجی ندارد و آن تنی شدن او و متکلف
 حمار شود بدین سبب بعضی طبیان گفته اند دندان از دندان میروند و اگر در
 اصل او ترشی از آب ناپدید و مایه ای باقی که قریه با دندان آمدی و آنچه
 پخته ای از دندان میروند و بعضی گفته اند اصل او ترشی از آب مایه پخته
 که اگر از دندان میروند باقی که آنچه در دندان پخته ای باقی که آنچه در دندان
 حراجت و درت است که اصل دندان از آب مایه پخته و مایه پخته
 و استخوانها که دندان از وی براید و کیر و دانت و مایه کرده و حکمت فکاید
 تبلیک و تعالی و بعد از آنکه دندان و اول او ترشی است که دندان را

حق شایسته و بداند حاجت نباشد و دیگر انداختنهای فک کردن
از وی می برید و زنده های او بود ضعیف و کوچک اگر اول قش
و دانه ها بر می ضعیف و ناک بود می و کرد و دانه های قوی بودی
آن استخوان که دندان از وی برید از برای قوی و شکل نامعلوم بود
از برای دندان چون دندان است و استخوان فک همچنان است
کردن و بزرگ شدن در وی باشد و هرگاه که دندان بزرگ باشد و چون
آن کوچک سخت نامعلوم بود و دندان بر آن کارشون کرد و لا جرم از
حکمت آفریدگار تبارک و تعالی او ای آن بود که ماده دندان از آن استخوان
آماده بود و معنای ماده تالیس حق که استخوانها بزرگتر کرد و محکم شود و از
هرگاه دندان حاجت آید دندانها برید و صلب افتادن دندان سخت
ساکنی است که دندان تحقیق قیاس با آنکه پس از آن بود ضعیف
بود و قوت آن ندارد که در طعمهای غلیظ و خشک بخایه میکند
طبعت سرشخصی نهان آفریدگار تبارک و تعالی دندانهای نخستین را
سخت و پختن و دیگری قوی که طاقت کار را همه عمر دارد و بزرگتر و قویتر
که چون که یک وقت سال شده دندانها و استخوانها و بزرگتر و قویتر باشد
استخوانها

و استخوانها که دندان از وی برید چون دیگر استخوانها بزرگتر شود و بنوعی
چون استخوانها بزرگتر شود جای خنجر دندانهای نخستین فراموش کرد و دندان
دندانها با این استخوانها در نو باشد و بسبب فراموش شدن جای جبران
شود و پیچیده و سبب قویتر بجای آن دندان است که از آن ماده که دندانها از
دندانهای نخستین اندکی کار شده باشد و ماده بسیار ترانه و طبیعت
از آن ماده دندانها حکم برید و آنچه مردمان گویند که بعضی پیران در زنده و سیم
یاد دندان می برید و نشان می دهند که دندان و فلان را به یکم دندان افتاده
باز برید باید و است که آن استخوان که دندان از وی بریده است بسبب
پیری اگر کشت به سنگ و جای دندانها پیدا می شود و پندارند که دندان
و نیز شک نیست که فراموش کردن دندان در زنده و ترکیب قوتهای ایشان قویتر
باشد و آن قوت سخت از آب پیدا شده بود و پخته و عجیب نیست که در حال
آفرینش ماده دندانها ایشان چندین آه که چون در حال بزرگی پخته
باز برید و استخوان همی سایه همی باله و بسبب خاییدن طعمهای
تحت دندانها سوده می شود و با آنچه سوده می شود و هم بدان اندازه می بالد
و کمی و سوده کی آن بین سبب بدید می آید و دلیل بر یک دندانها می باله است

عادت کنند فاصکد بر آید ترش باشد سیو هم که دندان خردی سخت
 خشک کنند چاره هم که از فاسیدن جلای عکلی چون لطف و غیر آن
 کند چم آنکه از ترشیا که دندان کنند چون غوره و ترشی ترنج و فاندان
 پنهان کنند ششم آنکه خردی سخت کرم یا سخت سرد شود و خاصه این
 یکدیگر هم که خردی که دندان را که گوشت بن دندان را بیاورد و در چون
 کند که با جو زهره و غیر آن خورد شود که چون طعام خورده باشد خلال
 کند و اندر خلال کردن چندان احتیاط کند که گوشت بن دندان نماند و پنج
 رسانند هم که صر با دوسو که کرده در سو که کردن چندان استغناء
 کتاب و جلای طلسمی از وی برود و دوری دندان درست کرد و در نجاسه
 زهره و پشته زهره و مس که از چینی نرم بایزد و در هم که سرکه کالی
 خوابد که در نخست دندانها را چرب کند پس بی کند و در شیب وقت خواب
 دندانها را بره غن چرب کند تا بخار بر روی نکند و اگر طریح دندان کرم
 بود و روغن کل مالند و اگر سرد بود و روغن باین و روغن مصطکی و غیر آن
 روغن کرم و اهلی آن باشد که نخست انگبین در دندان مالند و اگر شرک
 کوفته با انگبین برشته در مالند بهتر بود و بعد از آن بروغن چرب و اگر طریح
 دندان

دندان کرم است بمسندل و شکر مالیدن سرد و کوفته پس بروغن چرب
 کردن و بیاورد است که سرخ کوشش سوخته و کوفته اندر دندان مالیدن
 ملک با انگبین برشته سوخته و ناسوخته مالیدن و شب میانی بریان کرده
 و اندر سرکه آغشته با نه کی مرصافی مالیدن و پنج نباتی که از ترشیا کوفته
 اند شرب نخبه باین مضغه کردن و در ماهی دو بار این مضغه بکار آید
 گوشت بن دندان سخت کند و با دانه از این دندان پاک کرد و اندر دندان سلا
 باشد و بتون را با نباتی کوفته که چون شکسته شیرازی پیون آید و بیاورد
 دانست که از این که طریح دندان خشک است و در پاک کردن بر طریح خوشتر
 بر رستی بکار دارد خشک بیاورد و در سردی و کرمی معتدل مکرر از آن طریح
 کرم یا سرد باشد از بر یکدیگر و این طریح یا خشکی کرم یا سرد و اندر دانه با بی
 که دندان رسد و منهدت و با خشکی سرد است و منهدت و کل و شک و کاه
 که زانو و کلان و دم الاچین و ماز و موارید و آرد جو و برک که زو پست
 درخت و توت و پنج حماض و دانه پاک با خشکی کرم است و منهدت
 و شیب سوخته و معده و در چینی و زعفران خشک و قلع از خرد و سرد و کاه و کوفته
 سوخته و پودنه سوخته و ناسوخته و اسهل و از این که در دوشیم حطل و عاق و قوا

انواع سوء المزاج است که اگر سوء المزاج کرم بود از باد خشک و آب سرد و داروهای سرد راحت یابد و اگر ماده علت رقیق باشد مفتحت داروهای سرد پذیرد و زرد قاطع شود و اگر غلیظ بود و در کالری باشند و مفتحت داروهای سرد پذیرد و اگر ماده باد باشد و در خنده و یاقند و از جایی بجایی بماند و اگر سوء المزاج خشک بود و دندان باریک و لاغر شود و جای خج او لبیب لاغر شدن فراتر گردد و بدان سبب جناب شود این علت بیشتر بر اثر افتد و از آنکه ماده علت در کوفه است بود برکت در ساکن شود و اگر در عصب بود هم ممکن است که زایل گردد و نیز آنکه چون دندان برکنده شود جای برای ماده که طبعیت خواهد که ماده تحلیل کند فراتر گردد و آن رصمت و فشردن که ماده را از دندان بود برنج زده با ماده اندر گوشت بن دندان بود بداند برکنده و زایل نشود و صاحب جلت اگر در دندان رکت برکت بود سخت تن را پاک باید کرد و بفضله اسهال و اگر رکت دماغ بود و فضا از سر و فرو و می آید بخیری که آن فضا را دفع کرده است استفراغ باید کرد چون اوضاع تفت و المزاج قطریا شخم خنل و جب قوایا و جب شیار و از آنکه اندر گوشت بن دندان اما

نباشد سم سخت تن را پاک باید کرد و بفضله اسهال و اگر ماده علت کرم است آب غلب الشلب و آب کشیزه تراب لسان الحل و مانند این داروهای دندان باید گرفت و بدان مقصود می باید کرد پس داروهای تحلیل کننده و اگر حرارت سخت قوی باشد اندکی کافور باین آب حاصل کرد و فی الجمله اندر ابتدای علت داروهای خشک که در وی قبضی خشکی معتدل بود و در دندان می باید گرفت پس بدان مقصود می باید کرد پس بتدریج داروهای تحلیل کننده با ترادن و ماده را بتدریج از جای خویش بیرون آوردن و انرا مفت طریق است یکی آنکه زرد که تازی آنرا علق گویند بر بی دندانها افکند یا که بر بزرفان زرد یا حجامت زیر زنج کشند و هم که داروهای تحلیل کنند در دندان میگردانند و بدان مقصود می نمایند پس هم و آنکه کشند چارم آنکه داروهای دو کشند خیم که گوشت را کوش یاد بر بی چکاند ششم آنکه داروهای بیرون برضار و زنج آن نشد مقدم آنکه داروهای بیرون دندان نهادن و داروهای خشک و قاطع که اندر دندان گیرند و بدان مقصود کنند چون آب بریک مود تر است و باید که آب ریتون یا آب غلب الشلب و سرکه و حب الاس در وی نجیده باشد و پالوده و

و داروهای کیمیا با عدل دارد چون روغن کل است که مصطکی در وی نجیده باشد و روغن مورد و روغن زیت که تازی آنرا زیت الاغاق گویند و آن روغن باشد که از غوره ریتون گیرند و روغن کل با شراب میوینجند چنانکه و به شراب باشد یا به یک به روغن بچونند تا به نیمه باز آید و در دهان میگردانند و اگر در عظم بود عاقوقهای کوفه و نجته بر بن دندان میزند و اگر در بی طاقت بود دست بدین داروهای بنزد و تارک چنان که لایس آن داروهای تحلیل کننده بتدریج بکار میزد و بفضت صحیحی که دندان را بی خنکند و در بنشاند یکدیگر و افیون و میوه و باز از سر یکی و در دم ببل و آنکه شامی از سر یکی یکدیگر هم میگردانند و به شراب برشته و بر دندان میهند و سبب دیگر در بی خنک کردن دندان بهتر از این نیست که آب سرکه و به برف و نج در دهان میگردانند و چون قاطع شود می ریزند و دیگر به یکدیگر دندان بچونند و در دندانها که با شکر که از آب سرد سخت در دندانها شود پس ساکن کرد و بچونند و از آنکه ماده علت و مزاج دندان سرد بود و سخت و داروهای رادع بکار از بیخی داروهای که ماده را بکنند و دندان را قوت دهد یا ماده را که قبول کند

چون شب بانی بریان کرده و سرکه غشیه بر سر دندان ماده را پاک گرداند و دندان را قوت دهد از پس این داروهای مقصود باید کرد و روغن کل و سرکه یا به شراب و روغن یا سرکه کرم را در عست و هم محل روغن کل روغن کند و سرکه تحلیل کننده و طوبت را از دندان و از کوسران بکشند و بن سبب است که سرکه دندان را بکنند لیکن چون با روغن کل باشد طوبتها اصلی را تحلیل نشوند و گوشتی تولد نکند و از پس سرد و داروهای تحلیل کننده بکار دارند و از آنکه ماده علت پاک باشد سم داروهای تحلیل کننده بکار دارند چون سکنج و نهار اسفند و شخم و بدان شخم خنل و عاقوق و آنکه در خول و زرباد و شخم قاطع الحار و کشند و مزه کوش و سحر و آنچنان مانند از آن کرم کرده با نمک و خرقه کشند و از پس بر زمینند تا ماده را از بیخ دندان بیرون کنند و آماس بکنند چون آماس کرد و در دندانها و در وی تحلیل کنند آماس را بکنند و از آنکه بکشد ضمایم محللی که از بیرون بر دندانها بماند و خطی و شبت و حله و شخم کلان و بعد از آنکه آب یا به شراب یا چون خلیص شود و از پس بر دندان و روغن شبت و روغن بایون که کرم کرده اندر دندان کفن شود و از و

بن و کر یا رسته اند میگوید و روغن کینج یا روغن کاک و کر کرده اند و آن کر
نافع بود از زهر که عصبها را که سرخ دندان و گوشت دندان پخته است
نرم کننده و قوت گرمی روغن باد را تحلیل کند صفت **دارویی**
تحلیل کننده که پخته اند و خورل و اندر که پخته اند و بدان مضرت کنند
و اگر باد سخت گرم نباشد از شراب پخته و تخم خنجر و عاق و جواهر
راست است و سرکه یا و شراب پخته تحلیل کنند است و آب سیر
اگر مزاج دندان خشک است و روغن های تحلیل کنند یا چربی خشک
بجا باید داشت چون کفنا و عاق و اطفال و مانند آن مضرت تحلیل کنند
که پخته و روغن سیر و عاق و جواهر و سرکه کوفته و سرکه پخته اند و با
مضرت کنند صفت **دارویی** دیگر که پخته و کتاب جامی میگوید و
جامی کوهی داد و دیگرین دارد و در دندان سیر و سرخ است و روغن خنجر
برک و روغن کاک و کر و دست کنند و که پخته و در سرکه پخته و پودر منو
بخشند و دهان که پخته اند پس آن روغن بمان و جواهر شیره
بر دندان نهند صفت **دارویی** دیگر که پخته و پوست چک و پودر که
و عاق و جواهر سیر که دوم و نیم کوفته و شراب و سرکه پخته تا پخته اند
آید و پخته

آید و پخته و در آن میدان چنانکه شراب یک بهر باشد و سرکه سیر صفت
دارویی دیگر که پخته و تخم خنجر و عاق و جواهر شیره
سرکه یا و شراب پخته و جواهر و در وقت **دارویی** دیگر که پخته
عاق و جواهر و سرکه سیر و اندر که پخته و جواهر در وقت
قرصی بود من که پخته و پودر کوهی و بیل سیر و عاق و جواهر سیر با
میوز و اندر که پخته و پودر کوهی و بیل سیر و عاق و جواهر سیر با
و آن سیر نهند صفت **دارویی** و جواهر کوهی و بیل سیر و عاق و جواهر سیر با
و عاق و جواهر و تخم خنجر که دوم و نیم کوفته و سرکه پخته و در دندان
بمان و تریاق ارجح و سرکه کوهی و تریاق بزرگ و دندان کوفته نافع بود
بالینس میگوید جامی که از اسام برین که پخته و دندان نهند و در را
بیش از دهان کردن دندان از جله علایم جامی قوی و از موده است خاصه
از که طاه اندر که پخته و دندان با صفت **دارویی** و عاق و جواهر سیر و
نخت **دارویی** تحلیل کنند و اندر روغن نیت پخته و جواهر و روغن کر
کنند و برین روغن در دندان نهند و اندر که پخته و اگر دندان نهند
تا صحت جوال و از جای دیگر نرسد پس جوال و در آن انجیر پخته و پودر

دندان نماند چنانکه اگر روغن کرم انداخته و بچکاند یک باشد
و بسیار باشد که حاجت دندان سوراخ کند چنانکه یک تا قوت
دارد و رسد اما دارو که بسیار بود و کند هم تحلیل کند باید چون
شحم خنجر و شحم باز خاصه اگر درین دندان کرم باشد و برک سلب باشد
و جعه و عاق و قورچا و هم خور و خور و صواب آن بود که دارو بر آتش افکند
و قلع بر سر آن فرو نمند تا بثره قلع دندان نماند تا زود دندان رسد
از آنکه اندک و سرد دندان یا اندک چنانکه اگر شحم خنجر و شحم باز
جزوی بکوبند و با موم بمالند و بر آتش افکند و دندان رسد
چنانکه یاد کرده اند که هر چه قند و اندک بعضی نسجه در می و از یکی و نیم تخم پیاز
فروخته اند این سرد شحم و بعضی موم بر آتش و زنده و سرد و صواب است
مقدار آنکه یک کف دست نرزد یک گرم باید که باشد خار و هایی که در پیچ چکاند
هم تحلیل کند و باید چون آب قند الحار و عصاره اصل جعفر و آب مرکب
و همین آب بر آن کوشش که از جانب دندان در دندان باشد چکانند
خاصه آب کبر و اگر دندان کاوکی باشد کفتره و جزئیات و تریاق بر مرکب
و شوتر بر آن کرده و بر سر که سوده و پیل و خاق و قورچا کوفته و با باره نشسته است

عصاره

ماضی باشد این دارو با دندان بجا و کاند دندان و کاوکی را در دندان کاند
نکند که در زایه شود لیکن با نذر کند که دندان از آن رنجور نشود و بیانش
صفت خاروی که در سوراخ دندان نماند بکشد قطران و انگلیس کرم
کنده شحم باز بدان تر کنند و دندان کاوکی نماند صفت خاروی
و یک کبرند خشک خاص و معطر است راست و سرد و رطوبت را بکشد و دندان
نماند این کرم درین دندان نماند مشکل کند و صفتی آنجا بماند و با
عاق و قورچا و انیسون و زعفران سر سبک و فطره سا لیون برشته و
در دندان نماند خاروی که دندان را از سوراخ قطران و بکشد و بکشد
و بکشد نرم و با سر و انگلیس چکانند در دندان نماند فلوئی یا دندان
نماند و در دندان خوب آرد و بسیار داشت که سبب کاوکی شدن دندان
تیری ماده باشد که بدو فرو آید و او را بنجر دو کر یا ده انگ باشد و یک دندان
پیش کاوکی کند و دارو پای خشک کنند و الکافیت بوده اگر ماده بسیار باشد
نخستین و دفعه یک کاند پس دندان را علاج فرمودن و کاوکی اندر دندان
دندان گرفتن و مالیدن خوردگی و کاوکی دندان را بکشد و بکشد که فراق
شود و خرقی بسیار کوفته و چینه با انگلیس برشته بجا و فرو نهادن دندان

لا تشکست و بر زمین و نخه دارد و لعنت بر بری و پنج شک اندر شب
 چن و آن شراب لاند و آن کوفتن سودمند بود و اگر کسی بد
 دندان شکنی و لاغری دندان بود و پوسته و باز و بیط و بی مزه و مسکه
 می باید مالید و اگر سبب درد دندان اماس کوفتن بن دندان باشد
 کامل باید کرد که ماده سودست یا گرم و بیشترین ماده از خون باشد طوط
 نیز بسیار بود و آنرا که تشنه های طاس باشد و غشست که قیال زشت
 و اسفول بهر که تر کرده اند و آن کیند و بر جایگاه آس نخه دارند
 و داروی خشک که یاد کرده آمد بجا آوردند پس اگر سرد و بکند و واکان
 فرو نشیند آب گرم و شور و ای گرم و روغن گرم کرده باشد اندر
 و آن می کشند تا آس را نیز از نو بر هم برون آید و پاک شود و آنجا که تشنه
 و طوط طاس باشد و غشست ایارج فقیه اند و نمک سوده و بهر که تر کرده
 بر آن موضع می نهند و نخه میدارند تا بکند از خون بکند از دندان
 بکند و بکند از که بکند فرو رود و دیگر بر زمین و داروی های تحلیل
 کنند که یاد کرده آمد بجا می دارند و شریاق و سحر دنیا طاس می کشند و آنجا
 باب چهارم از خروج مسوهر که کفای از پنج اثر کتاب ششم

اندر

اندر یاد کردن شکستن و بر زمین دندان

بروی غالب کرده اند و کوه و طوط مانند دم اند و طوهای بدانند
 کوه را که آید و فراخ و کوه را و تباه و پوست کند و فرق میان سرده
 آن است که اگر از شکنی غالب شده باشد دندان لاغر بود و باریک
 و آنرا که طوهای کوه را و تباه کرده باشد باریک او بکند و دیده بود با سطر
 و مالیده و زشت معالجات آنرا که شکنی غالب شده باشد و پوست
 روغنهای نیم گرم اند و آن می باید گرفت و مسکه و سبب طوط کردن و غلظ
 تری و آینه خوردن و آنرا که طوهای کوه را و تباه کرده باشد و علاج
 او آنست که بار و ای قالیض ماده را از روی باز دارند و کوه را و برین دارو
 قوت دهند تا ماده که تر کرده و داروی قالیض چون شب یانی است و ماده
 سوخته و سرخ و باریک کشند تا که در دهان و بعد از آن داروی تحلیل
 کنند بجا دارند و غشست سیاه و آنکس چنانکه گفته اند غشست غشست صفت
 مسعودی که در دهان بدان و آنکه بکند و سرده دم بکند و خردم و قوی فزود
 و درم و در چینی با ترده و درم شب یانی و درم عاق و قوی صفت و درم نوک
 یکدم و در پیل یکدم یکدم زعفران و درم یک نیم گرم سماق

یا خورده شدن کنار بای آن استخوان که دندان بر روی سنگ است علاج خود
 شدن دندان با یکدیگر و چنانکه پیش ازین یاد کرده آمد باب ششم
 از خروج مسوهر که کفای از پنج اثر کتاب ششم یاد کردن
تعلیم دندانها و اسباب معالجات اسباب تعلیم دندانها
 دو نوع است یکی آنکه بخار یا بر طاس و دندانها نشیند و دندانها بدان اندوده شود و
 بسیار باشد که اگر آنرا مسوهر پاک کنند بر طاس دندان بدان دندان مسوهر کردن
 آنکه خطی بر در که سر دندان کند یا به غلظی او کرده و رنگ او بکند و معالجات
 اما نوع نخستین را پیش از آنکه مسوهر کردن پس او را زایل توان کرد و آنرا که مسوهر کردن
 باید تراشیدن و بر آنجا دباب دندان نکند یا پیش از آنکه کرده و درم مسوهر کردن
 باید او را و شبها دو وقت خواب دندانها را چوب گردان و سفوفها بجا داشتن و هم
 باید نمود و سفوفی که دندانها را بکند و یکدیگر بکند و دریا و رنگ و عمل مسوهر کردن
 یاد کرده آمد و رنگ اندکی در او اندک و در مسوهر کردن و مسوهر کردن و مسوهر کردن
 دندانها را بدان باید دیدن و مسوهر کردن و آنکه کوفتن و درم کرده و مسوهر کردن
 آنست که دندانها را در ساعت سپید کنند و در این غیایت و مسوهر کردن که در بوی دندان
 یاد کرده آمد غشست غشست و اگر زردی و رنگهای دیگر که بر دندان باید دید پس

بر کنند و اگر این علاجها اثر نکند و آنکه چنانکه اندر معالجات دندان یاد
 کرده آمد بسیار باشد که مسوهر فتر منفعت ظاهر نشود و بدان حاجت آنکه دندانها
 چنان را به یکدیگر کشیده بدانی که سخت باشد باز دندانها را به یکدیگر کشی باشد
 علاج لاغری و ناری دندان بکند نمک سوده و با کین سرشته و در خرقه
 کتان چند و در کل کیند و در بر آتش کنند تا سرخ شود پس آن نمک را از
 میان کل خرقه برون کنند و بکند و درین نمک و درم و خاکستر کرده و
 زعفران و فرو سنبل و مصطکی از مری و درم سداب خشک و سداب و
 کلان از مری و درم سداب و در میان دندانها می بر کنند و این عمل را پیش
 آن کنند که ایارج فقیه استفرغ کرده باشند و اگر سبب لاغری و باریکی
 دندان از شکنی باشد علاج وی آنست که در باریک کشند تا که ماده
 و روغن کل با روغن نیم گرم بکوشند چنانکه دندانها را از آنجا که ازین
 نوع علاج پذیر نبود و آنچه خبر از افتد هم مسوهر دندانها را که دندان برود
 فری نشود پس اولی آن باشد که از باریکی قالیض علاج کنند و آنرا که سبب
 از مری یا سبب بود هم بار و ای قالیض علاج باید کرد و آنرا که سبب خورده
 شدن کوفتن بن دندان بود یا خورده شدن کوفتن بن دندان باشد

یا خورده شدن

کرنا زور درم قاطع چار درم زینهار نه درم کلان چهار درم تمام
 بگویند و دندانها را بدان چنانکه مستحق و دیگر که در سنگ جویند که فست
 و آنرا عسل و آنکی قطران که در کشته اند که خنجر و زشتی بخورند
 شوی که کش کرده باشند دندانها سیاه شود و بعد از آن آنرا دراز و کینه
 از وی بخور و از خوردن هر کلمه را سه بار بپوش و تک از هر یکی بخور
 همه را بگویند و بگویند از دندانها بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 آنکه این شمشیر اندر دندانها که در دندان **چندین دندان** سباب
 چندین دندان چنانکه نوعی کی سبابی طوب اندر دندانها و بپوشد
 که او را سخت دارد و هم که بن دندان که با کشت که بدو بپوشد است
 یکسان استخوان که دندان از وی بسته است خورده شود و بدان
 سبب دندان چنان شود و سیوم که در دندان که دندان را غر و بایک
 شود چنانکه برین نام توان را که سانی را که مدتی که کشیده باشند و غذا
 نیافز چارم زخمی آسبی که بروی آید **اعراضات از آنکه سبب**
 سبابی طوب است دندانها سیاه شود و آنرا که سبب خنجر بود دندان
 لاغر و باریک باشد و آنرا که سبب خورده شدن کاشت بن دندان
 و شسته

باشد و خورده شدن کمانه بود که دندان از وی بسته است بپوشد
 وی بتوان دید و آنرا که سبب خنجر است بود بپوشد سبب حاجت نیاید
 معالجات نخستین کاری اندر علاج آنکه دندانها چنان شود که از
 سبب کشتن بسیار از فاسیدن طعام سخت بر پیر کنند و دست و زبان آنرا
 بپوشد تا که سبب سبابی طوب است باشد علاج باروی که درم قابض
 کنند چون شراب میوه زری و قدری شب میانی و مقدار وزن یک نیش
 تک اندرانی در وی بپوشد باشند بدان سبب مضطرب کردن و یکدیگر اندر
 آب بچکان باریک شود و بدان مضطرب کردن و اندر آن داشتن و در دندان
 میانی سوده برین دندانها سوان نافع مسقوفی سوده و مشک و بپوشد و بپوشد
 اندر ترش زهری کشش درم زنجبیل و شرب میانی از هر یکی سده درم کل
 سبب و سحاق از هر یکی شش درم سنبلیله و از خور زهری ده درم همه بپوشد
 و برین دندانها بپوشد **دیگر** بپوشد سحاق و اندر پودت ترش و استخوان
 پودت زرد و کل سبب و تک و کمانه و زهر و زهر و شرب میانی را سبب است
 همه را بپوشد و برین دندانها سده درم پودت و دیگر که دندانها و شرب
 میانی و شرب است از هر یکی خوروی بسیار شود و دندانها سده و برین دندانها

سفنون

کوفتن و زمانی داشتن سود دارد و خوب الحار و زرا و غلیظ و شب بمانی در
 بن دندان مالیدن و با باغ فیه اسواک کردن نافع بود و اگر برین کیفیت
 نشود بر تریاق بزرگ و روغن بلیان مالیدن و روغن خردل گرم کرده
 مالیدن و در دندان داشتن سودمند بود و اگر شخصی را سبب آن چال گرمی
 فراخ دندان باشد لکن کوفتن بن دندان در دیگر جاهها جان کواشی دهد
 و زرا روغن کل یا دودمان داشت و دندانها را بصل و آنکی کافور مالیدن و
 بک و ساق خرفه و تخم او خابیدن نافع بود **باب نهم در باری کردن**
تدبیر آنکه دندان کوکان آسان بر آید تدبیر کردن دندان کوکان تا
باسانی بر آید آنست که اگر از اینجی آن موضع را که رسته است و دندانست چیزی
 نرم و چرب بمالد چون پرمغ و سر بطوس و مسکه و مغز خرگوش بخت و تخم الیس
 و خرما و ککایت میکنند در کتاب قانون کطیسان گفته اند که اگر شیر پاک
 و رنگ کوک مالند از آنرا صفتی درین باب و مکره که در دندان سود عصاره
 غلبه تعصب و روغن کل را بهم با هم میزنند و نیم گرم کنند و آنکشت بدان چرب
 کنند و با آنکه بر فک او مالند و کمالاتی که چربی خایه ماده دندان تجلیل خرج
 نشود و در آن حال که دندان سر بر بون خراب گردد و سوز کردن و بنا کوشش
 کوکل را

معدن
 سبب دندان
 کوفتن دندان

کوکل را چرب دارند و اگر سوزفت قطره روغن نیم گرم اندک کوشش و بجا نهند
 بود **باب دهم در جرم و سیور که کفایه است** **تدبیر دندان کردن چون ضرر شود** چون کابندان رسد دندان
 بیا که کفایه صواب آن بود که گوشت بن دندان را پیش بیازد پس در آن
 بر دندان تاقوت دارد و به پنج او رسد اما در و بایستی که خج و دندان است که ازین
 نوع باشد که بکند پوست دخت توت و عاقر و خا و کوبند نرم و در لغاب
 نهند و مکرر می نمایند چون الکین شود و سر و زربا برین دندان طلا کنند
 و دندانهای دیگر بخیمر یا چیزی دیگر پوشیده دارند **صفت دارویی**
 که دندان باستانی بر آید که عاقر و خا و باغ فیه اسواک و فیه اسواک و بکند
 و چل روز از آنرا فکاب نهند و سر و زربا و اگر سر کوشک شود زیادت
 کنند و باید که پوسته تقویم الکین باشد پس یک قطره از روی برین دندان نهند
 پس اگر آنکه از دندان باشد یک ساعت میگذراند پس دندانها را با رمانند و بکشد
 اگر باستانی بر آید دندانها و لغز و کثرت و درم و سیور نیم گرم بماندانی خج کوبند و
 زنجیر بکوبند و درم و نیم صفت خج و دندان است که آسان بر آید
 و در روی سر که همین است که است که است و صفت طلی مناسب بکند

تدبیر آنکه دندان کوکان آسان بر آید تدبیر کردن دندان کوکان تا
 باسانی بر آید آنست که اگر از اینجی آن موضع را که رسته است و دندانست چیزی
 نرم و چرب بمالد چون پرمغ و سر بطوس و مسکه و مغز خرگوش بخت و تخم الیس
 و خرما و ککایت میکنند در کتاب قانون کطیسان گفته اند که اگر شیر پاک
 و رنگ کوک مالند از آنرا صفتی درین باب و مکره که در دندان سود عصاره
 غلبه تعصب و روغن کل را بهم با هم میزنند و نیم گرم کنند و آنکشت بدان چرب
 کنند و با آنکه بر فک او مالند و کمالاتی که چربی خایه ماده دندان تجلیل خرج
 نشود و در آن حال که دندان سر بر بون خراب گردد و سوز کردن و بنا کوشش
 کوکل را

دو در جزو اول که شش است از کتاب شش اندر می
کردن کوفتن دندان و اگر کوفتن دندان از آرتیاری تخم کوبند و
 اسباب آن انواع سواک و لغز و کثرت و درم و سیور نیم گرم بماندانی خج کوبند و
 و چل روز از آنرا فکاب نهند و سر و زربا و اگر سر کوشک شود زیادت
 کنند و باید که پوسته تقویم الکین باشد پس یک قطره از روی برین دندان نهند
 پس اگر آنکه از دندان باشد یک ساعت میگذراند پس دندانها را با رمانند و بکشد
 اگر باستانی بر آید دندانها و لغز و کثرت و درم و سیور نیم گرم بماندانی خج کوبند و
 زنجیر بکوبند و درم و نیم صفت خج و دندان است که آسان بر آید
 و در روی سر که همین است که است که است و صفت طلی مناسب بکند

طاقت او برسد و امتداد و آن تخمه باشد از سرب و نحیوان و بیاید
فرمود تا بدین شکل سخن گفتن آغاز کند و استقراض بمقامهای نیز همچون آن
و طبع اقمیون کردن و غرغره آب گجامه و ایام قیام و میوه و حب و حب اراغ و غرغره
و حب انیس و حب سدر و حب الخار و حق و سکنج و قش و حب و غیره و تخم
کرفس سازند سود دارد و طعنا هم جزوی لطیف کشنده باشد چون قلیه
و آب گجامه و قلیه اراغ و آب و ماهی شور و طعنا هم که خردل و مانند آن
در وی کرده باشد درین غرضه بفاعت نافع بود و ایاب
چهارم از خبر و اول که گفتا ششم که کتاب ششم اندر
بای کردن **صوت** الکره و آواز نیز را بآزاری صوت الکره گویند
و این آوازی باشد همچون آواز زبیر که هم باز آید و سبب آن رطوبتی
باشد سخت غلیظ و محالبت او ریاضت باشد و قش و فرو کردن او
و کشتن فرو کردن و مالیدن بر و سینه بخرقای دشت و غرق کردن
در کباب و غیره و قتی و همچنین طعنا همای لطیف کشنده و بر نمانده می
دادن و هر وقتی بعد از طعنا هم بکشد و ساعت شراب که بن خوردن
بای بچهارم از خبر و اول که گفتا ششم که کتاب ششم اندر
بای کردن

خلافت حضرت

یاد کردن **سبب دقیق** آواز از یک رات بازی الصوت
 دقیق گویند و اسباب آن حیوانی و ماندگی باشد و انواع استرغ
 و جع بسیار و سرمانیخ و راتنگ کند و آواز از یک شود همچون آواز
 گودکان و خسیان و زنان و معالجات آن کرمانه معتدل و ضاهای
 معتدل لطیف و دگر ابرو چون زرده خای مرغ و ما اللحم و گوشت
 و مرغ و شیخ و مانند آن و اگر سبب سوء المزاج سرد بود علاج گرفتن
 آواز کنند **رود و عمل** گفتار شش در
 کتاب ششم اند و شناختن انواع بیماریهای حلق و میان
 و خفاق و زهر کفین مری و این جزو چهار باب است **باب**
اول اندر یاد کردن و بجه خفاق و اسباب و علاج
 هر یک و بجه آسانی گرم باشد اندر سرد و غفلت که بر مری و سرد
 جانب حلق ماست و آواز از بازی تعقان گویند و افزون میگردد و نودان
 آماس از گوش تا گوش اندر پیش حلقوم چون طوقی سنج بیداید
 و این آماس را از مجید سبب گویند و خفاق دشواری و فزندان را
 گویند و اسباب آن پنج نوع است یکی آنکه دارویی خورده شود و این

[illegible]

مسلک بود این علامت کثیر باشد اما اگر خنق خونی بود چشم زرد
و روی سپنج باشد و بان طعم خون دهد و در خنق با تعد باشد
و کرمای چشم و گردن برجسته و غش تنگ بود و اگر ماده صغری بود
و در دو سوزش و حرارت و تشنگی عظیم بود و بان تلخ و خشک باشد
و خواب نیاید و تشنگی نفس کمر تنگی خنق خونی باشد و اگر لغوی باشد آب
و آن شور باشد یا طعم بوره دهد و از حرارت خالی نباشد زهر که ماده آن لغوی
و غش و تباه گشته بود و زنگ زبان سفید باشد و تشنگی و حرارت اندک بود
یا خود نباشد و گاه بود که زبان سبب رطوبت مسترخی و چه و آن مقدار باشد
و اگر کم کند که چیزی بکافور و برودند از زهر که لغوی نرم بود و باید است
که اگر ماده رطوبت نرج بود و سرد باشد اما سرحلی طازه و عضلهها
خفیه و کند از زهر که سبب غلیظی سردی بعضلهای کفر و تر از رطوبت
کند نیاید و اگر رطوبت لطیف و گرم بود بعضلهای تالق و عضلههای تالق
فرو و آید و اگر خنق سودایی بود اما سرحلی سخت نشود و طعم و بان غش
باشد و حرش و تشنگی اندک بیدار آید و گاه باشد که خنق گرم شود
کرد و چنانکه گفته آمد و اگر سبب خنق انجاسی بیرون شدن مغز و لون
بود و غش

بود موضع خمر و مخاک شود و پیش خلق هم بیرون نیزد و مرغید و باز آید
در دکان و چار منبر بر تواند داشت و نه از چوب و نه از راست نتواند ساخت
و نه دکان تواند کشاد و بعضی از طبیبان این را خنق و کلنجی گویند از هر کج
این علت مگر را بسیار گفته اند و اگر محو از جای بیرون آید خمر دو پیش نخستین
باشد چار خان روز میرد از هر کج نقیضهای عثمانی که حرکت دمزدن
بدان تمام شود ازین دو محو است است و اگر محو دیگر باشد ممکنست
که از جای مجامع باز بر نخلایس باید که ارتجاع فصد و ناستد باید است که هر
گاه کسی که در عثمانی است بیرون افتد که گیل سوی پیش دارد و از آن پیش کردن
و سینه نتوان دید و آنچه در عضله های سپرفنی افتد که گیل سوی پس دارد و از آن
از اندرون دکان دیدن آن جهان بود که چار دکان و خان و خان باز کنند و با
بیرون کنند چندانکه تواند و شیب کفیر بر زبان آوینند و فروقا را تا آسایش بخیر
و آنچه در عثمانی و عثمانی اندرون افتد دیدن آن ممکن نباشد و دمزدن
و شخو اربود و سر که که چار و خنق خونی و صبر لای چیزی بجای فرو نتواند
برده و دمزدن از دیو باید است که آس و دنجوست و سر که که دم تواند
زود چیزی بکجو فرو نماند و دیو باید است که آس اندر می است یا نیکانید

باشد که آس خنجر عظیم بود و با شند مری فراتست کند و دم زدن و شکار کرد و دو
بدان چنری یکدو فرو توار و مجنبد بسیار است که آس مری عظیم بود و با شند
خنجر فراتست کند و دم زدن با زنده ارد و سر کا که بی لکه ما و تحلیل پذیرفته باشد
و با سر کرد و دو و ریخ بود و دو و پینکه که آس که می شود و چهار راست بیاید و چن
مری شود و سر لیدر بیاید و است که ما و بشش زود و با خاق و نه از جی
گشت و اگر خصل و متفاوت شود و خفتان بیاید و وقت خفیف کرد و
و غشی پیدا شود بیاید و است که ما و نه جی دل فرو انداخت و اگر و حده
فشکشتن بیاید و است که ما و نه جی فرو انداخت و اگر و خصل و غشی
شود بیاید و است که ما و نه جی فرو انداخت و اگر و خصل و غشی
آس نرم شدن کرد و بیاید و است که چنجه می شود و ریخ و سر کا که دو و اگر سید که
سختی آس که بر سید و کردن بود و بیاید و است که دو چن و دو دست
یکی لکه تحلیل پذیرفت و انتفاع افتاد و این می شود و دم زدن و شکار
کرد و دم زدن و بیاید و است که ما و نه جی فرو انداخت و اگر و خصل و غشی
بود و این می شود و است که چنجه می شود و ریخ و سر کا که دو و اگر سید که
و خانی بدان چنجه می شود و است که چنجه می شود و ریخ و سر کا که دو و اگر سید که

دیدم ای دوگاه باشد که اگر خدا و فخر خلق کف بر او انداختند
چسبیدند و از بزرگت شرموت بجای باشد و سرگاه که روی خداوند
فخر خلق سبز شود و خاندن سپاه شود و در حال بسیر و سرگاه که نفس مجتبر
شود و اطراف سر و زبان طبع و سیاه کرد و در حال بسیر از برنگ حرارت
تب حاجت افکند بزم زدن بسیار و سرگاه که اندک تب که در و بجان فخر
ببیند یا سخت مخوف باشد و سرگاه که پس کردن از رنگ خویش بگذرد و
سبز شود یا سبز و خوامای آن عرق سر و کن جان رویا روز یکدیگر
و سرگاه که در مژدن بر آید و شود چنانکه یک دم بگردد و در و در فخر
سبز و پراخی بینی می بیند سخت مخوف باشد و حال حاجت
اطلاعی خفاقی غنی است که چنانکه اگر خفاقی مشارکت متن است
و قول است و صد مانی نیست سخت فخر کند و خون تمام میگردانند
و در آن غشی افتد و در حال زایل شود و اگر اندک توت صغری باشد و فخر بیاورد
کین خون تقاریر بر آن بیاورد چنانکه سر ساعت ده درم و شش درم
میگردد و در سیم و عرض این است که غشی باز دارد از برنگ که اگر
غشی افتد باقی توت ساقط شود و بینی غش سقوط توت زایل باشد خاصه

که به ضرورت خدا بازمی باید گرفت یا مانگی بازمی باید آورد و آنچه که بپند
 که در فضا تاجیه بکشد و آنچه بپند آید اولی آن باشد که تا خیزند تمام قوت
 بجای بود و هم استقران ماده جاری افتاده باشد لیکن از آن تطاریق
 که یاد کرده اند چاره نباشد راه دم زدن کشاده میشود و خاصه نور کمالست
 اندر روزگار فروزون باشد و ماده اندر حرکت بوده بخون بسیار بیرون
 کردن حاجت نباشد و اگر در میان آن خون تطاریق از دست بیرون میکنند
 اگر نیز زفان زنده تحت مغلوب بود خاصه اگر کماهی زیر زفان کشیده و قلی
 باشد این را تا خیز کردن روان شود و گاه باشد که حاجت افتد بدان که زبانه
 بیازند و بر ساق حجامت کنند و سر که در تن قلی نشود و خنایک بشاکرت
 مدتی نیست و ماده اندر حوالی حلق است اگر فضا بکشد شاید و اتحاد
 بر باز کردن خد که تا تن از خون غذای می یابد قوت ساقط نشود
 و چون روزگار فروزون علت اندک در بدن بر زمین و تحلیل کردن
 مشغول شود و اگر در بدن در چنین حال بچوب و کدو ضعیف کرد و در بدن
 حاجت آید و آنرا که چیزی بکشد و شخواری فرو میشود و غذا درون غدا
 باشد و اگر آغاس اندر حوالی ظاهر بود و اگر پیش از آنکه روزگار فروزون
 علت و حرکت

علت و حرکت ماده بگذرد که زنده بپند باشد که آغاس بکشد و قوت
 و خنایک صحت شود و اندر فضا خنایک صحت و کماهی باید داشت
 و آن جانست که بسیار بود که بسبب خنایک خون باز ایستادن خونی باشد
 که زفان آن عادت بوده باشد چنانکه خون بواسطه زفان حیض اندر
 چنین حال می باید زد که استقران از خون کند و از موضع و آن که در میان
 باشد یا حجامت ساق و شیشه بر نهادن نیز نافعت خاصه اگر چیزی
 بکافور و فیتشود بر مجروح و دم از مجروحی کردن نهادن تا ماده را بیرون
 کشد و در دم زدن و چیزی بکافور و بیرون کشد و شود و چون کشد
 شد و شربت بکافور و فیت شیشه بر داند و اگر باز زنده خون بیرون
 کند و بپاشد و اگر بر سر حجامت کردن حجامت کند و بود پس شیشه
 رانی از آن بر میان سر و زیر زفان و بر ساق و کاهل و کف میزند
 و کف را بخت بلانده و اطراف را بپند چنانکه محاسن و از پس قصد
 تدبیر شکم شدن یا بیکر و بخت نرم صفت حقیقه دم بپند باید بود
 بنفشه از سر بکافور و دم سبب آن چهل عدد تخم خلی ده دم سوس کرم
 یکشت همه را بپند چنانکه بر دست و پا لایند و در دم روغن بنفشه را روغن

کعبه ای یا پانزده و در دم شکم و قلب و چهار دانگ نلک و در دم بود
 اندر وی حل کنند و خنایک و اگر تب نباشد اندرین خنایک در دم قطره
 باریک و پست در دم بپند و اگر بپند و اگر چیزی بکافور و قلی تواند بود
 خنایک و شیشه خشت اندر آب غلبه شهاب حل کنند و بپایند و بپند و از
 پس که شکم فرو آورده باشد با بونه و کلیل الملک بخت و پس اندر
 آب خنایک و اطراف آن بدان آب میشود و میالند و شهاب دهند و باید که
 اندر شهاب قدری حدس پست کنند و در دم و خنایک کوفته بخت
 باشند و اگر شهاب نفرت کند بکلیسین و بپند و صدای سازند از چپ
 خشک و قابض با چیزی می جلد منبجه چون لسان الطل و کشتی و اردو
 و حدس پست کنند و خطمی و با بونه و فیتشود بر کوبند و روغن چرب کنند
 و بکافور حل کنند و بخت و اگر در دم و حلقه منبجه خنایک
 کردن اگر تن و کماهی کردن و زیر زفان منبجه باشد بدان تا خیزد
 کرد تا تحت شخواری کرده شود و اما شکم که در دانه که غرغره پختی
 قابض باید کرد آغاس از فم و فاش رود و آغاس باشد که ماده آغاس
 زیادت شود و در وی بدان پیوند و آن پوستن مدد را بپند از آنجا

کوبند و قانون غرغره کردن آنست که چیزی قابض چون انفسه و پست
 جوز یا شرابی لطیف کنند و پانزده و در دم بپند و کفایت قابض را
 باندرون رساند و اگر در عظم باشد یا شراب می گرم کرد و در آبش بپند
 چون شیر تازه گرم کرده و چون شراب بخت و اندر فم و خنایک خنایک
 غرغره پختی کنند که اندر وی قابض باشد و خنایک از آن در خون شراب
 خنایک و انفسه و پست جوز تر و بکوبند و بپند و صافی کنند و چندون
 آن شراب را می میالند و بپند و بخت و کفایت بر داند و بپند و از آنجا
 بر نصف خنایک و دیگر بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند
 کوفته و بخت و دانه و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند
 مهر سود و پست بلانده و بپند و دانه و بپند و بپند و بپند و بپند
 شود و در وی کوفته و بخت و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند
 بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند
 نند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند
 کل و تخم خنایک و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند
 همه را بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند و بپند

بخار بند و آب کشید آب غلبه که در کل سرخ خشک و سست
 دروی بچو شاند و بیالایند و خیار اندروی حل کنند و بدان غرغره میکنند
 روز سوم و چهارم که کام انبیا باشد آب غلبه آب با بیان
 چایند و خیار اندروی حل کنند یا میخچه و بدان غرغره کنند و روغن
 گل با موم صغیری بکند و بپزد آب تر کنند و این موم روغن بزرگی
 و بر کرد و حلقه کردن نمند و کل ملکک و خنج سوسن بچو شاند و بیالایند
 و خیار چید و روی حل کنند و غرغره کنند اگر بدین تدبیر با کار بر نیاید دارو
 از سر کین سبک ساند بدین صفت که شرح میدهم اول باید که کسی را بپزند و
 نان و هندیک روز نشسته کنند پس نمک آب پیش او نشاند تا باز خورد و شکم او
 پاک شود و سر و زوار او را خراستخوان با میخچه چید و بپزد تا سر کین او سپید
 باشد بچو و از این سر کین و ماز و سعد از سر کین بچو و بپزند و بیالایند و حلقه
 چار اند و مندی بر مرغ بر خجوه و حلقه او طلاء کنند و اندر خجوه دیگر از آن سر کین
 بچو و غفران و کل سرخ از سر کین بچو و آورده نصف غرغره و دیگر کل
 سرخ و مندل سپید و فلفل نیم کوفته اندر آب غلبه یا اندر آب
 کشید تر بنزد و بیالایند و شرب غرغره بدان حل کنند و بدان غرغره میکنند

صفت

صفت غرغره که دیگر که در قفل صافی دو فرو و زعفران بچو و سر و زوار
 با شرب غرغره پامیزند و بدان غرغره کنند تا بپزند و از برای آنکه فر
 کند نداشت و عمل و بقوت کند و کفک غشفت بپزند و بدو رسا بپزند و از سر
 اگر بپزند که آس سخت میشود بیشتر زده و خیار چید و روی حل کرده غرغره
 فرمایند و آنکه بورد و شرب غرغره حل کنند و بدان غرغره کنند یا
 انجریستی و حله را بنزد و خیار چید یا میخچه و شربش روی حل کنند و بدان
 غرغره کنند و غیر اندر آب انار ترش و شیرین حل کرده و روغن بنفشه نیم
 اندروی حل کرده و سکه و روغن کاه و کاه و عصانه که بر میخچه یا میخچه
 یا با انگبین این همه نرم کنند و پزند است و تخم کتان و هر که بپزند و اندروی
 حل کنند و بدان غرغره کنند و داروهای پزند که درین وقت بخار دارند
 تا سه و کنند و بیالایند و نظرو است و بورد و اندر و هر که بر کوش و چید
 و نوشا و روغن و قورچا و هزار رشته و فلفل و تخم تربین همه یا بعضی از آن
 اندر شرب غرغره یا اندر سبک کین حل کنند و بدان غرغره کنند و صفت
 حسی و ادویه که بدان غرغره کنند که در آب سوسن چهارم اندر نیم
 درم و بصاره که در آب یا میخچه بیشترند و جفا کنند و سر که به پزند که

آس نرم گشت و بچو شد و سر کین کشاید و داروهای قابض را اندر می باید
 دید و داروهای نرم را فراموش کند و بشمارد و بکشد و داروهای قابض باز با
 و کلان و کرارک و انار پوست و شب میانی این همه بپزند و اندر دهند
 و سر کین سبک که نصف کرد و اندر شیر خیار اندر شیر یا اندر خیار چید یا
 اندر خیار یا اندر شرب آب یا اندر طبع انجری پزند است و کشاید و سر که
 کشاید شود و روغن کاه و آب گرم یا میخچه غرغره باید کرد و روغن
 بنفش آب گرم یا میخچه غرغره کنند تا انباشته شود پاک کنند پس اگر یک
 و خنج سوسن از سر کین بچو و فلفل سوسن آس کلون نیم جزو اندر آب پزند و
 غرغره فرمایند صواب بود و خدا درین وقت سبب پس آب بود و روغن باک
 و بیالایند و حلقه صفراوی بود و نمک صندل کنند و فلفل که در کرد
 آهنگاه و از سر کین و کلان یا بسکین یا شرب غرغره یا صغیر یا میخچه
 یا آب خمر و آب حلقه و کلان را میخچه غرغره کنند و از سر کین سخت
 سودمند بود و آب کشید تر بپزند و بر کور و بلوط اندروی بچو شاند
 و بیالایند و بدان غرغره کنند و آب ترش و غرغره و آنکه شب میانی اند
 آب بچو شاند و بدان غرغره کنند صفت حار و سردی که حلقه اندر دهند

بچو

که در کل سرخ و شاسته و طباشیر و تخم خرفه و کلان و کرارک و کرارک و کرارک
 طیز و راست است همه را بپزند و اندر دهند و صفت حقه و غرغره دیگر
 و غرغره که در کل سرخ و کلان و کرارک و مندل سپید و حلقه و شب میانی
 و درین پوست کنند و زرد چوبه و رب السوسن از سر کین جزوی همه را بپزند
 و پزند و اندر دهند و اگر جزوی حلقه فرو تاند بیون و خیار چید و اندر آب
 غلبه آب حل کنند یا اندر آب کاسنی و بدیند تا طبع را نرم کنند و اگر جزوی
 حلقه فرو می تواند بود از بنفش و سپستان و غناب و نیلوف و بایون و سبب
 کنند و خیار چید و روغن بنفشه و شکر قلاب حله را اندر و فلفل نرم شود
 کتاب بن صواب یا شربین یا میخچه و اگر قدری عسل و در کتاب
 پزند و از سر کین این طلا بپزند که بچو کل ارمنی و مندل سپید و فلفل
 و شب میانی و اعتبار راست همه را بپزند و آب غلبه آب غلبه آب
 لسان اطل و کلاب و آنکه سر کین کنند و طلا سازند و اگر از جو و لسان اطل
 و غلبه آب و کشید تر و کلاب و روغن کل فمادی ساند و از سر
 این طلا پاک کرده آمد کار برند صواب باشد و روز دوم و سوم غرغره
 بچو که کند که اندروی اندکی کشاید و کاه باشد چنانکه در علاج خنق خونی

یا در و آمد چون علت با غرر رسد بسو کندم اندر آب بچو نماند و سالانه
و جای چیز اندر آن حل کنند و غرر کنند و اگر خرقا بقیه باشد طبع این
حب قویا بر زم کند یا بجمعه شیر کز زشت و با بونه و اکلیل الکلس و انجیر
و قطره یون و شحم طفل و بوره و ملک و سوسن کندم و انکسین بار و غرر خیر
بار و غرر سوسن ساخته باشد و غرر و فایند لبر آب پوست خور
تر و انکسین و انکی عاقر قروط را اندر سنگ کین عسل بپزند و بدان
غرر کنند و در آن خطاطی اندر میوه حل کنند و بدان غرر کنند و نصف
حوا الخطاطی فیکر بپزند و کف ز انبون و انخوا و ققاع
و خج سوسن آسماکون و در اینجی و حماما و زرا و قوطیل و شب میانی و تهر
النفذ و اصل السوس و صافی و سیخ و زعفران از هر یکی یکا و قویه حو
فرو و قویه و تخم کل و کل سرخ خشک از هر یکی دو اوقیه قوط و رما و لطاف
از هر یکی سه اوقیه سبیل و نشاسته کندم از هر یکی نیم اوقیه باروی سبب زشت
جلد و در یکو بند و بپزند و انکسین بپسند و بوقت حاجت چند باروی
اندا با اصل یا اندر کشاب اندر آب کز عسل در وی نخته باشند و کل
سرخ و خج سوسن بزدان بچنه باشند حل کنند و بدان غرر کنند و از هر
نیز در

نیز طلا کردن نافع بود در روزی چهار بار من صهاری است و شست
شاه پورسل لیکن اندر شست شاه پور جانیت صفت قرص
که اندر دوا غلط الطیف بجا آید بکند خضران و دار چینی از سر کی دودم
کل سرخ و جاما و قطره از سر کی یکدم در چهار دهم پنج سوسن و سادج
هندی از سر یک دودم و نیم هر یک بکوبند و بنیز آب بپاشند و اقرص
کند و بسای خشک کند صفت غرغره و طلا و دندان بکند بکند
نم گرفتن و اندیون و ناخود و هزار رانند و از چینی و عر و زرد و نطیل
از سر کی یک دوقه کل سرخ خشک دوا و قیط و رما و طلا طیف از
سر کی مساوی و زعفران یک اوقیه نشسته و بنیز از سر یک نیم اوقیه
مانوی بنزد و عدد نیم بکوبند و بنزد و آب بپاشند و اگر علت سخت
قوی باشد نیکو شغال دوا و طلا طیف نیم شغال قه و الحار رسود و دوا
سکین مردم پاک صورت نیک سیرت هیچ البدن با هم پانیزند و
سخت حل کوبیدان غرغره فرایند و چون سکین مردم بکار خواهند داشت
سخت آن شخص را حب الصبر و مصطکی باید و او را شکر براند پس
اورانان از زمین و کاه و رسین و برنجین و بلوطین و دهنه و آتش کشو

ثقل خشک از وی جدا کرد آن ثقل بجا دارند و سر کین سک که یاد کرد
آمد با قوا و جاب آیند و با کین پیا میزند و با ندرون و بهر حلق خلا
کنند و اگر قصد و حقه کرده شود و کین زیر زبان نهاده و مجرب و قاف و رزق
نمادند و بهر حلق کمتر نشود و در نه که و بر او عصی الراعی وقتاً
اطار و قطور یون باریک و معما و لطایف بکیند و بر کین کشند
و بهر حلق طاک کشند از پیرون و دوا و لطایف بر بند و اگر سر کین
سک و سر کین مردم و سر کین حطاف از پیرون طاک کشند صواب
باشد و اگر کار ضرورت رسد غسل با دوی طاک کشند تا حلق را ریشی شود
و این دایره حلق اندر مند بکیند و نوا و در و خرد و قاف و حاه و انچه
و نظرون و بلبل و بودنه و کوبیده و در مندا و راه و الصل حل کنند و
بدان غوغه کنند و اگر بدین طاکها کشد و نه نشود و در ششی پیدا آید
شیر تازه با روغن گل پاشند و بدان غوغه کنند و بهر پیرون ضا و
کنند و از بابونه و نوت و شبت و اکلیل الملک و زعفران ساقه پاشند
بروغن زکس و یا بروغن نارون بر بند و چون غلت با خرمد مردم را
با روغن و سوسن پاشند و از پیرون طاک کشند و اگر ضاق سودا ای

بود پس را با مرغ تیره و همچنین زهر که می باشد تیغ و غره و جلا
 یا با الصل و پیخته کنند و با آن که روی اکل الی ملک و همچنان و با پخته
 و با جوشانید و باشد شیر تازه و غره و نکیت و در او با طایفه و در او با طریل
 و با الصل و کسکند و بدان غره و کنند و بپزند و در جلد و غره و کسکند و ثابت
 و با پخته و سر که کرب و شحم او و هر از نکوش بعد را بگویند و به پخته و غره و
 سر کس و به بطا که اخه ضامی کنند و از پنهان بر نهند صفت
 در او الصل و کسکند و از پنهان و کسکند و کسکند و کسکند و کسکند و کسکند
 و نوز در راستا است و بگویند و به پخته و در او الصل و کسکند و بدان غره و
 کسکند و صلی نکرده و جلق اندر دهند و اگر سب خلاق بجای بیرون آمدن مهر و کسکند
 بود بقصد و حقنه علاج باید کرد اما اگر مانعی باشد مهر و کسکند بجای بارجا
 بر نهند بدین با تالی که از ناسید و آن التی باشد که کسان نفاذ که کام
 نبر که جلق فرو کنند و مهر و کسکند و از ناسید با تالی بارجا و در او صلی
 از بیرون بر نهند تا از ناسید دارد و اولی آن بود که انگشت و آست
 بدان بزند چو اگر امانی بود از انگشت و آست بجز در نشود و بدو بر دارند
 حکایت کرده اند که کودکی را این علت افتاد بود و درونی قایم بیست

دم زدن باشد عظیم و قوت حیوانی تنگ میکند تا هوای دوزخ ناکشده
 را و بسیار تر از برون کند و کسب هوای تازه بسیار کند که بدین سبب
 دم زدن سخت آید و نشان آن باشد که حاجت بسیاری است و قوت
 بسیار است و در آلتها آفتی نیست و اما النفس الطبیعی دم زدن بلند
 نوعی است از دم زدن عظیم سریع و شدید باشد و درین دم زدن حرکت
 نیمه فرو سوسین باشد بود از سبب بی حرکت حجاب و بی حرکت عضله
 نیمه فرو سوسین از سبب بسیاری حاجت باشد و این نوع در تنه های
 و باسی بیشترند و اما النفس الطویل دم زدن چنان باشد که مدت
 حرکت انبساط دراز تر باشد تا هوای بیرون بیشتر در تنه ناکشیده و باشد
 که سبب تنگی نفس باشد و دردی در کشیدن هوا شود اگر در دوزخ است
 دم زدن دراز کرد تا اندر داری مدت نیم هوا بماند از حاجت در
 کشیده شود و اما النفس القصیر دم زدن کوتاه و بخل طویل باشد
 و هرگاه که دم زدن قهیر شود اگر در دوزخ باشد که اندر آلتها آفتی نیست
 و اگر قضاوت شود باید دانست که حرارت غریزی باطل گشت
 و اما النفس السریع دم زدن زود از دوزخ چنان باشد که کهنهای
 انقباض

انقباض و انبساط کوتاه باشد یعنی آنکه اندر گرفتن هوای بیرون و بیرون
 کردن هوای اندرون قهیری باشد و سبب بسیاری حاجت
 بود از هر یک طبیعت می تواند تا هوای داخلی را زود بیرون کند و هوا
 تازه زود از دوزخ بازارد و سبب این کتاب در سرعت کوشد و اندر
 عطشی نکوشد و گاه باشد که سبب الحی و آفتی که اندر آلتها می دم زدن
 باشد یا سبب ضعیفی که اندر قوت است از ضعیفی بسیار است باز آید
 و هرگاه که اندر نفس سریع حرکت انبساط قوی تر باشد حاجت هوای
 تازه اندرون بیشتر باشد و هرگاه که حرکت انقباض قوی تر باشد
 حاجت بیرون کردن هوای دوزخ بیشتر باشد و اما النفس الطبیعی
 دم زدن در هر دو سریع و سبب این شد اسباب آن گاه باشد که
 سبب در انقباض بطی شود و اما النفس الطویل نوعی است از دم زدن باشد
 که مدت میان دم زدنها کوتاه بود و سبب آن بسیاری حاجت باشد
 و این از هر آن بود که حاجت بطنی و سرخی کفایت نشود و طبیعت
 بدان سبب حرکت های دما دم کند و گاه باشد که سبب دوزخ آفتی بود و در آلتها
 که از عطشی باز دارد و طبیعت بدان سبب نیوان باز کرد و در بطن را میگوید

که از دم زدن متواتر تر خشک شود و آلتها می دم زدن مانده کرد و
 و اما النفس المبرح دم زدن سرد نشان سرد شدن دل و باطل
 شدن حرارت غریزی باشد خاصه که این دم زدن فمک بود نشان
 تحلیل غریز باشد و اما النفس المختلف اختلاف نفس همچون اختلاف
 نفس بود و اسباب این همچون اسباب آن و اما النفس المعطل
 این از دم زدن مختلف باشد و در قضاوت از هر یک که گویند که حرکت
 انبساط با حرکت انقباض بدو حرکت تمام شود همچون دم زدن که گاه
 اندر میان کسب و سبب بسیاری حاجت باشد از هر یک که اندر آلتها می
 تازه که یک حرکت اندر آید پس نماند باشد و از دوزخ باید و اندر آلتها می
 دم زدن آفتی باشد و چندان سو که بدان حاجت است که با اندر آلتها می
 کشید بدان که اندر میان آلتها می چیده تا چندان هوای تازه که بدان
 حاجت است و در ناکشیده و این بیشتر از خداوند ماس جگر و سپرد خدا
 تشجیر باشد و اندر چاهای حاده علامتی بیابان و اما النفس
 الملتحی و منحصر تری سوراخ می گویند و این دم زدن باشد که گاه
 نمی از یکجا بدو نشان ضعیفی قوت بود یا نشان تنگی کهنهای و دم زدن
 بسیار

سبب خفاقی یا سبب خالی که اندر کهنه افتاده باشد و اما النفس المتین
 و متین چنان می گویند که گویند و فرق میان نفس کهنه و میان کسی که بگوید
 و این او را خوش بود است که اندکی کافش کند در حال حرکت انقباض
 بدو آید نشان آن باشد که اندر سینه غشوی است و او را بدی و این
 ناخوش بود و در حال بوی دین ناخوش باشد و اما النفس العریض و الضیق
 و این چنان باشد که آلتها می دم زدن اندر هوا که صرف به تنه می تواند
 کرد و بدان مانده که کهنه است و گرفتار باشد و سبب دوزخ می دم زدن
 می بود و اندر آلتها بیشتر چنان باشد که عطشی غلیظ اندر کهنه افتاده باشد
 و هوای بد در دوزخ مانده و گاه باشد که سبب غریزی دم زدن خود را در
 مسلسل باشد یا کار داشتن حذر که از غلظت را بچسباند و اسهل گشت کند
 و همچنین گاه باشد که اندر ذات الجنب فصد کرده شود و چون چند آنکه بیرون
 باید کرد بیرون کند و اندرون بخشد و سوزد و دم زدن دوزخ اگر در دوزخ
 دیگر است از انواع دم زدن طبیعی و آنرا انقباض الحجاب گویند و ابو الطریکی
 در کتاب معالجات آورده است و میگوید که کس را از رطوبت حار و احساس
 این نوع را یا کهنه مانده سبب این نوع سوء المزاج گرم و خشک باشد و از

روی بالاند و همچنین اندک آبها و بهاری آنها سرگاه که ماده بجانب بالا
 کند نفس شک شود و اگر حاشا و عقل سلامت باشد ماده پیش کوش آید
 و آنجا آماش کند و اگر عقل شمریده شود و حاشا باقی گردد ماده اندر دماغ
 افتد و سرسام تولید کند و اما النفس القویة نفسی است از بر و ضیق نفس
 و خداوند این علت هیچ معلوم نیست و آنرا در کتاب است و بر پای است
 باشد دم شود و اندر دماغ و باید دانست که هر چه از این اندامهای کساده و لاف
 مرکب را و اندک شش را نیز از دماغ خاصه چربی است و چربیها، آن بیشتر و فضل
 خریفه اند و در فصل ریه هم افتد و هرگاه که اندر فصل خریفه با ریه های
 بسیار آید بستان و شکلی و شکلی بوده باشد اندر ریه ها چربیهای شش بسیار
 افتد و همچنین هوای سر و شش را ریه ها دارد و اگر کسی که در هوای گرم مقام
 بسیار کرده باشد و در هیچ کفایت و بسیار باشد که علت ریه و دماغ
 گردد و به چربیهای شش بسیار بود که بر چربیهای دیگر که در دماغ و حاشا
 گرم کرد و اندک اندک باقیست باقیست باقیست باقیست باقیست باقیست باقیست
 دماغ شش را اصل کرم و تر از دماغ طبعی است یا سرد تر یا خشک تر یا تر تر
 و بسیار باشد که دماغ اصل طبعی بود و لیکن بسیاری از بسیار است که دماغ غرضی است
 یا تر تر

بکارش و زبان کرد که بود و باشد یا سرد تر یا خشک تر یا تر تر و فرق میان دماغ
 اصلی و غرضی آنست که علالت دماغ اصلی همچون دماغ طبعی بود و غرضی بخلاف
 بود و علالت غرضی آنست که حال دماغ غرضی بدید چون ترکیب سینه و غده
 و شکلی آن که ممکن نیست که از صفت آن غرضی کرد و اما خداوند دماغ کرم را سینه
 دماغ و از آن قوی و دم زدن غلیظ باشد و از دماغی سرد و هیچ و صفت تر شد
 بکدر است یا نه که باشد که تر کرد و باید گفت شکلی او نشانده ای که آب
 خورد و که باشد که بسبب غلبه گرمی سرد و خداوند دماغ سرد را سینه و کچک
 باشد و شک و از آن باریک و دم زدن ضعیف و هوای سرد و آب سرد و از آن
 دارد و در سینه او غده بسیار تولید کند و او را علت ریه و سرد بسیار افتد و خداوند
 دماغ تر را از آن گرم بود و دم زدن با خفیه و او را بلند شود و اگر
 چه قوت او ضعیف نباشد و سینه او از ریه ها محلی و کچک و سینه او آماشید باشد
 و آنرا با ریه ای کچک کشید و گوشت خضار و نرم بود و او بخوبی این را بستاری
 تر شد و خداوند دماغ خشک را از آن درشت باشد چون او را خشک و در
 سینه او هیچ نمی شود و باشد که بسبب غلبه گرمی نفس او خشک شود و باید
 دانست که او از دم زدن از احوال سینه و شش خبر دهند و نیست و بدین

تجرب است که اگر اندر عضله های باطن اقمی باشد از خفاقی شود و اگر
 اندر عضله های قافیه بود و اگر گرفته بود و چنانکه تیزی تخم تولید و اگر
 یا قوی تر از آن سینه و لیکن خاصه است بر آنکه ماده در شش است و سینه
 سینه و خفیه و دلیل خامه است بر آنکه ماده اندر عضله ها و خفاقی های بر آن
 طوبت بر روی و اسانی دلیل آنست که در یک است و در قفسه شش است
 و بر آن در جوش خوری و بر قفسه شش دلیل آنست که ماده در قفسه شش است و
 تخم کوه شش است و اگر ماده در تخم کوه شش باشد و سینه سینه و در دماغ
 افتد اگر چه سینه و اندک و اسانی کشتن دلیل آن بود که ماده در حجاب است
 که بیوفانی را با قوا کند و سینه خفاقی است که ماده اندر شش است
 و اگر ماده اندر قضا می سینه ریه باشد که در ریه ها و کچک و کچک و در دماغ
 جانب با حجاب ریزد و از آن آگاهی بود و سینه کچک و کچک و کچک
 بیشتر شود و باشد که از ریه ها کچک شش است که در تخم کوه ماده در دماغ
 و اگر شکست و بیاید و آنست که در دماغ ماده در شش است و سینه و کچک
 یا تر باشد که از سینه و دماغ سینه و تخم کوه سینه و کچک و کچک و کچک
 آنکه اندک اندک و از ریه شش تولید میکند و علالتها دماغ سرد و تر است و سینه

و روی سینه که معالجات علاج ریه و ضیق نفس است
 از هر آنکه اسباب آن هم بدین حد است نوع نخست و دومین آنست
 که ماده اندر قفسه شش یا در ریه ها و ششها اندر تخم کوه است و او در سینه
 اندر علاج این هر دو نوع آنست که کچک کشید که بسبب علت تر است
 باز و از آن چنانکه در علاج ریه ها و از آن که ماده و آن ماده که سینه و دماغ
 است بر فرق پاک کند و اگر ماده بسیار باشد سخت سینه و دماغ و اگر
 که اندر سینه کچک دارند و از دماغی باید که ماده را لطیف کند و سخت کرم کشید
 نبود از هر آنکه اگر ماده سخت کرم شود و از آن چنانکه لطیف بود و از وی تحلیل چنانکه
 و آنچنانکه غلیظ تر گردد و سینه شود و کچک کشید که بسبب کرم شدن ماده و از
 اندر شش تولید کند و مصلحت آنست که ماده که از ریه ها دارند و بار و دماغی
 می نمایند و چنانکه اندر دماغی و دماغی و دماغی که از ریه ها علت سینه
 ایفون و سینه و دماغی که از ریه ها سینه اند و اسبغول نیز در دماغ
 از ریه ها که این دماغی ماده را لطیف کند و کچک کشید که عرض باز و شش تولید
 بود اگر این دماغی که از ریه ها و دماغی از ریه ها که از ریه ها دماغی
 آنکه ماده رقیق را نیز از سینه و دماغی از ریه ها که از ریه ها دماغی

رگها و غیره ای شش یا در خلل او بود سخت رگ باید از بار بلیق
دست چپ پس دیگر تدبیر بگردن و اگر این علت کوک را نباشد دارد با
شیر یا آب آمیخته باید داد و آب بادیان تر باشد سخت کوک را نکافت
و طعام شود برای خروس چرا باید داد و آن که خمر او خسته باشد و
شیر بادیان در وی سرشته باشد و گوشت گنجشک و شوربای او و شیر
گلب و دراج و خرگوش و ماهی و کوزن و شوربای گوشت رو باد خاشاکش
او و ماهی ترنج کهن سود دارد و آنجا که ترنج نباشد ماهی شود که در بجا
آن بود گوشت خارشش و شش او مانع بود و اگر شش رو باد و شش
خارشش خشک کرد بکوبند و با شکر یا نم نمند و پند و اندرین علت نیاید
سودند و در میان طعام خوردن و آب خوردن مدتی دراز باید و کمترین
دو ساعت باشد و شش کی سود دارد و آب اندک اندک باید خورد و یکبار
نباید شد و بعضی آن ماهی اصل موافق بود و از پس طعام خفتن و خواب کردن
خاص خواب روز سخت زبان دارد اگر کسی را ضعیفی باشد یا مایل کی رسید
بود و چون طعام خورد خواب باز نشود داشت و اگر اندکی خستید و بود
و طعام از پس ریاضت باید خورد و ریاضت با هستی او اگر کرد پس بآخر
نویسند

نویسند و اندر بیشتر طبع نرم باید داشت و ماهی خوردنش از طعام دیگر
شور کرده را طبع نرم کند و شوربای خروس بر و ترنج کهن گلیان اندر وی
نخچه و خنجر طبع را نرم کند و اگر بدین نرم نشود یک مثال آفتاب کوفه و
نخچه یک او و نخچه بخورد یا کشتاب شربتی بخورد و مقدار نیم درم فوین
یا کمتر یا بیشتر اندوی نخچه و حله و انجیر اندک پزند و با لایند و از آب آن
ماهی اصل بنزد و حد و بود و از آب باران نخچه نمینش از طعام بجا دارد
صفت قرصی که طبع را نرم کند و رطوبت از حق را بکشد آن ساسان کرد
بکشد و در دل کینقال یک طعام نیم نقل و عصاره قارالار باشد و در آن
شخم خلل کند و بیشترند و از آن هشت و بیس کند شربتی یک قرص یک
روز خورد و یک روز نه و با ماهی اصل خورد و اگر کسی را شرب خوردن عادت
باشد شرب رقیق ریختنی اندک ماده را بنزد و شرب انگین سود دارد
و مالیدن سینه و پهلوی سینه بدست و اگر یا ساسی درشت مالیدن مایه
خوش و معتدل بی روغن جواب بود و کبک دریا و نظرون سوده مالیدن
سود دارد و اگر مالیدن مایه شود اندک روغن یا همین یا روغن زیتون
مالیدن روا باشد و سرکه را که سینه را بزنند مایه سخت رسک مالند و بآخر

نویسند و آواز را بکشیدن و تدریج بکشد و سودمند بود و
امانک پس و او را در آن چنان بود که سخت بار و بهمن و غار
کند چون را زد کرد سرما و چهار انگ کوفه و نخچه یا دو و قیچ و
کرم پزند و بکنج از چهار انگ تا یک درم یا کینقال بعد صابند از آب
صاب تر جل کنند و بهین اسهل بریان کرده بپایند و با کین پزند
و بهین و قویون اندک آب بپوشانند و آن آب با نخچه یا انگین پزند
اگر علت تازه بود و قویون غلیظ و اگر کین باشد و قویون رقیق
و اگر سرد و را بکوبند نرم و با کین پزند و چون لعقی و بکار بنفشه
باشد و سنگین عسل و کنگبین غرضی موافق بود و ماده غلیظ را بنزد و
باسانی برارد و سینه را پاک کند و سرکه که بار و ماهی اصل بپزند
بار و ماهی مرکب باز کردند چون مطبوخا و معینا و جها که یاد کرده آمد
صفت حب غریقون که بکشد غریقون سوده و رب السوس یک درم فوین
یک درم تدریج نیم ابراج فوین چهار درم شخم خلل و اندر وی
یک درم تدریج نیم یا نخچه پزند و جها سازند شربتی دو درم تا یک درم
و اندر بعضی استخرا بعضی هر صبر است صفت حب غریقون نسج دیگر بکشد
غریقون

غریقون چهار انگ و شخم خلل و آنی و نیم رب السوس یک درم این جمله کینت
باشد فوین دیگر بکشد غریقون نیم درم شخم خلل دو انگ بود و دو انگ
رب السوس و شخم بخورد و ابراس از کین نیم درم این جمله کینت فوین دیگر
اجبت کسی که سینه او حرارتی باشد یا تبی کمی کید دیگر بنفشه و
رب السوس از مری یک یک درم غریقون نیم درم کینت نیم درم حب
کند حب یک شربت بود یا بدانت که غریقون و آفتابون را اندرین علت
منفعی عطیعت صفت حب جاشوش که بکشد جاشوش و شیر و اندر آب بادیان
حل کنند قدر نیم درم و شخم خلل نیم درم بدان پزند و جل کنند و با ماهی اصل
پزند و منفع جاشوش را درین علت بزرگ است لیکن عصبها را زیاده دارد
و اگر اگر جاشوش و عصبها را هر اعات باید کرد و روغنهای خوش در روغن
کرم مالیدن حتی یک بکشد یا شخم یک درم و در آب بادیان حل کنند و نیم درم
جذبه پزند و با ماهی اصل پزند صفت حب دیگر بکشد شخم خلل دو انگ
نیم از جها یک درم آفتابون نیم درم با کین پزند و بهین و سرکه ساعت بیشتر
پس سرکه و با ماهی اصل پزند و سرکه که در بار و ماهی اصل پاک کرده
باشد غریقون پخته سود دارد و خاصه اگر آن روز که تدبیر می خواهند کرد رب

و اما بی شود خورد و اگر خرق سفید را به ترب انداخته بکشد به رو خند
این خرق زوی جدا کنند و آن ترب با طعام بیانی طعام بخورد پس بگویند
منفعت فی قناتر بود و از حضرت خرق این است و اگر کسی خرق را در
طعام از سر یکی بکند و به نوره از منی اندر منظر و آنکی و همه بگویند و اندر
یک او قیام بکنند و بخندند و اندر پنج سیر یک گرم بکنند و به نفعی قیام کرد
و اگر خرق بخورد چهار درم ببرد و خرق او قیام اصل و است اجناس
و اگر با کله در دهم زدن را و سفید بکشد ازین نوع با یکدیگر و بگوید عاف
و عکس باطو بگویند و با آنکی باز در بشنند و بکنند و به نفعی اندر دهن
دارند و اگر از آن حقوق سازند و با باشد صفت حقوق بکنند و به نفعی اندر
و اگر پوست کشته از سر یکی سی درم زوای شکستند و بگویند و بکنند و به نفعی
بشوند و به نفعی اندر دهن و اگر خرق در دهن گیرند بگوید شش درم به
خسکه که خردم بود و در کوی چهارم گرم کرفس و ساج هندی از سر یکی بکنند
حما و بلبل از سر یکی چهارم گرم تخم یک دو درم و بگویند و به نفعی اندر دهن
و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
آید از آنکه خرق بگوید و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن

صفت

صفت حقوق استیل که سفید را با یکدیگر بکشد و استیل و انگبین و منی
از سر یکی خردی و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
شود و چون حقوق کرد و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
طعام هم روا باشد صفت از سر یکی بکشد و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
از سر یکی و بلبل و انگبین و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
مقدار حقوق به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
طبی از این رخت نیست صفت از سر یکی بکشد و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
بشوند ازین جلد و شربت بود صفت حبی دیگر بکشد و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
بلبل سپید و درم انگدان و درم نشو و درم سرخ و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
کشد شربتی خفیدک و آنکه باقی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
بکشد و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
قناتر از سر یکی بکشد و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن

سفید بخرید شود و علالت آن با کرد و آه و علاج آن علاج استقیات
اما نوع منجی آنکه بخارد خانی اندیشش بسیار باشد علامت وی کشکی
و از جوی خشک راحت یافتن و درم زدن مشو و سرخ و انگبین بکشد
نباشد علاج و اگر در دست نخت از دست چپ و اگر مانع نباشد شرب
سیب و منج سرد و میوه ای تر و خشک و خوشبوی خوردن و بویان چون
سیب وانی و امرو و خنی و نیش و نیل و فلفل و کافور و یونجه
و بر سید فلک کردن و اگر با سترغ حاجت آید اما الجین و الیاج فی اکثر احوال
نیانند و در آب گرم می نموده و میسوزند و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
که باشد به بوی خشک شود و اگر این ممکن کرد و خازر خشک و خوشبوی کنند
اما نوع ششتم آنکه با دمی غلیظ اندر مقدای و درم زدن مانده باشد علالت
وی آنست که اندک سیب بکشد و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
شکستنی با دست و کشادن سنده به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
کردیم و آب با دیان و تخم با دیان و الیاج فلفل و حب الرشاد و اندک باب
سخت با دهن و مالیدن بروغن سداب و روغن حب الفار و فنادار
شست و مرکب کوش و با بونیز و سبزه و پهلوانان شده دارد و از هر چه تا بخورید

صفت

سر یکی بکند و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
اما اصل بدیند و اگر حرارت قوی باشد این دارو با اندک سنگین اینند
را بن و آب اوسود دارد و از جود او با قوی کردن علت بدان حاجت
آید و ترنج است او را یا شمع است بکنند و اندک اصل بدیند و از زرد و خای
مخرج و اگر در وی معتد تر بخورند زیر کفانی بگویند و با سرخ و منج بدیند
اگر نفس فرو گیرد و خفاقی شود بکشد و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
و بگویند و اندر پنج اوقیه اما اصل بدیند و در حال کشتاید و در وی است
که در کردن آن اندرین علت مسود مذکور و آن کو کرد دست و ترنج اگر
سرد را بگویند و با سرخ کرد و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
بزرگان دارند با نفع بودی از سر یکی بکشد و به نفعی اندر دهن و به نفعی اندر دهن
و از زرد و خای و با سرخ و بگویند و درم و کشند و در روز یک سیر
و و نوبت اما نوع سیم آنکه در دهنش آتشی باشد و بدان سبب
حرکت اندک را جای تنگ شود و علامت این نوع آنست که کشی
نفس به شمع چای آن عضو بدیند و علامتها و آتشی آن عضو ظاهر بود
و علاج او علاج آن عضو باشد اما نوع چهارم آنکه با دهن بسیار اندک

و اما بپیدا و لغوی سخت شکو باشد چنانکه اگر سنگ و جاد و شیر و فاندان و
 نوع تخمین یاد کرده اند سود دارد و خاصیت کیند اندراب سداب
 اما نوع هفتم آن شکلی غالب شود و بدان سبب نخل شکلی
 فراموش آید و اندر حرکات اینها و فرمان برداری نکند علامت وی آنست
 که اسباب شکلی از پیش افتاده باشد و علامتهای شکلی از شکلی و غیر
 آن ظاهر بود و علاج وی تا هر پای نری آینه است شیر خنجر زنگ
 در حال دو شمشیر باشد و علاج که زیاده کشته در قطعه حجاب یاد
 کرده اند بکار در شستن اما نوع هشتم آنکه سبای بالتهای دم زدن
 رسد از بادی سرد و از خوردن طعام و شرابی و داروی سرد و علامت
 این نوع سبب او باشد و علاج او روغنهای گرم مانند روغن صندل و مویز
 و آنچه از این نوع در علاج نوع تخمین یاد کرده اند بکار در شستن صفت
 طبع حلیله بکشد حلیله شسته و مویز از برون کرده از هر یک پنج سارابا
 آب باوان یک کوزه بریزد و پالانید و سرابا و مقدار حلیله گرم کنند
 و بخورند و اگر کم بدین طریق و حلیله و انجیر شسته و پالانید و انجیر
 و توام آنرا در سرابا و یک کفچه بخورد و سود دارد اما نوع نهم آنکه در

چهارم

چهارم بای گرم نزدیک بجان بدید و علاج این نوع علاج آن بود که اگر
 علاج خاصه باشد بای چهارم و الفقه که کتاب است
 با کاردان انواع **سرفه و جکلی** سرفه حرکت شش است و
 حرکت اندامهای است که با او اندر دم زدن نرکند و باره این حرکت
 حکلی است که طبیعت بدان رنج نرود دفع کند چنانکه مردماغ را
 حرکتی است از جهت دفع رنج سرفه شش را مانند و اسباب
 سرفه است یکی انواع سوء المزاج ساده یا ماده دوم آنکه انواع کامها
 و اگر چه آس نوعی از سوء المزاج یا ماده است وقتی است میان سرد
 و آن است که ماده آس و تخلخل اجزای بخوری پراکنده و جای یافته
 بود و اجزای عضو در کم کشیده و بدین سبب آس را تفرق اتصال
 گویند و در سوء المزاج بر خلاف این باشد سیوم آنکه چیزی می آید یعنی
 نا طبیعی به آلهای دم زدن رسد چون بادی و یا دودی یا بخاری
 و یا طعامی ترش یا غرض خورد شود یا چیزی بجزی دم زدن
 فرو رود و این کسی را آفتد که میان طعام خوردن سخن گوید و طعام
 بجزی فرو باشد شتاب کند و خنجر بکشد و اگر چه حرکت سرفه آینه

نوع سرفه که در کتاب
 مذکور است و در
 سرفه و جکلی

دم زدن است بسیار باشد که این اندامها سلامت باشد و سبب
 مشارکت بختین یا مشارکت یک اندام چون معده و مری و کبد و بزر
 و معالقی هر دو مشارکت بهر نام می رسد و یا بدو آنچه مشارکت دیگر
 اندامها و انواع سوء المزاج و انواع سوء المزاج بدید چنان بود که اگر آن
 یاد کرده شود باید دانست که هرگاه که در قفس شش یاد رکوش
 او سوء المزاج ساده یا سرد و یا گرم بدید یا اجزای شش بود که حرکت
 آنها با حرکت شش آید و قوت طبیعت بر طریق دفع موهوی
 پیش باز آید و از آنست که دم زدن اندر شکست چنانکه دود را کرد و
 پیش باز آید و دفع کند و از دفع او سرفه تولد کند و هرگاه که شش
 آس کیزد یا ماده از سرد و سرد و یا مفردهای دم زدن نیک شود و
 مو که اگر کشیده شود و روی کیند یا بدان سبب تعدی در اجزای
 شش افتد یعنی اجزای او را از هم باز کشیده شود و ملی یا بدو قوت
 طبعی دفع آن بخیزد و آن مو که اگر اندام است باز نکند و سرفه تولد
 کند ماده که از سرد و سردی اگر قفسه را قوت فرو میزند چنانچه چیزی بر
 روی دیواری فرو تیزد و مفردهای دم زدن و کشا و کینا شش بر نشود

زرد و خرد

از زرد و خردن ماده سیم سرفه بود و اگر در میان حلقوم فرو بچکد سرفه
 انکیزد و هرگاه که جگر گرم شود خون که بر آید گرم باشد و قد شش
 که از جگر رفته باشد گرم بجایست بود که بدو رسد و چنان بود که از این
 خون شری و روی بدید و از آبنازی شرب السعال گویند و ممکن
 بود که از آن خون خراجی تولد کند و در آغاز تولد شربتی بی نفت بود
 و گاه که در شش سوء المزاج گرم باشد و خون که از بطن بدو رسد طبعی
 بود لیکن سبب سوء المزاج در وی گرم شود و جایگاه بزرگتر خواهد بود
 و بدان سبب تعدی در اجزای شش افتد و الم آن بافته شود و قوت
 طبیعت دفع آن بختل بختند و سرفه تولد کند اما تولد سرفه که سبب آن
 آس جگر و دیگر اعضا یا شریان بود اگر کشاید جگر یا سبب حجاب
 یا در و وسوی او آس یا بدید معالقی بکشد و کشیده شود و سبب
 چو سبب کشای معالقی و اعضا و اجزای شش و معالقی او کشیده
 شود الم باید مفردهای دم زدن نیز سبب فرو کشید که اگر شک
 شود و قوت طبیعت هم دفع الم او هم دفع رنج است و از اینجمله سرفه
 تولد کند و این سرفه باشد خشک و بالم و در بایده است

سرکی پنجاه درم انگبین صد درم بقوام کردند آب انار شیرین کچور
 و در پاسته کنند و بقوام کردند شکر آب و فلفل کبریت و پخته
 عدد و موزین قتی و اندر پرون کرده است عدد پنج سوسن پوست
 کنده یعنی تراشیده ده درم برسیا و شان چند درم زوفا خشک سه
 درم ابرسا و دو درم بنزین چنانکه رسمت و پالانید و انگبین برینند و
 بقوام کردند این شراب با شکر و و بطرس یا دوا الکسک یا بنجینا دهند
 و سینه او را بر روغن سوسن و روغن زکرس و روغن خری و روغن
 یا سیمین و موم زرد می و الی نصف شترتبی یا فلفل کبریت شراب
 انکوری کنند و است درم فطر اسالیون دو درم پنج سوسن سه
 درم زوفا خشک و برسیا و شان از سرکی سه درم کلک انیا و یک درم
 مویزدانه پرون کرده و درین شراب بچاشنند و پالانید و سر
 اباد و چند درم بافت درم بار و روغن مصطکی بپزند و طعام از سو
 گندم و سوسن آب بود یا عسل و فابند و دوسه و آب و سبب
 حله و بنجور و خرباز بپزند و روغن پسته بار و روغن حبث و خرباز و روغن
 جلغوزه بپزند باب هفتم در کفایه هفتم در کتاب ششم اندر
 باد

یا که کن سرفه کرم با ماه اسباب سرفه نکر از سواد الماع
 کرم با ماه بود بجهت اسباب کرم و نزل است و علامت و
 تشنگی است با غده اند خجور و کانی در سینه و طبع کبریت کبریت
 و گاه باشد کتب ابدیه و تسمای مختلف محالجات نگاه
 باید کرد که ماده رقیق است یا غلیظ اگر رقیق باشد با دوا یا فواید اباد و
 صفت آن در علاج نزل و کرم یا کرم کرده اند و چاشنک کشتاب و در
 کشتاب پستان و عناب تخم و اباد و لعاب اسبجول دادن
 و در میان روغن و روغن که کثیر است ازین یا کرم داده اند و اگر سرفه
 بی حد باشد حب السعال اندرون میدار و صفت حب السعال
 یک درم شکر پسته و کثیر و رب السوسن از سرکی چند درم قیون نیم درم
 و اندر بعضی ششها نیم و انگب اورد و اندر بعضی اسبجول یا بلع
 و اندالی و در بعضی ششها قیون نیست لیکن بر شستن بصباره برگ
 کوک فروم و فاند و اگر کسی را حاجت آید که بصباره برگ کوک را بشویند
 رو اید و اگر تخم خشخاش یا فویردانه پرون کرده بکوبند و بپزند
 سودمند بود و صفت لعوقی از ششها نیم یا سوسن یک درم تخم خشخاش

سید بیت درم و تخم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی و کثیر و وضع
 عینی و مغز تخم خیار و مغز اندالی از سرکی چند درم پنج سوسن مقشع
 درم اسبجول چند درم نیم کوفته کنند و مکر اسبجول را که نشاید کوفت
 البته و تخم خشخاش و پنج سوسن در مقدار و من آب باران بپزند
 یکشنبه روز و اسبجول و تخم خطمی را جدا گانه لعاب یکپزد و شکر بپزند
 و صبح را جدا گانه اندر مقدار است آب باران حل کنند و نگاه دارند و دیگر
 روز تخم کبریت کرده اند بپزند تا آب بپزند بار آید و پوست بپالانید و بپزند
 و پالانید و لعاب کثیر و وضع حل کرده را با دوا یا مویزدانه و بنجور
 افکنند و بقوام کردند صفت شکر آب و فلفل کبریت که درین نوع سرفه نفع
 بود یک درم بنفشه و کثیر و رب السوسن از سرکی یک درم مغز خیار و مغز تخم
 کدوی شیرین و مغز خیار و تخم سبزه که در تخم خشخاش از سرکی ده درم
 آرد با قلی و دو درم پوست خشخاش یک درم نشا پسته یک درم شکر و فلفل
 بعد را بکوبند و لعاب اندالی شیرین بپزند و صفت کرم داده
 غلیظ بود سر ماه و کشتاب یا شراب بنفشه دهند و در کشتاب چای
 درم تخم خطمی و دو درم پنج سوسن و یک مشت با قلی پوست کنده
 اندر نزل

اندر نزل و اگر تخم درم بنفشه پخته و در آب با قلی بپزند با ناله و بیت
 پالانید و نیم کرم بپزند صواب بود و اگر بنفشه شراب زوفا دهند بهتر
 بود و صفت مندرانی که سینه و طبع را نرم کنند که درین نوع سرفه نفع بود یک
 عناب بیت عدد و سوسن پنجاه عدد مویزدانه پرون کرده بپزند
 درم انچه پستی ده عدد اصل السوسن مقشع ده درم کلک جوگیت تخم
 خشخاش سید بیت درم تخم خطمی و کثیر و اندالی از سرکی چند درم نیم
 درم من آب پخته بپزند یا با دوا یا پالانید و سر ماه مقدار چهل درم کرم
 کنند و چند درم بنفشه پخته و در وی بکند از روغن بنفشه و روغن بادام
 بروی نهند و بپزند صفت مندرانی که سینه را نرم کند و طبع را نیز نرم
 کنند یک درم عناب بیت و اندر پستان سسی عدد مویزدانه پرون کرده
 ده درم بنفشه خشک چهار درم اصل السوسن مقشع چند درم انچه پستی ده درم
 سر ماه و در کین و نیم آب پخته تا آب نیم بپزد و پالانید این بخار داده و شربت
 بود و بر شستن صفت درم و در قیوس خیار چیده ده درم ترکبین برینند
 شربت بنفشه که کحل و غده نزل کرم را و آب را سود دارد و طبع را نرم
 کنند یک درم بنفشه ترغین و دو درم کبریت کرم که در بنفشه اندران آب نهند و

انگشت هفتم از انگشت ششم اندک در گزند سرفه که
سبب آن آماس و ریشش بود سبب آماسش
 سرفه است یکی از کله اسرفه و دایه سرفه یا کرم دوم اندک ذات الحلب
 و ذات الریه که در چنانکه در چنانکه پیش یاد کرده اند سیم است
 خونی است اندر ریه و فرونی غذا که به میرسد و او را نیت کند و آید و
 بدان سبب فرونی اندروی نماید و آماس کند و ماده خون بود یا بلغم یا سو
 لیکن اندر بیشتر حالات خون بود و بلغم و سودا را باریات و صفه خون بود
 از بهر که صفه تر و کثیف باشد و کثرتش متخلخل است و نازک
 و ماده غلیظ صفه اندروی نماید و آماس کند لیکن زود ریش
 کرد و اندازگی را بطرف اند خون از کله بر آمدن که در علامات
 اما علامت های آماس خونی تب لازم است و گرانی پسینه و تحریک
 دم زدن و سرفه خسار و عطشی و تر یغنی نفس و سبب سرخ شدن
 خسار آنست که پوسته بخارهای بسیار زدن بری آید از بهر که کثرت
 خسار کثرتی است فاضل و سرفه اندروی بدیدار بهر که صام و کشاله
 بخار بسیار پذیرد و دیگر اجزای روی سرخ کند و از بهر که دیگر اجزای
 از ریش

از کثرت بر ریهات و علامت آماس بلغمی آنست که خسار و سخت
 سرخ نشود و تب نباشد و اگر باشد تبی نرم همچون تبهای بلغمی بود و تب
 از دهان بسیار آید و اندک سینه گزنی بود و بی سرفه و دم زدن اند
 بیشتر و قضا با خرو و باشد و خسار بود و اگر آماس شود و فی بود
 علامت وی آنست که شکلی نفس آنکه آنکه بیدار اندر ریهات دراز و
 سرفه بیشتر خشک بود و علاج این سرفه اندر علاج ذات الحلب و
 و ذات الریه و شویه یاد کرده اند و از بهر که جای علاج آماس بخار
باب چهارم از کفایت هفتم از انگشت ششم اندک در گزند
سرفه که سبب آن نثرات السعال است سبب نثرات السعال
 اند باب چهارم یاد کرده و علامت وی آنست که نفس خرو و
 علت سرخ بود و دلیل کرم و شتر تبهای کرم سرخ میزد و از بهر که خشک
 و از شتر تبهای خشک راحت یابد و علاج این نوع فصدات و جملات
 و اسهال صفرا و نثرهای نرم داون چنانکه اندر معالجات نثرات طلق
 پیش این یاد کرده اند باید یاد کرد که هفتم از انگشت ششم
 اندک در گزند خون که سرفه را بر آید و کثرت خون از کله از خرو

و در این سرفه که سبب آن نثرات السعال است
 و در این سرفه که سبب آن نثرات السعال است
 و در این سرفه که سبب آن نثرات السعال است

و علقوم و قشر شش و رگهای او و رگهای سینه باشد از روی و
 محله و جگر بود و اسباب آن هفت نوع است یکی آنکه جراحتی باشد
 از زخمی و افتادنی و مانند آن دوم سرفه و تب بانی کردن بالخالج
 سیم خشم و خجرت چنانکه در کله اندک از سرفه خونی و سرفه خونی
 خشم کرد و خجرت کرد و چهارم دارویی یا فاضلی تیر خوردن خیم بریان
 بی سرفه خشم و خجرت بود و از بهر که او خجرت منغم اندر گوی کرم مقام
 کردن و اسباب و اصل آن دو نوع است یکی کسیتن و کشاده شدن
 و طریقتن یکی از قوی که بدو زدن یا زدن خونی که اندر میان یک باشد
 دوم آنکه اندر ریه کوشش و جگر ریش بود یا آماس خونی باشد و چون
 تر پیدان کرد و اسباب و اصلی را اسباب سابقه اندر ریش افتاده و آن هفت
 نوع است یکی پری رگها و اندامها و این کسانی را اندک طعنه های قوی خور
 و زیاضت کمتر کنند و ممکن است که اندامی از کسی جدا کنند چون دست و پا
 و جگر است پس تر شود و نصیب آن اندام از خون که غذای او کوششی درین
 بماند و اندامی از قوی بدیدار و کله پر شود و دم باز ایستادن خونی که
 استغراق آن عادت کرده باشد چون حیض و چون بواسیر و غیر آن

سیم تر می ماده تابدان سبب رگها را سینه و پیر و تر اند چهارم یاد
 کرد و اندون تو کند و رگها را بطرفه خیم سدی و خشکی را تهای دم زدن
 غالب شود و بدان سبب اندر حرکت اسباب طریقتن و خشم
 غالب شود و کله بایان پست کرده و آغشته شود و چون تر پیدان کثیر
 و خشمیش فرو دایه خیم آنکه حرارتها پیوسته بدو میرسد چون حرارت
 آفتاب و کله بایان و مانند آن علامات خونی که از خرو و
 حلق و طلاء و بزرگ خواب بوده و بی سرفه خونی بر آید و آنچه از قصه
 شش بود و سرفه خونی اندک بر آید و آنچه بر آید و کفک و بادد بود و
 آنچه از کثرت شش بود و سرفه بر آید و کفک و بادد بود و
 در اندک از بهر که سرفه صاحب بر آید و سرفه زری باز ایستد و باز ایستد
 کیده و رنگ آن سیدی که از بهر چون رنگ شش و آنچه از سینه بر آید و
 شش خونی اندک و سیاه و غلیظ باشد همچون خون فربه سیدی و در
 راه و اگر کفک خالی نباشد و سرفه صاحب بر آید و بادد و سینه باشد و کله
 سرفه سرفه زیاد کرد و آنچه از کله و شش بر آید و کثرت و قوام تر
 و سیاه و خونی مانده و کفک کثرت باشد اما آنچه سبب آن کسیتن یا کشافتن

رک بود و خواب بسیار باشد و اگر سبب آن تیزی خون بود که کسی را بیند
و بخورد یا تب باشد و اسباب برشش خون از پیش رخسار بود و اگر سبب آن
شش از پیش کرده یا رم آید یا پوست پاری یا باخته از خلقای قصبه
که اند شش بر آنکه است یا با کشت پاره یا بر آید از کشت شش و
اگر پیش نگردد باشد اندک اندک آغاز کند پس بکجا بکشد و خون بسیار
و دیگر برای و اگر سبب آن استلای خونی بود و خواب و بسیار و
بیزد باشد و از بر آمدن آن راحت و سبکی باید و آنجا را ماس خون
بر آید سخت اندک بود و علامتهای ذات الریه ظاهر باشد و آنجا را زاندا
و بکر باشد چون معده و بکرم و سبزی بر آید بی سرفه و آنجا سبب آن و شش
و بوج بود با تخم و ماسه صعب باشد و خون رقیق و رنگین بود و اسباب
سرفه و چارهای دیگر هیچ نباشد و باید دانست که خون چون از سینه بر آید
آن خطرناکی ندارد که از شش بر آید اگر چسب یا باشد که الموضع که خون از
وی می بر آید ریش گردد و نامور نشود و هر یک چند باز آید و باز بکشد
کیرد و آنجا از شش و از ماس خونی بر آید بدان خطری نبود که از خون بر آید
و سبب را یکی آنکه ماده خونی نباشد و دوم آنکه بر آید و اندر وی مانده نشود و

نکته

و اگر آنکه بزرگ و مدتی از خون بر باشد لطیف اند و فحش و فوفی می
کوشد تا بدین طریق که در دیگر و ماسه تر باشد دفع کند و باز از رک تر است
کیرد یا رک را بشکافد یا بوجی دیگر دفع کند چنانکه چون حیض و چون بوی
و مانند آن و هرگاه که رکما قوی باشد و خون بدین وجه دفع نشود و مثلا
بر حال خفش باشد و فضاخه خون بیخوب و دل اندر آید و جایگاه دم در
کیرد و معاجا بکشد و هر که از شش خون بر آید نیم آن باشد که ریش کرد
و اگر کسی را خون بر آید و باز آید و باز آید پس مدتی بر آمدن کیرد و نشان
آن باشد که ریش کشت و این بارد و دم از ریش بر می آید و خون کثرت
شش بر آید از دو روی خطرناک باشد یکی آنکه اگر او را بود و خطرناک
بود و دم آنکه از ریش کرد و هم با خطر بود و بسیار بود که چاری از خون
از کلو بر آید و ماس جکو ماس سپر بدان زایل شود و آنرا که با تب
خون از کلو بر آید خون مینی باشد که کام بحقی فرو رفته باشد و اندر آن خطر
نباشد **معالجات** طریق باز داشتن خون از کلو بر آمدن چنانچه
نوعت اول رک زدن اگر مانعی نباشد و ماده را بریزد و نشیند
سیوم مزاج غصه را با اعتدال باز داشتن چهارم داروی باز آید و زنده

و غوره و اندر آنک و ترشی ترنج و بک حاض باید یا بچه برده و
بخند و اگر تب نباشد و اگر تب باشد مغز یا دم و مسکه و سرکه و شربت
ربوای و کل از منی و دهن و اندر آنکه حرارت پس قوی نباشد نیز فلک
نار کرده و شیر تازه و جوشانیده و بخند و ده غلظت از دوع کا و پزند چنانچه
و حبس و کازکا و پس پوست کنده و کسل سازند بر زده حایه نمیشد
و کوشد و راج و تنه و بک و مانند آن مطابق بود و تدبیر از آن
خون و داروهای باز آید و دادن چنانکه باید که نگاهداند تا خون از
کدام اندام می آید و اسباب و علامات آن باز جویند اگر از شش بر
می آید بخند و بجاهای کلی که آید کرده آمد مشغول باشند از رک زدن و
ماده از بالا فرو کشیدن و مزاج را با اعتدال باز آید و در آن طریق که
آید و اگر طبع خشک باشد سبلی نرم و چندانچه نرم است صفت مسهل بکشد
نیمه خشک و ده دم آوی سیاه و عناب از هر یکی سبی عدد و سبب
نخاع عدد و خیار خیسر باز زده دم هم بنیزد چنانکه بسمت و بعد از آن
در وی که از زنده نیالاند و بنده صفت حقیقت بکشد و بنده صفت بکشد
و بنفشه و عناب و بک و کسکه جو و بنیزد چنانکه بسمت و نیالاند چهار دم

تا خون باز آید و حرارت سبب نشود و اما رک زدن آنرا که مانعی نباشد
از خون از سینه و شش بر آید رک با سلیق باید زد و اگر کام و طازه
بر آید رک قبض باید زد و اگر از معده و کلو بر آید رک لکل باید زد و اگر از
علت بسیار افتد باید که هرگاه که در تن خود گرانی و پری سینه باشد
و رک زدن خاصه کسی را که سینه او تنگ باشد و اولی آن باشد که سخت
رک صاف زدن تا در ریه بالا فرو کشد پس با سلیق تا ماده که در سینه شش
بود کمر شود و ماس بکشد و خون را بتفازریق سپرون کند تا قوت ساقط
نشود و تدبیر اگر در اندام ماده و از سوی بالا بریزد و در آوردن بدین
و مالیدن اطراف سینه و شش بر ساق قبض نهادن و رک صاف زدن و ناقص
زدن و حقه کردن و تدبیر با اعتدال باز آید و در مزاج غصه و کوشد که
از حرکت با و کارهای سخت و از سخن گفتن بسیار و از آواز دادن بنده
و از ختم و خمرت و شرب خوردن و نگاه کردن خبرهای سرخ و از
مباشرت بر سر نیز کند و از طعامهای تیز و کاشانیده و باشد چون
کیرد و کرفس و شراب و کنجیه و پیپر کمن و خرم و انگبین و از جمله
شیرینیا و آن را بکسین حرارت کشدن آید طعام از ساق و

و اگر آسپا و خاک کند رو کلان و برک مورد و خرمای قسیب و اطراف
 درخت باشد برین بنشیند و صفت این ضايع هم درین باب یاد کرده
 اند و اگر کربس برآمدن خون طریقین رکی باشد بپس هر کتی سخت
 و جستن از جای بجای و اینک زدن و زخمی برین بدن یا سینه برین
 افتادن سخت علاجهای کلی باید کرده و در روی قاضی چون کلی
 و غیر آن باب یاران و شراب مورد یا آب آبی دهند صفت حکایت
 قاضی بگوید که با کل محتوم از هر کی سودم کل ارینی دودرم
 شب یانی و زعفران از هر کی یکدرم و نیم شبست دودرم این دار
 با دانه شکافه بوقت خواب بپزند و برک خرقه فاییدن و فاییدن
 از نافع بود و بل آب آب یاران دهند صغ علی و کل ارینی را بکنند
 و از حرکت و سخن گفتن باز دارند و قهاری که پیشتر یاد کرده اند بر سینه
 مینهند و اگر کربس برآمدن خون بر کندن رکی باشد و از بادی غلیظ که
 در اندرون رکما بود نخت ماده از بالا فرود باید آورده بمایند و
 بپن اطراف پس دار و پار که یاد پار بکنند و ترکیکی را برتر کنی
 باید اوجن فلوینا و حمرنا و غیرینا و ترکاک برک ناز فارسیده و

دارد

و دار و پار که در علاج شکافه شدن رکی سبب مای با و لکه بپزند
 و یاد کرده اند در علاج این نوع بکار آید و اگر کربس برآمدن خون کثرت
 رکما بود سبب رطوبتها سنگ که بر لافرو و آید یا از جای دیگر سینه و شش
 آید و رکما را عس و نرم و کثرت بدان سبب سرکه با هر قوت که بد و رسد
 کشاده شود و پس از آنکه ماده از بالا فرود آورده باشد بمایند اطراف
 و غیر آن و دار و پار قاضی که طبت پار که گرم گرداند و مخرج عضو رکم
 کند بکار باید داشت چون خنجر و خنجر و مصلی و زرد بریان کرده بود
 جلی و زعفران و چند پسته و قاضی تا قوت داره باز و بوضع
 رسانند و تریاقی شرویطوس و سحرینا و فلوینا یا زسی و رومی اندک
 آنک می باید اوجن تا برینا اختک کند و مخرج را بکند و خون باز
 دارد و دشواری این نوع از خود و عکس شایخ زبیر بریان کرده
 و اتفاقا و عصاره طلیه التیس و چند پسته و قاضی بکار باید داشت
 و طعام از گوشت گاو و تار و روج و کجک بریان کرده و مانند
 آن باید داد و اگر کربس برآمدن خون کثرت شش بود و خون زوی
 می تراند نخت رک باید زد و ماده از بالا فرود آورده و قهاری و مصل

طین شاموس طلق است و شنج الریس میگوید عصاره طلق صفت و بپزند
 ایل یونان طین شاموس را نمیت که زرقه ان کوکب الارض است
 و بیشتر ایل از کوکب خاصه ایل صفت کوکب الارض طلق را ششاند
 و همچنین خون بر عارضش آید که عصاره و سدر و چند سر و زخم و قیه
 خون آمدن باز دارد و حب آلاس و دودرم و عصاره لسان المملی باز
 عصاره کل تر و تخم لسان المملی همچنین سودمند بود و آبی بریان کرده
 نافع و پند باید که گوش اندر مایه جوانی و دیگر چون آه و بزر خالدر
 کلاب یا د عصاره یا د روج یا عصاره کل یا د سرب قاضی و زرد
 خایه فرغ نمیشد نافع و اگر کل محتوم بدست نیاید طین شاموس
 با آنکی سرکه ناخت و شش شش مایه خون برآمدن کهن را باز دارد
 و تخم کدای خطی و حب آلاس را ساقط است و دودرم کو فیه و عصاره
 عصا الراعی سود دارد و عصاره کدای شامی یک اوقیه یا نیم
 اوقیه که نافع است و سنج سودمند و زرد قاضی همچنین و قطره
 سم خنجر المازد دارد و هم سینه را که گرداند و اگر خنده و حلت رتب
 آید یا آب دهند و اگر نیاید با نمید قاضی و ایل شلاب کسی را کین

داون و سنج از روی قاضی باشد و از زهر که در روی قاضی
 کاس را بشنارد و انقضا که کند لیکن ماده بیاید و پخته شش یا کاپ
 کرد چنانکه در علاج ذات الریه یاد کرده شود و اگر کربس آمدن خون
 باشد که بر کبر که نخت علاجهای باید کرده و این سفوف می باید
 بکیند و بزود صفتی ده دودرم از مصل چند دودرم شربتی دودرم
 و نیم طلق از باب علاج بکار بایدست و لافرو و قاضی که در سینه
 انوع خون برآمدن سود دارد و نافع ترین هر شاد و پنج مصل است که شاد
 در عصاره عصاره الراعی یا عصاره برک خرقه یا عصاره یا روج یا عصاره
 لسان المملی و برک خرقه فاییدن و خوردن سخت نافع بود و بسیار بود که
 خون را باز دارد و آب خیار یا یکی ازین عصاره نافع است خاصه اگر دار
 قاضی با وی باشد سر وی کو زن سوخته با دار و مای قاضی آمیخته
 عظیم بامفعت و در آب نفع نیز متعقی بزرگست و در خنجر که تباری
 آنرا تباری عرب گویند و یا سی بنده تیره این یکدرم نافع است
 کثیر مقدار دودرم آب سرد با دانه شکافه و سدر و طین شاموس
 سرد و نافع بود استوار و صغ فرج و کلاب خوش آوزده است که

لبن

علت افتد بخورم قطره خون غلیظ بنزد آب آن دهند و اگر در دم مضای
لسان الحلق و در دم عصاره برگ خرفه و شاخهای درخت کل ایچ
تر و ناک باشد یک او قوی بکوبند و بنفشه رندی الک را بپنج کاس آبل
و بعد را پیاز نوکل مخموم در وی حل کنند و بپزند و آب مجنون این و
اگر کتاب کرد با شند نافع بود و اگر ترسند که خون در شش افتد و اگر که
خون بدید آید سرکه منجمد با آب بپزند و اگر سرخوخت بود و اگر چه
انچه بسوزند و خاکستر آن را بآب کنند و آن آب را با شند بپزند خون
فسده را پاک کنند و سحره اصل درین باب نافع بود و طایع خون فسد
در بای نفوذ یابد کرد **باب در علاج کتک و هضم**
از کتک شتمند و دیگر مایه کردن ذات الریه و
معالجات آن ذات الریه آماش شش را گویند و اسباب
آن سه نوع است اول کتک که گرم باشد و سرکه که از مایه بدو فرو آید
و این نوع بیشتر باشد دوم خنک باشد و مایه آن شش فرو آید
و آنجا باشد و آماش کند سرکه که ذات الریه و ذات الطیف کرد
و سبب آنست که شش را هم حرکت و متخلخل و نازک و بدین سبب
ماده را

ماده را قاطبت و بیاید و آنست که ذات الریه علت است عسر تر از
کتک ماده علت بخت نشسته و شش قوی پاک کند و بهترین بدین باشد
عضوی ناکرت و دو منفعت بر یک از وی حاصل است و قوام نازک
بدان و منفعت بپوست است حرکت انبساط نیم سوزی نازک بود
میکنند و از این جهت شش معطل میگرداند و بل میرساند و اثرات غیرتی
به آن افزوده خشمه و دل را نیم نازک و دقت می یابد و حرکت انقباضی
را که بدل در آمده باشد و از حرارت دل سوخته و دما که شده و کل بیرون
میکنند تا دل آسایش از آن نمی یابد چنانکه در شریح شریان و ریدی یابد
که و از این جهت دو منفعت بر یک که از حرکات او حاصل میشود و خونی که از آن
او تپانده بود و خنک در دل بخت شود و بجا می چکلی نازک است که ماده باشد تا
بدو رسد تا موت پزاید آن بر وی سکت آید تا درین دو منفعت شود
و خللی بقدر شش عضو می یابد که غذای او در دل و دیگر اندامها بخت شود تا او
را موت بختن غذای خویش نباشد بد ماده علت را که در وی افتد بخت یابد
تواند پزاید و بد شجاری از خود و قوی نازک و ماده ذات الریه و در شش
و قیام لغت یا خون از بهر آنکه گوشت او نازک است و متخلخل است ماده فضا

در وی باز نماند و گاه باشد که ذات الریه از قبیل حمه افتد و علت علل
که در دانه باز نماند پس گرم بود و بدل نزدیک بود و از ترشهای خنک
منفعت نیابد از بهر آنکه سر عضوی از ترش قوی می ماند و ضعیفی میرسد
و شربت از سر عضوی حرارت می پذیرد و از سر ماده که در اعضا بود جزو
با وی است و میشود و چون شش رسد خنکی چندان نماند باشد که با
حرارت حمه برابر می کند و خنکی ضایع تر از آن برابر می شود که از بهر
آنکه قوت ضایع های خنک که زنده نباشد و استخوانهای سینه و غشای و عضلهها
از اجاب باشد و گاه باشد که ماده ذات الریه متخلخل و ضعیف و گاه باشد
که گرم کرد و در یک گاه باشد که عصاره سپید و خنک باشد و گاه باشد که تیره
باشد خون در وی سر ب و گاه باشد که صلب کرد و گاه باشد که خرا
کرد و گاه باشد که بجا و غشای آن فرو آید و ذات الطیف کرد
این تا در وقت و گاه باشد که در ساعد و بازوی خداوند علت از جانب
اشی با بر کتک شش ضعیف بدید آید و گاه باشد که ماده بجا بصل می کند
حقان و غشی آورد و گاه باشد که بجانب دفاع می کند و این نیز نادر بود
و گاه باشد که خداوند ذات الریه ترشهای آنجا که در شش بدید و حال

او چون حال مستقیم شود و منفعت رطافت در ذات الریه کم از آن باشد
که در ذات الطیف از بهر آنکه ماده این علت مخالف ماده آن است و طریق
جذب از شش دور تر از است که از اجاب **علامات کلی**
انواع ذات الریه را ده چیز است اول آنکه این علت بی لازم از بهر کتک
و احتیای تب نبود لیکن این تب در اول علت ضعیف بود و نوبتهای
آن مختلف پس میزد و تیره میشود و با نازد فرو و آن آماش حرارت ماده و اگر
ماده بغلی قوی بود تب نرم و آمتد باشد چون تب بغلی گاه بود که تب
بود و سبب آن باشد و غلب بود و تب ظاهر نشود و رخ آن بدید ناید و بهر جا
که باشد طراف سرد میشود و دم که نفس تنگ باشد سرکه کم در سینه
کراتی و قندی بود و با نازدگی و بختی ماده چهارم آنکه این کراتی در وی نازد
تقریباً با ششهای سینه و میان سرد و کثیف بیرون میدهند و کتک که از بهر
در زیر کتف یا در قوه و یا در پستان یا در سینه جای و گاه باشد که این سینه
پوسته بود و گاه باشد که با سر قوی بدید ششتم آنکه خداوند این علت تقیای
تواند دقت و از حقش برین شش پنج یا نه غشای که غشای سینه و از بهر
باشد غلیظ و رنج چون کابا خرسد زبان سیاه کرد و ششم آنکه در شش

روی او قندی و تنخی ظاهر شود و رخسار او سرخ گردد و خاصه در وقت
تب و حرکتی چشم او متورم گردد و اگر حرکتهای عادی بود و گرمائی چشم
در بیشتر وقتها قلی نماید این همه سبب بسیاری بخار باشد که باید که آنکه در
پنجه و قنایه در وقت تب چون خواب آلودی باشد هم سبب بسیار بخار
و هم آنکه بغض مرغی و نرم باشد از هر آس و عضو ی نرم است و ماده های
رطوبت و انقباض عظیم بود از هر آنکه حاجت بسیار باشد سبب تب و آنکه
نرم و آنرا که قوت قوی باشد حاجت بسیار بود و بعضی کفایت بود و اگر
شعبه تر باشد که در حال هم زدن هم تقیاس حال نفس بود و در وقت
الریه که از نفس جدا باشد با تنگی نفس بود و لیکن گاهی کمتر باشد و حرقت
از اندرون سینه سخت عظیم بود و اگر حرقت الریه صلب گردد و تنگی نفس
زیادت شود و سرد و خشک متواتر باشد و حرارت کمتر باشد و گاه باشد
که حرقت الریه صلب است و تنگی نفس و الا قنایه از جالبوس حکایت
میکنند که او دیده است که بر نفس سنگ بر آمده است همچون زردار که گویند
و آنکه ریوی که در من دیدم که تنگی بر آمده مانند سنگها که از منتهای پهن
و بعد از آنکه این سنگ بر آمده سر و ساکن شد و بولس میگوید من دیدم که سنگها
خرد شود

شعله خرد و درشت همچون خشک بر آمده بعد چهار یا پنج روزن میگردند
سرد قیله و پس از آن سرد تر شود و ذات الریه صلب
بازگشت و چهار روزن پاک شود و اگر ماده رطوبتی باشد در قیله تنگی
شود و آب در آن بسیار آید و آنچه پس از این تنگی بود و رخسار سرخ نشود
و در سینه حرارت نباشد و گاه باشد که در شش رطوبتی آنرا که آید و حال
خداوند علت همچون حال خداوند است باقی باشد و تب است و نفس تنگی
باشد و اگر آس و حرارت در قیله شش باشد و در میان پشت صرا
یابد و دردی است و تنگی ضعیف گیرد و اندام او خارش کند و او از تنگی بدو
که آس تیرش کرد و بوی دهن بگردد و بوی ماهی دهد و پس از تنگی آنکه
برایده گاه باشد که بر شش نیز ظاهر شود و علامت وی آنست که نفس سرخ باشد
با متورم شدن گری گند و اندرون سینه رخی و حرقت عظیم بود و اگر
ماده ذات الریه بخلل دفع شد علامت وی آنست که سینه و آنکه رطوبتی خفیه
برایده با سانی و بهتری دید می آید تا بتدریج پاک شود و اگر در من خواهر که علامت
وی آنست که تب لازم بود و در معالیه شش درد و قند و بدید و اگر تنگی
قوی باشد و زرد و نچینه شود و ریم هموار بر آید با ذات الریه خفیه گردد و زرد

سنگها دیده و تنگی پاک شود و اگر قوت ضعیف باشد و نچینه نشود و غرض
پذیرد و امید خلاص نبود و آب دهن تیرین شود نشان آن باشد که ریم
کرد و نچینه شد و اگر مدت چهار روز نچینه نشود چاره در آن کرد و چون دراز
شد پشت پای آس کند از هر آنکه قوت غاذیه ضعیف باشد و اگر ریم بوق
بول بیرون آید امید خلاص بود و اگر ریمت بسبب پاک کرد و تا آنکه از تنگی
روی برود و شب در تب بود و پس از تنگی نشان گرم باشد و علامتها
سل که در موضع خویش پاک کرده اند ظاهر شود و اگر ذات الریه ذات الیوب
کرد و تنگی نچینه نشود و بلوغ خفیه کرد و تفریط میگوید که خداوند ذات الیوب
را از ریم پستانهای و حوالی آن خراجه بر آید و ماصور کرد و از ذات الریه
خلاص یابد و اگر بر ساق پای خراجه بر آید همچون علامت سلامت باشد
معالجات اگر آس خونی بود و علامتها آن ظاهر باشد نخست
نفس پاک کرد و قاعل کردن ماده و در کلام جانب است از آن پای که بر
انجانب بود که صاف باید زد و این چنان باشد که ماده در جانب
راست باشد از پای راست نشود و اگر از جانب چپ بود از جانب چپ
زنند و بطریق شافقی آنکه ماده در کلام جانب قیله شش که در پس آنکه

یک صاف زد و باشد با سلیق باید زد از جانب مخالف و اگر ضعیف بود
که کل و قیال نیز باید زد و خون به انداز قوت بیرون کردن چنانکه
سر سر و زردی دیگر زنند و با خراش با سلیق از جانب فوق زنند و گاه
باشد که پس از آنکه معلوم گشت که ماده کمتر حاجت آمد بر آنکه بر سینه
کند تا باقی ماده کمتر شود و بجانب ظاهر آید و جالبوس میگوید که اگر تنگی
که هم باشد از سینه و دهن خدا پاک کرد و رک باید زد از هر آنکه در کلام
بی خطرست و مسهل دادن با خطر نزدیک از هر آنکه باشد که مسهل ماده
را بچنانکه اسهال نکند و باشد که اگر اسهال کند او را قند و بهر که دارد
و قند در شش و در معالیه او باشد و حس درد کم و یک چیز کردن باید
رک زدن سود دارد و مکرر دارد و در سینه باید که از آنرا اسف کونید
داروی مسهل باید داد و اگر طبیب ضلعت چنان بیند که هم رک زنند و
هم دارو خورد اعتماد بر شایده باید کرد و شربت پاک ماده را خفیه کند چون
دیاقودا و شربت پاک کرد و وی قیله باشد چون آب شش نشاید داده
سر و کلام ذات الریه که از نفس جدا بود و لیکن شربت های زرد باید
داد چون مال العسل و جالب و شکاب و در همه انواع ذات الریه ذات الصد

و ذات الحلب جدا باید کرد تا سینه از طبیعت پاک گردد و اگر کسی
تب بیشتر تبهای خشک حاجت اقدس تبهای خشک هم زداند و تر
فرایند باید و چون آب خیار و آب خربزه پندی و آب گندوم گندین
که پس ترش نباشد سخت نافست هم سینه از باد و هر هر رت
و خشکی نباشد و سنگین ترش ماه را لطیف کند و بپایند لیکن اگر قوت
قوی نباشد پاک نکرد از سبب که ماده را که بپایند بر شو نداشت و اگر
قوت قوی باشد سینه را پاک کند لیکن احتیاط است که سنگین ترش
ندید تا سرفه مقصود حاصل آید و اگر سنگین ترش احتیاط اقدس اولی
است که آب خیار هم پامیزند و اندک اندک دیند و اما اصل و جلاب
زدانده و تر و زانده اند که شکاب قوت رایاری دهنده و اما اصل
زدانده ترین شربتی است لیکن اگر ذات الریه هنوز خام باشد یاد
احتیاطی دیگر آگاهی بود و اما اصل را با آب بسیار یا آب تخم خجاک آب
بروی عکیر و درین حال جلاب غمروج و شکاب رقیق موافق
تر بود و نیسیرین زدانده است خاصه سینه بپایند لیکن در علت ذات الریه
و ذات الحلب تا ماده بپخت نشود نباید زد و اگر زانده اند که هم شود

و خشکی تر

و خشکی خیزد و بداند که آن شغل بایست و سنگین غمروج
و آب خربزه پندی و اما این دادن و کسی که در جگر و سینه
و برانید باید و او نیسیرین و شیرین قوت رایاری دهد و باقی ماده
لطیف کند و جدا باید کرد تا معده و اما را قوتی نذر تا سینه و حوالی آن
مزاجت کند و اگر طبع با دانه عادت اجابت نکند تا بپزد آن کند که طبع
ترم شود و داری سبیل و حصاران نوع سازند که در علاج بر آن
خون از کله یاد کرده اند صفت شش را که طبع را نرم کند که نفوس
خیار خیزد و مویرانه بزود کرده از مکی سبب شده و چهار یک از آب
پزند تا بنشیند و باز آید و با لایند که آب شکاب با وی پامیزند
اگر قوت قوی باشد این جایگزین است کند و اگر خفیف بود شربت باید
کند معده و اما تا نکهت نکند که سینه دارد از سبب که با وی و نجای عقل دین
علت زبان دارد و ضایع و طایع از پزند از دهنم و روغن بنفشه سازند
پس پرمخ و لعاب خطمی در او زانده و پند بپزد و پنج خطمی و پنج سوسن
و خربزه و خجاری بوستانی در او زانده و پند تا چون غلیظه شود و اگر ماده
خام تر شود و ضایع و اگر کرب پخت و برگ با دیان بپزد و کوفه سازند و نجای

پزند صواب باشد چون کامر کشاده شود صوابی از باقی و کزین
و از خود و چند روس سازند با کمین دهنده و اما اصل دینق قوت
بود و سینه را پاک کند و لوق کرب مغزیند و اندر وی بخور و شربت
زدانده است بغایت و لوق استیل یا شیر خرافع است و گاه باشد
که با این لوق چیزی که حس را کند کرد و اندکی آگاه کند یا که سینه چون
بوست خشک است و تخم نیک تا سرفه باز آید و اگر دهنم درین سینه
کرد و لعاب اسفول رقیق با جلاب جرجر ع میزند و آب نیم
گرم بر سینه و سینه میزند تا دهنم زود با عدال باز آید و اگر دردی باشد
ساکن شود و سرگاه کامر را کم کند و ده خواست شکلی دهنم زود
و کزانی سینه و در زیادت کرده و سبب که سرفه کرد و آن روز که گشته شود
نیک بخورند و در آن چند روز که این علامتها پیدا شد یا که پاک باشد
و ترتیب علاجها که یاد کرده ایم بجای آورده طبعت بخورنی پزند
یاری باید داد و ضایع و برگ با دیان ساختن و بر نهادن و
آرچو و انچه خشک در شربت شیرین سپید بپزد تا چون عسیده شود
و بر نهادن و اگر قوتی باید سبب که سرفه کرد و درین ضایع زیادت

که ماده بسیار بود و ضایع پای خشک زبان دارد که تر و خشک باقی است
اما اگر ماده ذات الریه یا جنس حمزه بود که سینه تر و اگر جنس قوت
بود خشک او تر یا که که سینه تر از آنکه سینه و خشک از آن زیادت
کند عظیم کند و کمی تر آب گرم و روغن باره قن با بنفشه گرم و نمنا
کا و یا از لاتی که از من و غیر آن کند و کمی خشک از آن گرم کرده باشد
یا سوسن یا نمک و آنچه از این نوع بکار دارند جدا باید کرد تا بخار از
روی بخار باز دارند تا ماده و ضیق الغصه نهد و آنچه که خشکی عکیر کند
و ماده طبعت سخت غلیظه و ضربه بود و اگر بخار ضایع و کمی تر از ریه
شش رسد سود دارد و ضایع و خردل بطا سرفه سینه بجای حمایت
ایستد و اما کامر خام باشد که شکاب و کندم با سنجاق و خجاری
بوستانی و سوسن و باقی و ما شش معتبر باید و او اگر حرارت
قوی باشد شش موافق است و چند روسی چیزی معتدل است و چند
پارسی کند که گوشت و اگر دهنم در شستی باشد غلاب و سبب است
و پنج سوسن و پنج خطمی و مغز تخم خیار و صمغ و کشه و اندکی و کله آب
و شکاب می پزند و اگر این اطفال را پزند و با لایند و شکری پزند و شکاب

پزند و

کنند مقدار حاجت و این قوت باید که آن روز پندارند
که آناس خواجسته را بنده بران بپوشد که آناس پدوست
ما الصل دهند و اگر حارقی باشد ما الصل یا کشاب یا نموج دهند
اگر حارقت قوی نباشد شراب زوفا دهند روی زوفا و حاشا
فراسیون و انجیوچ سوس و الکنین بخت و اگر این خلط در کشاب
پزند صواب بود و خرد در وقت دادن در کشاب یا در شراب
زوفا بخت صواب بود و مفت قرصی بزنند و نم خطی و نم خیار
و نم خربزه و نم خیار و سانی و نم که در رب السوس و قضا و آخر
و اکلی المکلب و نم کثیر از هر یک بپزند بلعاب نم کثان بپزند
اقرص کنند و در شراب انجیر دهند و اگر آن روز که اندک آناس
بخت شد مشرو دیطس یا تریاق دهند تا قوت غریزی نخاهد در
صواب بود لیکن ذات الریه کرم و تب کرم را نشاید و خاصه
که چهار لاغری باشد و صواب و لوق آن بزنند و دست صفت
لوق حب الصنوبر که یک پند جلوزره و رب السوس و نم خطی
یک کرده از هر یکی سدرم جلد بشو و نم کثان بریان کرده و پیا
و مغزله

و مغزله ام شیرین سید کرده و مغزله اند از هر یکی پنجم شکر و پیا
دورم خرمایست عدد الکنین نموج روشن کاویج استر خرمایست
کاویج و الکنین بپزند و با پزند تا نرم شود و داروهای کوفته بدان
بپزند و در بعضی نسخها نیست درم زوفا زیاده است کرده اند و دیگر
جها و لوقها که در سرفه باده کرده اند و در و با بدین نیز باده کرده می آید
می باید و اد انجی پندیده تر بود در وقت حاجت کار داشتن و
تدبیرشان ذات الریه که تمام نموج باشد نیست کثانی و در کثانی
و در آن فرآن داشتن تاده و بکافور شود و چهار بر کرسی نشاند
و کتفهای او نگاه داشتن و کرسی را سمت چپ بایستادن و مالتی شود
و ادن و اباج فیروزه و نم خطی چوب کردن و شب در و ادن داشتن
و جب قوفا یا بختین و اگر در شیر حل کرده و ادن و خردل در ما الصل
و ادن و پس از طعام می فرمودن و لیکن در قی خطیست از هر یک
کندش از هر یک اندازده گشته شده و ماده را میکشاید چنانچه و مفاصل تولد کند
و بیاید و نیست که پیشینان این تدبیری بزنند و کثانی
که پیش ازین یاد کرده اند از ما الصل و شراب زوفا و صفا و پیا و پیا

و لوقها و نمج نهایی بزرگ و مشرو دیطس و بوزخفت روز بکار داشته
اند و شنج ریس میکشید این طبعی نیست لیکن طب حادق را نشاید
طریق سپردن تا اگر حالی کو کرد که تدارک آن باید کرد تا اگر توان کرد
اما طبعی که حادق نبود و بر نشاید این طریق سپردن مگر با حنا طعم
تا حارقت و آناس زیاده نشود و علت بر علت تغییر آید و مگر که آناس
گشاده کرد و شنج ریس آمدن کید و چهار دینو سبکی یا بجد باید کرد تا ریم
تمام برید و سیریکال شود و تدبیر یک کردن سیر در علاج سرفه و علاج
فیق النفس یاد کرده اند و بسیار باشد که آناس بیش از آنکه تمام نموج
شود بکشاید و سبکی از سبکی چون خشمی و حرکتی سخت و قوی کردن و مانند
آن و خون بریدن کید و در حال یک باید زد و علاج بریدن خون
از کله کردن کثاب سیریکال کثاب و هفت از کثاب بشو
اندر یک کردن **ما الصل** و معالجات آن کرده اند
ریم در فضای سینه ذات الصد کوبند و اسباب آن و نوع است
یکی آناس بود در غشا و عضلهای سینه یا قویا بدیده بکشاید و ریم
در فضای سینه نموج شود و دم ذات الخب یا ذات الریه کشاید
و در

و ریم در فضای سینه نموج شود و اگر کله بر بدن آنها نزنند اگر اندک باشد
از راه کله پاک شود و اگر بسیار بود از راه تن پاک نشود حال از سرفه
نباشد یا علت سل یا اگر در از ریه بگذرد که از راه کله باید ریشش گذرد
و گذشتن او شش را بسوزد و ریش کرد و اندک ریم از راه زوات اگر کثانی
شود سخت شش ریش کشته باشد و ریش شش سل است و دم کند
ریم انوضع را که بروی ریه نخته شده است بسوزد و تباه کند و ریشی بر
از تخمین تولد کند سیریکال که طبع قوی باشد و پیش از آنکه اجزای
سینه تباه کنند ریم را هم بدان راه که خدا بدان موضع میرسد با دارو
با سیریکال و مع کنند آن چنان باشد که طبع ریم را بر کثانی که نهایی
آن از ریه خدایسانیدن به اجزای سینه بپوست است و مع کنند آن
که مکنده و بفرماید و اگر بدان که مکنده بفرماید بپوست است
و با سیریکال و مع کنند بدان مکنده بپوست است و با سیریکال
اقد و در دفع آن بدین راه و جانب امید سلامت لیکن آنجا با دارو
بول دفع اقد سلامت در وی بیشتر بود از هر یک که در آن مکنده کار
چکر که در پخته است قوی جاذبه است که اگر از قویا و نیا را بسوی ایشان

یا اندرونی آماس نکیر و ریم نکند درست شود و اگر سبب جراثیم
کشاده شدن آماس یا تیزی خلط بود درست نشود از بهر آنکه تاریش از
ریم پاک نکند ممکن نیست که درست شود و پاک شدن بسبب باشد
و سرفه جراثیم را بزرگتر کند و از حرکت سرفه دور فرماید و در مایه
انجماد و اگر داروهای خشک دهند تاریش را خشک کند و خشکی و دبی
سینه را زیاده شود و ریم را خشک کند و از زایل شدن باز دارد و اگر داروهای
نرم و تر دهند ریش را تازه دارد و تاریش باز باشد درست نشود
و اگر سبب جراثیم تیزی خلط بود درست نشود از بهر آنکه تاریش از
ریم پاک نکند ممکن نیست که درست شود و اگر سبب جراثیم تیزی خلط
بود نخست فراغ را معتدل باید کرد و اندک خلط را زایل کرد و مدتی در آن
کار شود و در آن مدت جروی دیگر درست باشد از پیش سوخته
کردن و ریش فرغ شود و با سنگ ناصور شود و اگر سبب جراثیم
نخست و ریم کردن و کشادن آماس بود آنچه که در دهان از بهر آنکه تیزی
رازیان دارد و بر جای باشد و سببهای دیگر یا آن بار کرد و آن
انت که کرمهای شش هم فراغت مایه های بسیار تواند گرفت هم

صلابت

صلابت یا غلظتی که در وی بچند شود و مقاومت تواند کرد و در حلق
و سر جراثیم که بر چین عضوی افتد و تنخواز دست کرد و وقت دیگر است
که سبب جراثیم که از بهر علاج این جراثیم دهند تا بجایگاه جراثیم
از بهر آنکه مسافت پس از دست سرفه عضوی از وی بجز بردارد و قوت
ضعیف گردد و بدین سبب از در او ضعیف بود و اگر داروی سرد داده
شود قوت دارو بدینجا خواهد رسید از بهر آنکه داروی سرد کننده باشد
و اگر داروی گرم داده شود جراثیم تب زیاده کند و اگر داروی خشک
داده شود خشکی آن تهای ولی را زیاده دارد و در ریش را داروی خشک
کننده باید تا درست شود و مضرت داروی تر بیشتر یاد کرده آمد و جراثیم
که بر قشر شش افتد و بکوبش شش نرسد و علت سل اگر چه علتی است
که علاج کمتر پذیرد مهلت دراز دهد و باشد که از جراثیم بکوبش رسد و شنج
در پس میگوید و بعضی را دیدیم که بکوبش رسد و مهلت دراز بود و در
ششهای سرد و در فصل زمستان این علت بسیار افتد و سرکه که از
پس تابستان شمالی خشک خفیف جنوبی و باران بود این علت
صعیل بسیار افتد و از آنکه شکل افتد که علت سل است یا فصل ضعیف

رخسار بر آمدن تجارت چنانکه در بایک کشته شده یا کرده اند
و سبب ظاهر شدن تب و ریش و از پس طعام است که از آنچه
خورده شود و تری حاصل آید و از بهر آنکه طبیعت قهوه رت و تب لازم
آن تری بجز رت نشود و لیکن عذیب کرد و تب را برافروزد و از
و همچنین موی شب سرد و تر است و بدین سبب تری حاصل گردد
و همان حکم دارد و گاه باشد که تب پس با تهای دیگر منجمد شود
چون تب ربع و خمس و شط الغب پس نایب از بهر آنکه مایه تب خمیس
و ربع و شط الغب غلیظ و سودایی باشد و علاج آن با علاج این علت
بسیار نسبت ندارد و با این علامتها که یاد کرده آمد علامتهای دیگر
که در باب کرده اند و بعد از رسیدن یاد کرده آمد بدینکه باشد که تب
یا قهوی دیگر خوی کند و سبب آن ضعیفی قوت بود و عاجزی طبیعت
از تحریف کردن در غذا و تحلیل حرارت غریزی و چون کاهش تن
بعثت رسد ناخن باز گردد و موی ریزیدن کیره و کردن پیرون
دست نشود و دستها بر آید و پوست مشتاقی بر استخوان کشیده شود
و بعضی ریه چون کار با تهر رسد نسبت پای آماس کند و سبب آن نقصان

اشکال بر او از بهر آنکه خفیف سخت زیاده است بدین علت
و این علت بیشتر از بجهت سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
را بسیار افتد و اگر این علت که کاه از افتد و از بهر آنکه بسیار
که این علت بیشتر کسانی را افتد که بر سینه ایشان تنگ و کرون ایشان
در از باشد و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
از کوبش بر نه و بسوی پشت پیرون آمده چون بال مرغان و پشیمان
این قوم کج گفته اند یعنی خداوند پیرو رسیده ایشان و حوالی آن باو
بسیار افتد از بهر آنکه کوبش سینه پس اگر با این صفتها دفع ضعیف باشد
و رطوبتها قابل از بضمه شوند کرد و سببها و نشانه های آن حاصل
خامه اگر افلاک ایشان تیز و صفیری بود علامت
سرگاه که خداوند نازل و سرفه و خداوند علت ذات الریه بسبب جراثیم
و ریم بر آمدن کیده تن را غرض شود و کاهش کردن آغازند و تب نرم
لازم گردد و در رخسار سرخ شود و در تب یا پس از آنکه طعامی خورده
باشد تب ظاهر تر شود و باید دانست که چهار دلیل افتاد و سبب
لازم شدن تب نیز یکی جایگاه علت است بدل و سبب سرخ شدن

نخسار بر آمدن

حرارت غریزی باشد و غایبی طبیعت و تباک شدن مزاج و
اختلاف و این کسانی را آنچه که غایت بر ایند و از طعام باطل کنند
و پیش از آنکه اندازد چنانچه میخورند و از آنکه سبب علت تری
خاطی بود و باشت رطوبتها که بر این غده آب میآید از دستور و نیز غرض
در سحری و صبحی معتدل بود و تشنگی علی که در وقت صبح طعام
ببرد و سبب ضعف قوت و چون قوت ضعیف باشد با و باید رسید قوت
که در سبب با و یا اگر بر این شکم در کار آید چون کار با خورند و طعام
قوت و پیش و پاری را که ای بار یک بدن که در وقت که بر می آید
غلیظ تر گردد پس باز اینست و سبب بر این سبب ضعف قوت که
بر این انداخت و چون حال چنین باشد پیش از چهار روز و هفت
ند و پیشتر بخنق و پاک شود و بنیاید باشد که با خورند و بنیاید
صحب بنیاید و چون با آب بر این که در و اگر سرور و علاج کنند
و خون باز در اند و خون در ریشش مانده و پاک کند و اگر باز نماند
خون بر این آید پاک شود و فرق میان آن خون که باول بر آید
تا آنکه با خور بر آید آنست که آنچه باول بر آید هنوز ریشی خام است و آنچه

با خور بر آید

با خور بر آید جرات متعجب شده باشد و دلیل مرکب بود و هرگاه که در
رک خد و پس خری چند اند باقی بر آید از پس بنیاید و در روزی
و سرگاه که بر رشت بر یک او که تازی ایام کوبند سبزی بیدار و
بر پیشانی سپنج بیدار و در دانی جرب از وی می نرید و در چهار
بیر و سرگاه که میان سر او خری چند اند باقی بر آید و رنگ آن سیاه
باشد و در کند و سبب باقی می باشد تا چهل ساعت که کند و چهل روز نیز
محالجات در اول این باب گفته آمد که پس حقیقی ریشش است
و طبعی و کوهت که حال چار چون حال مسدولان باشد بدین سبب از اسل
کوبند و پس حقیقی از تبی لازم خالی نباشد و آن پس و کوبنی تب
بود و علاج س حقیقی مشکل است از این که علاج تب و علاج ریش مر
ضد یکدیگر اند خاصه علاج این تب از این که علاج این تب بخوبی
سرد تر باید کرد سردی از جهت تب و تری از جهت خشکی و کاه
تن و علاج ریش خاصه علاج آن ریش بخوبی خشک کند و گرمی کند
باید کرد خشک کند از این که سبب ریش بهتر نشود و تا ویر خشک نکند
و گرمی آرند از آنکه قوت داروی خشک کننده تمام ریشش زرد مگر

که قوی گرم کننده از آنکه در و کوبند و بجا بکاه رسانند از این که مسافت
پس در رشت بدین سبب اگر علاج ریش مشغول شود تب و کوبنی
و کاهش تن زیاد کرد و اگر علاج تب مشغول شود ریشش نماند
بماند سبب تری علاج و تدبیر صواب است که تحت حرارت تب
خشک کن کنند از در علاج ریش توان شد یا دارو که در ریش ریشش
شرتها و دارو که خشک تب ریشش یا نیز نماند کاهای علاج این مشغول
شوند و کاهای علاج آن و این چنان باشد که یک روز علاج تب کنند
و یک روز علاج ریش با دارو علاج ریشی کنند و شبانگاه علاج تن یا بکنند
که که ام حیره تر است و تحت علاج آن مشغول شوند و این تدبیر را که
یاد کرده اند علاج کسانی است که روز تحت بدین سبب از سببها که خون از
کوبد برای طبیب را بنیاید و حقیقت علاج این علت را بنیاید است
چاکر از این که هرگاه که جراحت ششش مانده و دیگر گرفت
و بکشد ممکن نیست که درست شود و کین ممکن است که اگر علاج صوب
کند ریشی بر یک حال بایستد و نیز کمتر نشود و غریزی دیگر از ریشش تبا
بکنند پس علاج را سستی که در وی امید سلامت است که روز تحت

کفر نماند

که خون بیرون کند و خدا تا روز چهارم هم از آن نوع دهند که یاد کرد
آمد و سینه چای سرد و غن کل چرب کنند و اگر فصل زمستان باشد روغن
نار دین یا بر روغن مصطکی و آب نی تر کوفته و فشار ده و اودن خنبر یا زرد
و علاج جای دیگر در باب خون از کلو مرمان یاد کرده اند است از اینجا
برگرفته و نسخ بسیر که آب نیم گرم است و تر کنند و بر موضع الم نهاده است
ضمایمی که بر موضع نهاده اند که تر کنند و آسیا و نجاک کنند و پسیده
خار مرغ بپزند و بر نهاده است ضمایمی دیگر که در نهاده است میانی
و اقای و نار بوست کوفته و خنجر و بسیر که فرج آب بپزند و بر نهاده است
ضمایمی دیگر که بر نهاده است کلو کیر و در شراب کلو کیر بنزد و بکوبند و بر
نهاده و اگر روغن مورد یا روغن مصطکی یا شراب کلو کیر بر نهاده است صواب
بوده کلو کیر قابض باشد و اگر طیب پس از آن بوی رسد که بر اجابت آن
کوفته و ب و سر فزاید نهاده است تب کتاب باید داد و سرطان مادی
در کتاب چنبر و ماده را بدان توان داشت که سوزنی پست آن
فرو برد و اگر طبعی چون شیر بر آمده است اطراف او را بر نهاده و او را با
نمک و آب جاکسته ترش بیند تا از شخ و رطوبت لزج که بر ظاهر او باشد پاک

شود

شد و اگر قوت چار ضعیف بود در کتاب یا پنجه بره و در نهاده و اگر طبع
گرم باشد و حاجت بود بداند که باز کرد در کتاب دانه بود باید چنبر
و شراب مورد دادن و در کتاب دانه مورد چنبر و مدوقی دین
علت سود دارد و اگر سر سخت قوی باشد در کتاب و اشامینیا
که از بهر اسازند و هم کلو کیر فواید نیست و اگر ترن چار فصل بوده باشد
بطبیخ خیار چنبر شفاع باید کرد و مطبخ خیار چنبر که بر نهاده است
پاک کرده و مفت درم نهفته شک مفت درم موز دانه بیرون کرده است
عد و غاب ده دانه سیستان پنجاه دانه و در دوس آب بر نهاده و در
برو و یک بره بماند تا لایند و سی درم ترکیب پاکیزه دروی بپوشانند
و باز سالاند و بپوشانند تا بمقدار صد درم باز آید و بدنه است صحت
و دیگر که بر نهاده است چنبر که در نهاده است درم نهفته شک ده درم غاب پنجاه
سیستان صد درم موز دانه بیرون کرده سی درم موز دانه و در دوس
نیم آب بر نهاده و بنیم باز آید یا لایند و بنیم بماند و چهل درم روغن بادام
بر نهاده و بپوشانند تا بقوم کلین باز آید و چهل درم نهفته شک و خنجر
بپزند و نگاه دارند و باید از نه قوت چار دهند و اگر مسلسل دادن نخواهد

بالعاب و از ابی باب باران دهند و صواب باشد از بهر کل که از
ریشی بپوشانند شک کنند و بروی دانه و سر که نشور باشد بدین کار
سودمند بود که درم زدن نیک شود و چون درم زدن شک کرد کل
نباید خورد و صفت لحوقی که خشکی رو سینه را نرم کند که بر نهاده است
سید کرده و باز نهاده درم نهشته و صغی عربی از هر یکی خنجر و اسباب
ده درم تخم خلی باز نهاده درم نهشته خشک سید ده درم مغز بادام سید
کرده است درم دانه ابی بوست پاک کرده ده درم تخم خیار و تخم خربزه
و تخم کدوی پاک کرده از هر یکی خنجر موز دانه بیرون کرده است درم
موز دانه روغن خنجر و روغن بادام سید و مغز بادام و کدو و مغز بادام
بکوبند و در ابی خشک بکوبند و بپزند و مغز بادام بکوبند و بپزند تا نهاده
یک شود پس در ابی و کدو بپزند و بپزند تا نهاده است در دین
میدارند و اگر که درم بود و از دماغ خنجر بپوشانند و در دین ابی
سید نهشته لحوقی آن که بر نهاده است تخم خنجر سید است درم
خنجر خنجر سید ده درم خنجر سید پاک کرده و کوفته و خنجر سید
دانه ابی و تخم خلی از هر یکی باز نهاده درم نهشته و درم صغی عربی خنجر سید

خنجر سید و اگر دماغ گرم باشد و بخار میکشد و می پذیرد و از آن بخار
طبعی نشش فرو دمی انداخت رک فعال باید در پس تدبیر مسل کند و
چون تن پاک کرده باشد و روهای رویانده دهند و آشامینیا
کشتن جوهر آرد باقی و نشا پخته و کثیر و مغز دانه ابی باز نهاده و سرطان ماده
و پاک کرده اند و بپزند و روغن متحرک که وی شیرین بر نهاده است و بدین
با شکر و می خنجر سید و بود و اگر اندر سیرت های بسیار باشد اشامینیا
از هر یک و آب بوس سازند یا از گاه رس پوست کنند و آب با بوس با
خنجر چار و شکر دهند یا انگبین و حب السعال بکار دارند و علاج که اندر
باب شکر تر یا کرده اند که بر نهاده است و بکار دارند و بجای آب باران دهند
و اگر پیش از طعام اندر کایه رو دارند و آب بشود و دماغ را قوی کنند تا بخار
کمتر پذیرد و از نهاده است و اگر در باب سیرت و کلام یاد کرده
آمد و اگر سینه خشکی بود و او از کوفته باشد سیرت یا یک و آب سیرت
کوفته و فشار ده و اودن خنجر یا زرد و اگر سینه خشک و بدینده و اگر
پس رساعت کتاب دهند سلطان اندر وی پنجه یا روغن بادام
و بوقت خواب السعال سنبول و صغی عربی و کل رضی و اگر کل رضی سوده

بالعاب

اند شیر حل کنند و بدهند و شیر می افزایند چنانکه یاد کرده و اگر باره
ششم طبع نرم نشود بیک سر و مقدار می شکند و در آنک
مک بپزند و یکدم نشاسته و چند رم روغن بادام با هم می آمیزند و بد
و اگر فرون از مجلس اجابت کند بعد از آن شیر نهاد بپزد فی المثل طبع را
چنان باید داشت که در شبانه روزی پیش از سه مجلس و کم از دو مجلس
اجابت نباشد و شربت بدین مسکه قرار دهند و استاده صفر
رحم و در کتاب خویش آورده است که در روز شیر نمی دهند و
میگویند که هرگاه که چار شیر دهند شکرها که بدیند و هیچ طعامی نند
و میگویند که این چنان را زرا که شیر او میدهند بر کوه باید داشت تا گاه
کوهی خورد و آب باران باید داد و اگر نباشد آب چشمه و اگر چار
بر کوه تمام که صواب بود و کوهی باید که باران کمتر آید تا هوای آن
خشک باشد و هرگاه که منفعت شیر ظاهر شد سه هفته شیر نهند و شیر بر
صلوبت آن باشد که شکر تاب کند بعد از آن که آب باوی آنچه
باشد تا بوقت شکر تاب کردن آب از وی برود و شکر تاب
کرده بهتر از آنچه آورده و اگر سر و صعب باشد شیر بیکدم کنیز دهند یا
لغوی

لغوی که بیشتر یاد کرده اند و اگر طبع مجیب باشد و بار کفش حاجت
آید شیر با طراوت دهند و اگر معده ضعیف بود یا غریزه و اگر یاد دهند و زرا
که شکر کرم باشد و نوع دهند و خداوند سال را و نوع این تاب نافع بود
و بین ترتیب باید داد و نوع اصنافی یا لایند تا مسکه پاک از وی بخاشد
و یکشب جای معتدل بنهند و با ده تیک از آن بچسباند تا آب که از وی
جدا شده باشد و بر سر لیسانه و با آنچه غلیظ تر است آنچه شود پس در دم
نان سید خرد کنند و نوع پخت درم بر سر آن نان کنند و بنهند تا غشت
شود و بدهند و روز دوم از آن یکدم کم کنند و نوع درم زیادت
کنند و همچنین هر روز یکدم نان کم میکنند و ده درم نوع زیادت میکنند
تا نان فلان پس دست برگردانند و هر روز یکدم نان زیادت میکنند
و ده درم نوع میکانند تا نوع و نان بقدر روز و رختن باز از نو چون
منفعت این بدیداید اگر یک کت هم نان ترتیب بدهند صواب
باشد و اگر از ریشی کمین کرده و نرمی در ریش بسیار باشد و حرارت
و خشکی غالب نباشد و اگر یک کت چنان بپزد تا بپزد و با آب که پس سود
دارد و اگر اندکی باز زد دهند و چنین بود و اگر حرارتی باشد و از در دهان

سرد منفعتی نباید و از در دهانی که نمایند و رسند این لغوی باشد
و بدین صفت لغوی مذکور بکند شش رو باه خشک کرده و شخم
با دیان و پنج سوسن و پرسیاوشان و بکوبند و بریزند و از شکر حل
سازند بقوام انگبین و در او را بران برشته و سر با دهان یک کت بپزند
و شخم ریس میگویند از چربی که من بسیار از مردم سودمند
یا هم کلشکر تازه است چندان که تواند بخورند و اگر بماند شکر کت
و صواب بود و میگویند زنی را دیدم که این علت بروی قرار گشته بود
و مرکب ساخته و برادر او را بکلشکر علاج کرد و شفا یافت و گوشت
بدو باز آمد و فریاد میکردم که این کت چه علاج کلشکر با و آدم است
که استوار ماند و طعام این علاج باید و طبعی و کبک و کلشکر
و قهوه همه بریان کرده تا خشک شود و با یک و دهانی بریان کرده نیک
باشد و اگر چیزی آشفته فی باید ما، العسل خورد و بجای آب کب
باران خورد و اگر در میان تب و حرارتی بدیداید شکر کت و هند و
در وی آنچه و آشفته میانه از حد سه و نشاسته و کلشکر جو و کافور
سازند اگر چه تب نباشد کرب و یلین بخورد و آب که در ریش

پدید بود چربی شور زین دارد اما آنچه یاد کرده اند از ترتیب شیر دان
و مقدار و وزن آن حکایت طیبان ماعدم است و اولی آنست که کت
کنند تا بکوبند و از اعتقاد بران کنند شکر از کت آغاز کنند و بدین ترتیب
و بدان مقدار که میگویند و از در دهان آنچه در کت با یاد کرده اند میانی
است اما اعتقاد بر شفا پدید باید کرد و بوجب آن تصرف کردن و
از آن کت همی آید شیر نشاید و اگر در نوع دهند و بود و همه شفا
بجای باید آورد و آنچه در معنی طبع نرم داشتن حکایت کرده اند در
حق همه چار آن اعتقاد بران نشاید که اعتقاد بر قوت بسیار کردن و شفا
باید کردن تا سبب نرمی طبع قوت ساقط نشود و خاصه کت زن فضلنا
و اگر در میان شیر دان تب آید قرض کافور دهند و شیر باز دهند و
اگر نرمی طبع چنان شود سفوف الطین و شرباب مورد باید داد و صفت
سفوف الطین بکند صحن عربی و طباشیر و کل ریشی و حب الاس زهر
یکی ده درم کدو پرسیاوشان از هر یکی چند رم شرب سرد منصف
قرص کافور بکند نیم کدوی شیرین و تخم خیار و خیار باز یک
و تخم انی پاک کرده از هر یک چند رم کل شرب سرد منصف با هم و صندل

و کثیر از شایسته از سر یکی سردم رب البوس و طایفه از سر یکی سردم
 تخم کاشنی یکدم که نور نیم درم بلعاب استغول و کس کند باب
 پانزدهم از کفاهه قهقهه که ناشی است از خیره و حواس
 اندک یاد کردن **ذات الحلب** است الحلب است که در کرم و در پاک
 در نواحی سینه که اگر آغاس در عضله های سینه بود خاصه عضله های اندک
 از شصت که گویند و اگر اندک غشای بود که درون سینه بدان پوشیده
 و سینه را همچون بطانه است یعنی استری اثر بر سام گویند یعنی آغاس
 سینه بر سام آغاس است در بر و سینه و اگر اندک حجاب باشد که میان شای
 برو سینه و فرو سینه است از ذات الحلب که گویند و بسیار
 باشد که اندک حجاب آغاس کرم اقد و حلقه ای که کشیده میشود و در او حجاب
 باز میزد و نقش تنگ میشود و چاره طیب و پیر و پندارند که ذات الحلب
 است از هر آنکه همچنان که در ذات الحلب سرفه تنگی نفس باشد در آن
 جگر نیز بود و آغاس جگر ذات الحلب که گویند و فرق میان ذات الحلب
 و ذات الحلب است که بیشتر را در دهان و اسباب ذات الحلب چهار
 نوع است اول تر که از سر بر کما فواید دوم لب سخت سرد خوردن

و اندک

و اندک زبانی سخت سرد مقام کردن تا بدان سبب ماده اندر سینه
 و حجاب باز ماند سیدم شراب صرف بسیار خوردن تا بدان سبب
 اضطرار اندر حرکت آید و کما مقلی کرد چهارم طعم های غلیظ خوردن
 که خورا غلیظ کند چون قبیض و گوشت کاه و مانند آن تا بدان سبب ماده
 غلیظ که خورا غلیظ کند و کما مقلی کرد چهارم طعم های غلیظ خوردن
 و ماده این اندر بیشتر خالها صغری خالص بود یا خون کرم صغری و بدین
 سبب است که اندرین علت تب نبوت کرم تر شود و هم بدین سبب
 است که سردم بلعنی را و کسائی را که از معده ایشان ابرو غش ترش برید
 این علت نبود یا آنکه گاه باشد که بلع شور و غش کرد و این علت تولد
 کند و در ترز این شود و تب آن همچون تب بلعنی باشد و گاه باشد که
 سودا اندرین کرم شود و ذات الحلب بر آن تولد کند و این نادر و
 غیر باشد و این علت اندر فصل خریف باشد و رستان و اندر شهر یکی
 سرد شالی بیشتر اقد و اندر شمرهای کرم جنوبی و نیمای جنوبی و اندر
 تابستان کمتر اقد و هر گاه که تابستان جنوبی و بارنده باشد و فصل خریف
 نیز همچین جنوبی و بارنده بود اندر آخر خریف این علت بسیار اقد و در جمله

هر گاه که از پس با جنوب باشد شمال آید و از گاه که سردم زرد این علت
 بسیار اقد و بر این ذات الحلب کمتر اقد و اگر اقد و شخار از روی
 خلط یا بید از جگر که ماده خلط بجز آن چیزی نیست شود و بقوت
 ایشان بر سینه و اگر از این سبب تر از این علت اقد پاک شود و حال
 این علت همچون حال دیگر آغاسها باشد و حال نه آغاسها از سر
 حال بیرون نیست لیکن نادر باشد که صلب کرد و تحلیل زایل شود
 و یا کرم کند و آنچه کرم کرد و بیرون است باید که بخت شود و کشتاید پاک شود
 و چون کشاده شد از سر حال بیرون نبود یا بعضوی دیگر اندر اندک
 ماند و علت دیگر تولد کرم با غش و جاک های خالی میل کند و آغاسی و جگر
 تولد کند اما آنچه بعضوی دیگر اندر آید و یکدرا پاک شود از طریق شش
 نیست یا یکدرا بی دم زدن بکند و شش اندر آید و از آن راه پاک
 شود یا بر کما ی بار یک که برک اجوف پیوسته است بکند و با جوف
 اندر آید و با دراز البول پاک شود یا بجانب رود یا میل کند و بطریق
 پاک کرد و چگونه میل کردن آن بطریق سه سال و از ران شرح اندر
 باب ذات الصد که یاد کرده اند و آنچه بعضوی دیگر آید و اندر آن عضو

عانی و کول

علتی دیگر تولد کرم بدین گونه باشد و گاه باشد که بجانب دفع بر آید و قاع
 و ماضی و سرد سام و اضطرار از خون تولد کند و گاه باشد که ذات الحلب تولد کند
 از هر آنکه ماده شش از ران و پاک بیرون نشود و سبب یعنی قوت
 یا سبب دیگر از جگر باشد و آغاس کند و گاه باشد که بسیار از ذات الحلب است
 سبب اول که گاه باشد که سبب بسیاری ماده یا سبب ضعیفی قوت
 ماده اندر کرمی دم زدن ماند و خالی کند و گاه باشد که ماده اندر عضله
 اقد که بدو پیوسته است و شش کند و این دیگر اقد و آنچه بطریق میل کند
 و از روی آغاس و خراج تولد کند چنان باشد که ماده بجایهای خالی نرم
 میل کند چون سیر کوس و پیغولیا ران و آنچه خراج و آغاسی بدید آید و بیاید
 و است که ماده خلط سخت تر و سخت بسیار بود و پیش از آنکه بیشتر شود
 طبیعت از این طاعتی از دفع کردن کرم و بسیار باشد که سبب این دفع حرکت
 قوی باشد چون دفع حرکتی کردن و حرکت چشم و مانند آن و این نوع
 دفع بود بلکه با خطر باشد **علامات** علامت ذات الحلب نفس
 تنگ و صغیر و متواتر است و کند در اندرون پهلوی و در خنده خاصه قوت
 باز کشیدن نفس و تب لازم و بعضی صلب و فشاری و کشت و تنگ تدر

اول چاری اما سبب اما سبب است و سبب تنگی نفس و تنگی
 آس و سبب و تده و بسیاری اما و سبب خلیدن تیری اما و سبب
 سرخ خشک جای آس خام و سبب صلبی نفس شاکت نشاء و حجاب
 اندر آس و اگر اندر اول چاری بسف و طوبی بر آمدن آن اغار کند و با
 براید بعد سلامت و زود کند شستن چاری بود و این رطوبت را تبار
 لغت گویند خاصه اگر تنگی و امید آن اندر وی بدید یا رنگ بکند
 باشد یا چری با وی استخرا باشد بزاق گویند و امید تنگی و اثر آن اندر
 وی آن باشد که بر آسانی براید و از بر آمدن آن آسایش یابد آن
 ماده باشد که از موضع آس می براید و شش می دراید نشان باشد
 که ماده زود بخیزد و پخت و هم بدان طریق تحلیل پاک خواهد گشت
 و اندر ذات الجنب خالص ضربان نباشد از بر کند و جایگاه علت
 شریائهای بسیار نیست و اندر برسام این همه علامتها باشد و علامتها
 خاصه او آنست که درد و تده و خلیدن در پهلوی سینه باشد و درد
 بسوی پشت بریزد از بازو و درد ذات الجنب بشانف براید و تنگی
 نفس کمتر ذات الریه بود و گاه باشد که آس شوم و عضلهای

بر روی

بر روی بود یا دغشای بر روی بر استخوان آن سینه نشیده است و این
 آس گاه باشد که بطا بر توان دید لیکن در این اعراض کمتر از اعراض
 و ذات الجنب بود و لغت نباشد گاه باشد که آس سخت باشد و بسو
 ظاهر میل کند و گاه باشد که طیب را حاجت افتد چه بریزند و تنگی
 آن بسیار باشد که اندر اخلاص ذات الجنب همه اعراض برسام بدید و چون
 خفقان و پدیان و توتر نفس و تنگی و غشی و ماسه و صفیری و سودا
 و سوزانی تب و تنگی نفس و سینه نیکرود و فرق میان برسام ذات
 الجنب آنست که اندر ذات الجنب این اعراض در اخرا بدید و ذات
 الجنب احوال چشم سلامت بود و اندر برسام نخست چشم سرخ گردد
 و کرکها متنی و بر خاسته شود و سیاهی چشم بالا بر کشیده شود و بعضی
 عظیم بود و بعضی ذات الجنب صغیر و فرق میان ذات الجنب و ذات الریه
 آنست که بعضی ذات الریه موی بود و درد او کران و تنگی نفس پیش
 از تنگی ذات الجنب باشد و علامتهای دیگر آنست که اندر ذات الریه
 کرده که ظاهر بود و فرق میان ذات الجنب و ذات الریه آنست که در
 ذات الریه زرد رنگ و بد رنگ باشد و گاه بسف و اندر پهلوی راست

المی و کرانی باید و درد او خنده نباشد و باشد که زبان سیاه بود و
 غلیظ بود همچون بول خدا و نداشتن او اگر آس اندر حجب جگر بود و بدست
 بر ندان بر توان دانست و اگر در جانب تعمر بود نفس تمام بر کشیدن
 و شخو بر باشد و بدان ماکه چری کران از پهلوی او بخیزد است و ذات
 الجنب که از جانب چپ باشد سبب نزدیکی دل تب آن گرم تر و
 تا سناکت بود و با خطر و اعراض آن صغیر لیکن هم سبب نزدیکی حرارت
 دل امید و او بود که زود تر بخیزد شود و تحلیل پاک گردد و از آنجانب
 راست باشد سبب دوری از دل اعراض و تنهای او ساکن بود لیکن
 نخست و تحلیل او دیر تر باشد و اگر لغت خداوند ذات الجنب خون بود
 کار او شکل بود همچون کار خدا و نداشتن که با تب بود از بر که استفا
 علاجهای گرمی و تنگی آرنده باید و تب را علاجهای تری و سردی
 آرنده باید همچون لغت خور را علاج قابض باید و ذات الجنب را
 نرم و تحلیل و بول سبج و ناهموار و تیره دلیل آن بود که اندر دماغ
 چارتر حرارت عظمت و این علامتها بدید و بر آگشته سخت
 زود باشد بدید و اگر اندر تب گرم سوزان اطراف سرد باشد و در

بسیار است

بسوی پشت باز میدهد و اگر بر آنجانب خفید که آس است در زیادت
 شود این همه علامتها ناپسوده است و اگر در اخلاص ذات الجنب و ذات الریه
 اسهالی بدید علامت آن بود که جگر ضعیف بود خاصه اگر تنگی نفس و ماسه
 و تب بدان زایل شود و روز چهارم یا بیشتر ملوک شود و اگر اندر اول چار
 اسهال افتد نافع بود و اگر در حوالی شریف و دوف و پیوسته او اختلاج باشد
 علامت حرکت ماده بود و در بیشتر حالها حرکت آن بسوی بالا بود و هم
 سرسام و اختلاط ذهن بود و سبب شاکت حجاب یا دماغ و اگر آس
 و خراج که از ماده ذات الجنب بر ظاهر تر بدید یا یکبار یا بدید که در تنگی
 تب زایل شود یا لغتی نیکو و تمام بدید که دلیل آن بود که ماده با ذره
 باز گشت و بکل او زد و گشت و لغت خام و لزج و سبب و تیره و
 اندک و دیر از بر سخت بدید و اسباب کمی و دیری لغت چهار نوع است
 یکی آنکه ماده اندک باشد دوم آنکه اگر چه ماده بسیار بود خشک و لزج و عسیر
 بود و سوم آنکه لغت در دمنده باشد چهارم قوت ضعیف باشد پس سبب
 که طیب لغت اندک بدید تا بل بسیار باید کرد تا این اسباب بکند و مانند
 اعتماد بر کرد که گاه بسیار باشد که سبب خشکی و لزج ماده و رقصهای

شش سده تا نود کند و دم زدن دشوار گردد و هوای دود ناکل و سوسه
و بول خوش اندر آید و آنجا باز ماند و تب بدان سبب تیز تر شود و سبب
تیزی تب نفس متواتر گردد و سبب تواتر نفس ماده دشوار تر و غیر تواتر
تر شود و از لزومیت سده فراید و از سده حرارت و از حرارت تواتر نفس
و از تواتر نفس لزومیت فراید و نوعی از ذات الجلب است که دم زدن آسان
باشد و نفث نیز نیکو بود و با آسانی براید لیکن نسوی پشت بیرون
و این در پشت بدان مالد که بچوب سده باشد و بول با ریم و خون میخورد
بود و از این نوع خلاص گمتر یابد و میان روز پنجم و هفتم می کشد و نادر است
که تا چهارده روز بماند و بیشتر اگر از هفتم در گذرد سلامت بود و اگر شکم
نرم شود و اجابتی کند زود پاک شود و اگر از روز هفتم میگذرد برادر سنگار
چنان باشد که نفث بسیار کون بر آید و در سخت شود و فرسایم
برید و یا میرد و نوعی دیگر است که مانند دی و دردی باشد با ضربان
از چرخ کردن تا مصاق و دلیل صافی باشد و نفث نبود و براق باشد و
این نوع نیز سخت بد بود و علامت آن بود که ماده روی سیال دارد
و اعراض سرسام بدید و خواب و اگر از روز هفتم در گذرد برید و بیاید
و است

و است که ذات الجلب بعضی از روز پاک شود و بعضی دیر تر و هر چه
که مرتب بود زود تر میخورد و زود پاک گردد و خاصه که فرج و قوت
و فصل سال و عمر مساعد بود و اما آنچه سخت تر و دشوار تر است سخت
تر و پاک خواهد شد از روز نخست رطوبتی رقیق خام بر آمدن گیرد
و امید آن بدید که روز چهارم میخورد و آن روز که نشان بخنکی
بدید که تا هفت روز پاک شود و این رطوبت که مایه کرده اند رطوبت
بر آمدن آغاز کند لیکن پیش از روز چهارم بر آمدن آغاز نکند امید باشد
که روز هفتم از بخنکی بدید و تا چهارده روز پاک شود و اگر درین
مدت پاک نشود و ریم کند و سبب پاک نشدن ذات بسیار
ماده بود و جمع قوت و اگر تا روز هفتم پاک نشود یا میخورد یا مسج
رطوبتی و نفثی بر نیاید بیاید و است که علت دل را خواهد بود و مدتی
و در آید تا میخورد و پاک شود و بخنکی و پاک شدن آن در مدت
شصت روز تا چهل روز باشد و قوت چار چندین روز بیاورد تا تواند
بود و از آن ضعیف کرده و بیشتر در چهار و هفده پاک شود پس اگر قوت
قوی باشد شصت معتدل و خواب و دم زدن سلامت و دلیل

نیز خوب باشد علت دراز گردد و با ضربان کند و نفثی که از آن روز
که بر آمدن آغاز کند اگر تا چهل روز باشد پاک نشود و ریم کند و هر چه ریم کند
احوال آن بود که در باب سیل و در ذات الریه مایه کرده اند فی الجمله پاک
شدن دیرترین از ذات الجلب تا چهارده روز بود یا میخورد روز
و پاک شدن دیرترین از ذات الجلب صعب چهل روز باشد تا
شصت روز و اگر قوت درین مدت از حال پاک گردد پیش ازین وقت
پاک شود و علامتهای ریم کردن است که در سخت تر شود و نفس
تنگتر است و تب سوزانتر و قوت ضعیف تر و زخانی درشت و دهان
خشک و شهوت باطل و خجانی و سخن سپه ستانگفتن بدید و اگرانی
در پهلوی یافته شود و پس اگر ریم کرد و تب و در ساکن شد اگرانی
پهلوی زیاد شود و نزدیک کشان غرض نفس کرده و می سخت کرد
و سخت برزند پس بکشاید و گاه باشد که سبب سوزانیدن ریم تب
سوزان باشد و اگر مدت چهل روز پاک نشود باقی قوت ضعیف
گردد و تن گاهش می کشد تا پس بآورد و هر چند غرض که مرتب باشد
آپس زود تر میخورد و زود تر کشاید و هر گاه که اندک نفث و اندر دلیل

و غیر آن نشانههای سپه ستان یافته شود اگر پس ازین اعراض پهلوی بدید
سبب آن اعراض در بیشتر حالها ریم کردن آسان نباشد و هر گاه که بقصد
و نفث و اسپهال درد و اعراض را بیل نشود اگر قوت قوی بود و نشانهها
سلامت ظاهر باشد آسان ریم کند و ذات الریه پاک گردد و اگر قوت ضعیف
بود و نشانههای ظاهر نمود و زود پاک گردد و اگر که ذات الریه در سخت
غشا افتد و خضار سرخ و سرکش نشان کرم و اگر ذات الجلب ریم کند
و بکشاید و ریم اندر فضای سینه افتد چار چند روز بگذرد که بهتر است پس
بدر شود و اگر ریم بسیار بود و قوت ضعیف تب کرم کرد و با ضربان پاک
کند و اگر ذات الجلب را نند و پهلوی نشان ذات الریه ذات الجلب
زیات شود و نفس متواتر گردد و قوت ضعیف نشان غشی باشد
و اگر تو که از آن بود که ذات الجلب واجب کند که از ریحال بیرون باشد
با سبب آرد یا شنج بخارهای تر بود که بدماغ باشد و چه اگر ماده نیک بود
و تری غالب بودی تواتر نفس و نبض زیادت بودی و اگر دماغ ضعیف
باشد ماده قبول کند و دفع نتواند کرد و اندر سبب افتد و اگر دماغ قوت
آن دارد که ماده از ریحال نشود دفع کند شنج پاک گردد و اگر ماده پس غلط گردد

انتقال نکند لیکن در بخت کرده و اگر عرض ذات الجنب بی اندک نفی می
 بوده باشد ساکن شود بیا بدانت ماده بطریق ادرار البول یا بطریق
 اسپمال دفع خواهد شد پس اگر اندر بول و بزاق از آن ظاهر شود اصل
 باید که اگر اندر عضله های شکم و شریک حرارتی و گرانی بدید نشان
 آن باشد که در بخت زان یا در ساق آسای خواهد کرد و اندرین امید است
 بود و بقرطبه اندر آن وقت استفراغ فرماید اگر شکلی نفس قاسمی است
 شود و در پستانها و پیر کردن حرارتی و گرانی بدید نشان آن بود
 که ماده بر بالا می شود و آسای و طریح اندرین گوش خواهد کرد پس اگر ماده
 تیر باشد و از این نشانه ها چیزی بدید باید و ماده از دماغ دفع نشود
 سرسام و اعراض آن بدید و هلاک کند **معالجات**
 علاج ذات الجنب خونی و صفراوی یکدیگر نزدیک است لیکن اگر خون
 غالب بود نخت رک با سلیق باید زد و روز نخت که جز ماده در حرکت باشد
 فراز گرفته از جانب مخالف باید زد یعنی نه از آن دست که مقابل علت
 باشد تا ماده را از آن سوی دیگر کشد و اگر یک شان روز گذشته بود و ماده
 فراز گرفته از آن دست باید زد که علت سوی او باشد و اگر وقت قوی باشد

خون خندان

خون خندان بیرون باید کرد که رنگ خون بکشد و از هر که خون سیاه
 در حوالی این آسای بود و اگر خواهد که قوت نگاه دارد بدو و قوی باشد
 و قوی بیرون کنند و اگر صفرا غالب بود نخت تیر اسپمال صفراوی
 باید کرد و بطریق خیال خیر یا بخت نرم و بعضی طبیبان آنکه معرفت کنند
 اگر چه ماده و علت صفراوی بود صواب است که نخت رک زند از هر که
 رک زدن این تر از اسپمال دادن است چه ممکن است که اسپمال اجابت
 نکند و اعطای را بچسباند و اضطراری تو کند و اولی است که موصوفه در را
 تا ممل کنند اگر در با استخوان سین و چهر کردن بر می آید رک زدن هموار
 بود و اگر شریک سیف فرماید به اسپمال تیر از هر که رک با سلیق خون
 از موصوفه آنکه می کشد و روز نخت و دوم و سوم را استفراغ فارغ
 شد شربتی شرب بنفشه و شرب نیلوفر و لون باب امیخته و جلاب
 رقیق دهند و اگر شکلی غالب بود آب خربزه بندی و سنگین که پس ترش
 نبود آب امیخته باب خربزه بندی صواب بود و از پس استفراغ هر ماده
 بنفشه پوره اند و جلاب رقیق کنند و روغن بادام برافشاند و بدین شکا
 برهند و عسل بنفشه و پستان که شکا باشد و با شکر و روغن بادام دهند

صفت شرابی که همراه او دهند یکدیگر بنفشه تازه و تخم و از آن بی شیرین
 ده درم کثیر است درم تخم خلی با نرود و درم اسپنول و درم هم دار
 چمن آب نیز بجای آن که یک شانه روزنامه و با نشت کرده و با شکر
 نرم بزنند تا نیمه بارید و سیاه اند و کمین شکر برافشاند و بقیه ام را نرود
 من است که این اخلاطی شیرا و اسپنول بزنند و اسپنول را جدا کنند
 لعاب بکینند و کثیر جدا کنند بکینند و چون دیگر اخلاط را بچسباند
 پالوده باشد شکر برافشاند و کفک بردارند و لعاب اسپنول با وی
 پیامیزند و بقیه ام را نرود از هر که کثیرا و اسپنول و شخار با پالوده شود
 اگر تخم خلی و تخم ابی جدا کنند لعاب بیرون کنند پس با وی پیامیزند چون
 لعاب اسپنول صواب بود و شربت همراه است درم با چار درم
 روغن بادام صفت شرابی دیگر که کثیرا و آب نان شیرین بکینند
 فی شکر کمین پوره و در پالوده تا نیمه بارید و تخم شکر برافشاند و بقیه ام را نرود
 و همچون شراب دیگر بکار دارند صفت شرابی دیگر بنفشه خشک
 عناب سی عدد پستان چاه عدد و بنفشه سی عدد تخم خلی و بنفشه
 و تخم ابی و کثیر از هر که ده درم فلو س خیال خیر با ک کرده است درم شکر

خون خندان

نیم بنفشه اند شرب دیگر شربت پست درم با روغن بادام صفت
 مطبوخ اسپنول بکینند عناب سی عدد پستان چاه عدد بنفشه و درم
 فلو س خیال خیر با نرود و درم تر کین سی درم نیز جدا کنند و با شکر
 و بدیند و اگر خون باشد که قوی تر باشد درم پستان التور با چند درم درین مطبوخ
 زیادت کنند و اگر صفرا نخت غالب بود و درم خنجر سوسن بنفشه پوره
 کنند و درم تر کین کوفته تراشیده و اولی آن باشد که در بنفشه سوسن بنفشه
 مسکین کنند که نفی بدیداده بود و اگر غایب مسکین بکار بود درم پستان التور
 کوفته و نخت و در جلاب بکینند و بدیند از پس روز چهارم اگر نفی بدیداده
 بود اندرین شربت با کپش این یاد کرده اند پستان و خنجر سوسن بنفشه
 زیادت کنند و از هر که ده درم و قهقه از بنفشه و با بنفشه و بنفشه و عناب
 و پستان و تخم خلی و کفک و شکر سرخ یا با نشت سازند و روغن شیر و
 برافشاند و مگ خمیر مقداری و بعضی آب جلاب بدیند و شرب نیلوفر
 باب امیخته و بقیه ام را نرود و پالوده و پالوده و پالوده و پالوده و پالوده
 کرده و بکینند و در آن بکار دارند صفت ضمادی که ماده را بزنند
 و در رانند یکدیگر بنفشه و تخم ابی و کثیر و بنفشه و روغن بادام دهند

سرد نیاید چنانکه بوی دارو و عطر با خود نبرد یک داشتند
علامات علامت خفقان کرم است که با سوزش و با تشنگی
 و در موی کرم در یک سبک کردن و اگر گاهی و نزدیک تشنگی شود و از
 هوای سرد و بوی کلاب و عطرهای سرد و خوش را با بدوگاه
 باشد که خفقان کرم با آب باشد و اسبابی که یاد کرده اند در پیش افتاد
 مصالحیات این که علامت خون ظاهر شود نخت و کلاب سلیق
 زنده و شربت با و بویهای خشک بکار دارند و هوای خانه را خشک کنند
 چنانکه معلوم است و بر سر نهادن از صندل و کافور و کلاب می نهند
 بر این صندل می پوشند و شراب صندل و اقراص کافور بکار دارند
سفت ضمای صندل بکند صندل سپید و کلاب سیاه و اندکی گندک
 خوشبو بچکاند و کافور و مالند و آب صندل ترش و آب انی یا بیشتر
 و دستار چکان بدان تر کنند و بدل نهند و آب اینچکان با کلاب
 استختر انداخته و با یک درختن نافع بود صفت **میرا همن** صندل
 بکند و صندل سپید و کلاب سیاه و کافور و روی مالند و بر این
 قوی بدان تر کنند و هوای خوش خشک گردانند و مروت اندکی

کلاب بان

کلاب بان باشند و تر کنند و در پوسته و اگر دستار چکان بچکان
 صندل کنند و بر روی و بالین او گسترند و تحت صواب صندل باشند
 شلال آب صندل بکند و سپید سوده و کافور مقدار سی و درم نشسته و کافور
 چند درم در صندل و آب خورده و پانزده درم سکه و کلاب تر کنند و
 یک شانه روز بزنند و بعد از آن از آبانش نرم بزنند تا دانه بر دانه برود
 و یک بر دانه بدست با ناله پس بخورده گان یا لایند و کیم نبات طبر
 بر افکنند و نیم درم زعفران شاخ اندر خرقه توری بسته و در آن افکنند و بزنند
 و کلاب بر دارند و بقیه ام از خرقه زعفران روی مالند و از روی دور کنند
 بنشیند تا فایز شود و پس ده درم طبخ شیر سوده و نیم شلال کافور و ده درم
 صندل سوده اندری بمالند و پانزده خرقه چند درم با شراب سب
 یا آب تخم خرفه صفت **اقراص کافور** بکند طبخ شیر و کل سرخ و نیندر
 از سر یکی چهار درم تخم خیار و تخم خرفه و تخم خیار با دانه و تخم کدی پاک
 کرده از سر یکی سدرم سلطان نهری بریان کرده و آب السوسان بر
 یکی یک درم زعفران و کافور از سر یکی دو دانه تر کیم و ده درم شیر بکند
 و نیم نشسته خشک بکند و نیم سدر بکند و بلباب دانه ای بیشترند و اقراص

کنند صفت شلالی که تشنگی و حرارت باشد بکند و آب انار ترش و
 آب آبی ترش و آب خرمایندی و آب ترشی ترنج و آب غوره از
 یکی جزوی شکر بقدر انار بزنند و بقیه ام از صفت صندل و کافور
 کرم را سوده و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 میانی و کل مختوم از سر یکی بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 متقال شربی و متقال با آب سب یا با شراب انار و اگر استختر
 و یک حاجت آید طبخ شیر بکند و اگر شراب بکند و اگر طرث
 زیاده شود و اگر سکه که لاسی یا بنشیند و کافور و کافور و کافور
 چون آید و تخم لافح بکند و بکند و نیم دانه لافح و کافور و نیم طوسی
 مشک و زعفران از سر یکی جزوی تر کیم کنند و بکند و بکند
 شربت بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 کافور بکند و اگر کافور و کافور و کافور و کافور و کافور
 خیار بکند و کلاب نیز بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 شربی از سر یکی سده کافور و کافور و کافور و کافور و کافور
 را کافور و کل از سر یکی با آب انار و آب انار و کافور و کافور

بجای اینها

بجای این آبها و ع کا و سوده و طعم ماهی تازه که بکند
 و موصوف و فربه و فروزه و ریواج و انار و کافور و عود و بکند و بکند
 سب و لای و اندر کلاب و شراب ریجانی تر کیم و آب
 ترشی ترنج و آب لیمو با کلاب استختر و با کلاب ترشی آن نکند و سر کافور
 بود و اگر وقت ضعیف باشد و نیم بود که حرکت غریزی باین شربت
 خشک بای دارد اندکی کبابه و قافور و پوست ترنج و مانند آن با این قافور
 و شربت های خشک یا بکند و لسان انار و آب آن سخت نافع بود و دلیری
 کردن در دادن آن با آب باکی نبود و تحویل کردن بهوی خشک بهتر
 علاج است و محمد زکریا میگوید که اگر خفا و خفقان کرم در شهری مقام
 سازد عمر او کوتاه کرد و میگوید که اگر امن دیدم از خفا و خفقان کرم همه
 بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 سیوه از سر یکی سده کافور و کافور و کافور و کافور و کافور
دل و خفقان که رسد المراج سده خرقه اسباب خفقان که از
 سده المراج سده خرقه سده المراج کرم بود **علامات** رنگ
 روی خرد و سده المراج سرد بکند و بکند و بکند و بکند و بکند

مشک دانی سنب و مروارید از هر یکی یک درم شکریست درم ششتری است
درم اندر شرباب فستقین بکار دارند و صفت شرباب فستقین بکینند
افستقین روی چندم کل سنج بازده درم سنب ده درم تربسب نیم
کوفته و درم سمر که بکوبند و درم من آب به پخته تا به نیم یا آید سیالاید
مرباد مقدار است درم که کند و سفوف با وی بدهند و تدبیرای دیگر
که یاد کرده اند نخست شایده تصرف میکنند از آن باب چهار درم
لغت هشتم از شرباب فستقین که درم خفکان
سود المراج خشک خیز و مصالحات آن خفکان که از شرباب
خشک تولد کند از د و بیرون نبود یا گرم و خشک بود یا سرد و خشک احوال
خداوند مزاج گرم و خشک همچون احوال خداوند قی بود و علاج احوال
دقت است و علاج خفکان که از سوا المراج گرم خیز و چنانکه یاد کرده اند
و احوال خداوند سرد و خشک همچون حال قی الشیخوخ بود و علاج
نشان بود بآب سبب از لغت هشتم از شرباب فستقین که درم خفکان
گرم خفکان که از سوا المراج سرد خیز و از زبان
نخا رسود احوال خداوند این علت همچون احوال علت مالتولیا

بود

بود و مصالحات اگر تولد سود از بغم بود و نخست پهلای باید
و آن بدین شکریست ندرت و فستقین و غاریقون و اسطوخودوس و
بلبل کالی از هر یکی یک جزو نیم و هندی نیم جزو سمر که بکوبند و حل کنند
شربابی از د و درم ساس درم صفت حبشی نافع بکینند و فستقین
از هر یکی یک درم شحم خفیل و غاریقون و حجر ارنی مضمول از هر یکی دانی
و نیم سقونیان دانی ملخ لفظی دانی خرق سیاه نیم دانی اسطوخودوس
دو دانی مقل دانی حب که چنانکه درست و اگر تولد سود از صفرا
است استغراق بدین حب که بکینند ندرت و فستقین و سناکلی و شایه
از هر یکی یک جزو و دو دانی صبر و جزو و لاجور مضمول از هر یکی یک جزو
مصطکی بکیند و دو دانی کل سنج و دو هر از یکی جزو سمر که بکوبند و حب
کند بآب سبب شیرین شربابی چهار درم و اگر ماده علت سودایی محض
باشد صبر شیرین دهند تا داغ و نواحی دل را پاک کنند صفت حب شیرین
بکینند بلبل کالی و فستقین از هر یکی یک جزو و لاجور نیم اسطوخودوس
دو هر از یکی خرق سیاه دانی از جزوی مصطکی و عود خام و سفلیج
از هر یکی نیم جزو و حجر ارنی مضمول دو دانی از جزوی شحم خفیل یک جزو

سمر بآب سبب شیرین بکشند و حب که ندرت شربابی یک درم بکوبند و نیم جزو سنب
بوقت خواب این حب بدهند و با د و غره و فستقین بکینند که از سنب
کبر از نصف صبه کلی که ماده سودایی را پاک کند بکینند بلبل کالی
و بلبل سیاه از هر یکی یک درم فستقین و قرض از هر یکی نیم درم و الممشک
مرد درم و دیگر شنبلیلی جای قرض دانی و نیم حجر ارنی مضمول و ده
صفت حبشی دیگر بکینند لاجور و فستقین و اسطوخودوس از هر یکی یک درم
در حجر ارنی مضمول و حجر لاجور مضمول از هر یکی دانی و نیم عود هندی و
نفع مصطکی از هر یکی دانی شحم خفیل و غاریقون و ملخ لفظی از هر یکی
دانی و نیم خرق سیاه طسوطی سقونیان نیم دانی حب که ندرت شربابی است صفت
سفوف نافع بکینند بلبل کالی و بلبل سیاه و ملخ و فستقین یک جزو و نیم
و لسان الثور و اسطوخودوس و فستقین و کل ارنی و عود هندی و سفوف
و قرض و کشتی خشک از هر یکی یک درم که با وسد و مروارید و بر شحم خفیل
و حجر ارنی مضمول از هر یکی دانی و نیم شحم خفیل و غره و مغز و دانی از هر یکی
چهار درم سمر که بکوبند و بر ندرت شربابی مالتولیا اندر بآب سبب
یا اندر شرباب سبب و شرباب لسان الثور اندر این علت سود و میند بود

صفت آن

صفت آن لسان الثور خشکی می درم یک با در نیم جزو سنب
و ساج هندی از هر یکی دو درم سمر که بکوبند و سمر در سنباب
بکینند تا بکیند باز از هر یکی یک درم فستقین و لاجور نیم شربابی است درم
بکالاب یا بآب سبب شیرین دهند صفت و الممشک که خداوند این
علت را سود مند بود بکینند مصطکی و دارچینی و قرض و سنب و سناکلی
و جزو و لاجور و قاضی که با وسد و پوست ترنج و عود خام و قرض
داربلبل و شحم با در نیم جزو و شحم فستقین و سمر که بکوبند و سمر در سنباب
که با وسد و لاجور خام و ساج هندی و در نیم جزو و سمر که بکوبند و سمر در سنباب
مشک و شقال سمر که بکوبند و بر ندرت شربابی مالتولیا اندر بآب سبب
اندر یکین آب تر کنند و یک شایه از روز بکینند و دیگر روز بکینند و بهر روز
و بیالاید و بکین و نیم دانی بکینند و لاجور اندر چنانکه درست و به ندرت شربابی
شود و داری کوفه بدین بکینند شربابی از آن حب که مالتولیا با بازده
درم شرباب سبب بدین نافع بود بآب شربابی که درم شربابی
کتاب شربابی که درم غشی و مفضل اندر بآب
نخستین از این لغت یاد کرده اند که سبب مفضل قوی گردد

نمان سبب بعینها سبب غشی باشد **علامات** آنچسب
 غشی است که باشد که افتاده بود و نفس قوی بود و لیکن سبب است که اگر
 ویری بود و آنجا که سبب تحلیل روح نبض ضعیف و خروار می بود و اگر که
 غشی تدریج افتد تحت نفس او میخیزد که در رنگ او بکشد از هر که
 خون از ظاهر یا درون باز شود و حرکت چشم ضعیف گردد و پیش چشم خال
 طلایی یا خال رنگی دیگر بدیدد و طرف سرد شود و آنکه مایه عرق سرد کند و
 باشد که متعین سرد شود و اگر غشی قوی باشد چشم باز شود و اگر که
 در غشی رنگ روی سبز شود و سر و گردن در پیش او میخیزد و سر بلند است
 چون سر او را راست کنند در حال میبرد و بیاید است که غشی قوی را علاج
 نیست و هرگاه که از پس سمال یا از پس که زدن یا از پس دردی و جراحت
 از علامتها که یاد کردیم در صحنه یاد کردیم و تدارک و نگاه داشتن قوت
 مشغول باید شد و اگر که پیش از غشی متعین شد بدیدد و بیاید است
 که سبب آن از معده است و امید علاج پذیرفتن نیست اگر از سبب
 مشارکت اعضا و علامت آن و سبب سابقه و مایه خونی ظاهر شود و یا
 دانست که سبب آن از دل است و زود باشد که هلاک شود و اگر کسی را زود

میان کردن

میان رک زدن غشی افتد آنکه خون بسیار بیرون کرده باشد
 و رک زدن عادت داشته بود و هیچ بار غشی نمانده باشد
 که در تن او ماده چار نیست و معده و ضعیف است و کسانی که عادت
 رک زدن نداشته باشند چون آثار رک زدن کنند غشی بدیدد از آن
 غشی نباید ترسید و بیاید است که رک زدن عادت نگردد است
 خاصه که در آنکه معده او قویست و اخلاط بدن بدی نیست که از حرکت
 خون غشی تو که کند **محالجات** آنرا که سبب غشی سوء المزاج حکم
 باشد و را علاج نیست و آنرا که غشی مبتلا است عضوی دیگر افتد امیدوار
 باشد و علاج پذیرد و طبیب خداوند غشی را یا در حال غشی یا بدیدد از حال
 که پیش باز آید باشد که در حال غشی باید تند میرا داشتن سبب مشغول
 شوند بودیاری قوت و مدد دادن روح مشغول باید بود و بخوبی بودین
 و بخوبی که محقق او اندر چنانکه پیش و خداوند مزاج کرم صغری را که قوی و صند
 و کلاب و خیار باد رنگ سپید کرده با آنکه مشک می باید بود یا نماند مشک
 حرارت خیرزی را که دکنده کافور و صند و کلاب حرارت خیرزی را که شکن
 کند و کلاب سرد کرده در حلق او چکانند و برین روی او زنده آب

سرد با آنکه شراب رفیق یا با **اللهم** آمیزد و حلق او چکانند
 صواب باشد و چون پدیدار شود و پیرهن بصدل برگردانده در روی
 پوشانند و طعام مخصوص و قهوه و دودغ سرد باید داد و غذا و غذای
 سرد را بهیوی مشک و غالیه و نه علاج باید کرد و شراب کرم کرده یا
 دواء المشک یا با صند و یک طبع حلق او و چکانند و قهوه و
 لایه عین کرم چون روغن نارین و روغن صند و حلق او و اگر ناقص
 چنان افتد که خداوند غشی روزه داشته باشد یا بسبی دیگر که برین
 شراب از روی ده باید داشت از هر که که معده تهی باشد شراب
 و براتش و اخلاط و هین ارد و علاج او بطعامهای خوشبوی و آنکه
 ما **اللهم** باید کرد و اگر سبب غشی اسهال قوی باشد یا بسبی دیگر سردی
 آورده و چون رک زدن بسیار یا از جراحتی خون بسیار رفته آب
 سرد و کلاب سرد و بسبب زنده اند و نشاید تحت لیکن بهیوی کلاب
 و بهیوی مرغ بریان کرده و کشنیز شک بر روی پراگندن چنانکه هست
 و بهیوی صند و آنکه براتش افکند و بهیوی نان کرم علاج باید کرد
 و قهوه و لایه عین کرم مالیدن و ما **اللهم** با آنکه شراب رفیق حلق
 او چکانند

او چکانند تا ما **اللهم** را بدیدد و زود و بهتر تر رساند و روح را مدد
 و اگر غشی از پس قهوه افتد آنکه مشک و سک در آب با **اللهم** آمیزد
 در حلق او چکانند و چون بهوش باز آید هم ازین ماء **اللهم** دهنده آنکه
 کل نیشابوری که بهیوی کافور بر ورده باشند فریدن صواب بود و
 اگر سبب غشی عرق کردن بسیار باشد اطراف او را با کلاب و آب
 سرد بمالند و بر یک مورد مشک کوفته و خنجر و مار و مانند آن بر اندازد
 پر کردن تا عرق او را باز آید و قوت را با آب باقی و ما **اللهم** و بهیوی
 مدد کند و اگر در حال غشی مشک کشن و قهوه بدیدد یا پیش از آن بوده یا
 بوی طعام از روی ده باید داشت و جدا باید کرد تا می کند و بهیوی بکافور
 بردن و قهوه را چکانند و با از روی بلند چون آواز طبل و بوق
 و مانند آن پراگندن و چیزی که عطسه کرد بهیوی او برداشتن چون کشن
 و مانند آن پس گردن تنبیه بسیار نشود و عطسه نماند بیاید است
 که در روی امید فاند و اگر سبب غشی دردی چون درد قولنج و مانند آن
 بود بقهوه نماند و او را در پس علاج قولنج کردن اگر سبب غشی گردن
 حیوانی زهرناک بود یا خوردن طعامی زهرناک تر یا که و یا زهر یا باید داد

و اگر سبب عرضی از اعراض نفسانی بود بهیوی عطری که موافق مزاج
او بود علاج باید کرد و اطراف او را با آب سرد و کلاب سرد مالیدن و فواید
او بر غشی کرم مالیدن و زمانی اندک بینی او گرفته داشتن و با بستن بینی
و کلاب و اما اگر سبب خلقی و بجا نیدن و بیاید داشتن که جبهه کلتانی اند
در بیشتر انواع غشی سودمند بود لیکن در غشی که سبب آن عرق کردن بسیار
گشاده زبان دارد و اطراف مالیدن و کرم داشتن و فواید را بر غشای کرم
مالیدن و پدید داشتن و از سر کفش منع کردن نافع بود و اگر در حال غشی
سرمه یا قند یا شکر یا زرد شکرهای سرد و حشای سرد شده باشد فلا فلی و ما شکران
و ادون ملوای باشد و کسانی را که از قند یا از پس آن غشی افتد و سبب آن
ضعیفی معده باشد و غلبه صفرا پیش از قند شکرهای که معده را قوت دهد و
تسکین صفرا کنند باید و او چون شراب اناور و ربیب و ربیبانی و لیون و اگر
سبب غشی اعتناق رحم بود بهیوی عطرازوی دور باید داشت و با جلاها
منخل باید بود بهیوی که معده او را موافق بویانین چون شیر و آرد
نار و پنیر و انگور

کفتار فم

الکلب

از کلاب شمر خجوه اند از حوالی آن پمارهای پستان
و معالجات آن و این گفتار به باب است باطل اند
یا اگر در آن حال شیر و کمی آن و معالجات آن

اگر چه شیر و منی و خون سر به صورت مخالف یکدیگرند و با یکدیگر تقوی
تولد مرکب اندامی دیگر است سبب تولد سر سبب است و اسباب
کمی و منی سر به نوعی یکی از جهت ماده و یکی از جهت مزاج بهترین با مزاج
آن اندام که جایگاه تولد است اما سبب بسیاری شیر و بسیاری منی بسیار
خون است و آنچه از جهت ماده است و دو نوعی یکی آنکه سبب که طعام
در کثرت و کیفیت معتدل باشد از وی خونی نیک و تمام تولد کند و سبب
که بر خلاف این باشد از وی خونی بد و آنکه تولد کند مثلاً از طعامی که در
خستگی یا در سردی یا در گرمی یا در تری یا در گرمی و خشکی یا در سردی
و تری یا در سردی و خشکی از اعتدال بیرون باشد خون که تولد کند و اما
آنکه از جای دیگر خون بکشد و سبب میل کند این چنان باشد که در غصه
اماسی قوی بدید که با از جای دیگر است غرضی افتد و آنچه از جهت هر صفت
چنان بود که مزاج بهترین با مزاج پستان در خشک یا در تری از اعتدال

بیرون باشد اگر در خشکی نامعتدل بود ماده را خشک کند و اگر اند تری
نامعتدل باشد ماده سبب افراط تری از آن بیرون شود که شیر تواند گشت
یا از وی شیر پسندیده تولد کند علامات شیر پسندیده از خون صافی
تولد کند و شیر پسندیده از خون صفرا می تولد کند یا از خون بلغمی یا از خون
سودایی اما شیر صفرا می زرد و رقیق و کرم بود و طعم و بوی آن تیر باشد
و شیر بلغمی سپید و آبکال بود و اگر با بلغم کرمی غلبه دارد طعم آن شور باشد
و اگر سردی غلبه دارد و طعم چسبوی آن بدتر است که باید شیر سودایی سبط بود
و آنکه گاه باشد که بسبب خشکی مزاج دوام شیر سخت غلیظ گردد و همچون رشته
بیرون آید و آنچه از خون صافی تولد کند رنگ و قوام آن معتدل باشد و طعم
و بوی آن خوش بود و معالجات سبب بیرون آید که شیر را نیز زیاده
چون تودری سرخ و سپید و شکر شش سپید و پستان بزرگ پستان کوچکند
و طعامهای که پهل تری و گرمی دارد و از وی کجوس نیک تولد کند و سخت
نگاه باید کرد تا سبب آنکه شیر نایب نباشی آن جهت اگر سبب خوردن طعامها
بد باشد و ناموافق از آن باز دارد و چیزهای موافق دهند و اگر سبب مزاج
در ریاضت و کار سخت باشد اما شش باشد شکرها و طعامها بدل کنند

فوی و اگر

از نایب که سبب شیر بیرون آید که از شش کثرت شیر بیرون آید

بست درم با چهار عدد انجیر و یک دوشاخ برک با میان تر در مقدار یک
 آب بزنند و مقدار چهار درم باز دارند و درم شیر تازه برافکنند و بزنند چنان
 رسد و پنج درم روغن بادام و پست درم شکر سوده برافکنند و بزنند
 صفت ششتری دیگر که بزنند درم روغن کاه و کاه و یک قح شتر
 انکوری یا میزند و بپزند و ساق لاله لکشک جویند و طبعان با شکر بپزند
 و ترب و سبوس کدوم در شرب بپزند و بپالانند و بپزند و بخورند و شیر
 ترکند و یک شرب بپزند و با دان شیر با شکر بپزند صفت ششتری دیگر
 بکیرند تخم کز و تخم ساز و تخم شلغم و تخم حبث و تخم ترب و تخم کنده و تخم بادام
 لاسات و آرد نخود بریان کرده بر سر همه کشا و سر با آرد چندم کوفته و بخت
 با پنج اسیر شیر تازه بپزند صفت طحالی دیگر که بزنند تخم کنده و تخم حبث
 و تخم حله و تخم پست و توری از سر یکی سه درم برک با میان تر سه درم سدر
 انداز آب بپزند و بپالانند و مقدار سی درم انگبین و ده درم روغن کاه و بپزند
 و نان دروی کنند و بپزند و اگر کسی بپوش انگبین مسخته با شکر که روا بود
 صفت ضمای که شیر زیاد کند بکیرند آرد با قلی ده درم تخم بادام
 چندم بکوبند و قدری باد روغ بسایند و آب وی بکوبند و این برود و در میان
 بپزند

بپزند و بریتا نمانند باید و هر قدر که از شکر لکنت
 ششتر اند و باید کردن **بسیار** و معالجات آن
 کاه با شکر بسیار شیر بپزند و آرد کاه و آرد کاه و آرد کاه
 تو لکند و کاه با شکر بعضی زبان بی استی شیر در پستان بپزند و
 که حبث با کز و کاه با شکر که درم در وقت بلوغ رسد شیر
 پستان بپزند و در روغن خالص که در پستان ایشان چربی چون باد
 رسید باید معالجات از آن سبب باز گرفتن حبث بود و بهر
 کشادن آن باید کرد و از آن سبب بسیار طعام و شرب بد باشد
 از آن باز باید داشت و از چربی خشک که درین باب سودمند است
 تقشیر است که از عدس و سرکه بپزند و گوشت خورند و ضما کردن و لعاب
 اسبغول ملا کردن و برک آن ضما کردن و آرد با قلی با روغن گل و پسته که
 ضما کنند و از ضررهای گرم برک سداب است خوردن و ضما کردن نافع
 بود و تخم سداب خاصه جلی و زیره خوردن و با سرکه ضما کردن و تخم کرب
 کوفته ضما کردن و اشق با شرب حل کردن و ملا کردن و دره سنگ
 با روغن سوده ملا کردن و آرد عدس و آرد با قلی و زعفران و کوزه

و کدوم کوفته و آب ششتر ضما کردن سودمند بود سلطان نهری
 بریان کرده و سوده و کلاب تر کردن و ملا کردن نجابت سودا و
 و سلطان بحری نجین نافع بود **باب دیگر که ضما کرک**
 ششتر اند و باید کردن **بسیار** و معالجات آن
 شیر و پستان از دو پیرون نیت یا فراج گرم بغایت است چنانکه ری شیر
 را خشک کند یا سر بغایت چنانکه از آن بپزند و علامتهای مزاج گرم و سرد
 بسیار جای معلوم شده است معالجات خداوند فرج گرم را
 پوسته روغن تخم پستان طلای باید کرد و آب یک گرم بر روغن
 می باید ریخت و موم روغنی که از موم صافی و روغن تخم سارند یا
 کثیر تر و در آن بالند تا چون موم شود و نما و کنند و کثیر تر و
 برک خرقه کوفته ضما کنند و سرکه و روغن گل بپزند که گرم کردن و قح
 بدان ترکند و بر پستان بپوشند و برک غلبه و برک کاه کوفته ضما
 کردن نافع بود و خداوند فرج سرد و روغنی که از موم زرد و روغن
 سوسن و روغن قط سارند نافع بود صفت ضمای که خداوند فرج
 سرد را سودمند بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 و با موم روغن

و با موم روغن در میان بالند و نیم گرم بر پستان بالند صفت ضمای
 دیگر که بپزند و روغن تخم حله کوفته و تخم بپزند و نما و کنند
 صفت ضمای دیگر که بپزند و میده و آرد جو و جیره و حله و حله
 و تخم کنان کوفته از سر یکی بپزند و نما و کنند و تخم بادام و آب
 آن خوردن سود دارد و خراطین سوده ملا کردن سود دارد و اگر
 چند روز آنکی شوش بپزند و نما و کنند سودا و صفت نظوی
 بکیرند انیسون و بپزند و آرد نخود و برک غار و تخم کرفس و زیره و حله
 قاعده سدر بپزند و بر سینه پستان بپاشند و اگر پستان آماس کیرد
 و آب گل با هم بپایزند و نیم گرم کنند و خرقه بدان تر کنند و بر پستان افکنند
 و بپزند با شرب و سرکه بپزند و نما و کردن نافع بود و ما قیسیا چون
 غبار سوده با روغن گل و سید خایه مرغ طی کردن سودا و صفت
 نظوی که باقی آماس را تحلیل کند بکیرند با بونه و ترب و تمام حله
 و قیوم و چند پسته و در آب بپزند و بر سینه بپاشند یا بچهار
 از کف آن معالجات ششتر اند و باید کردن **بسیار** و معالجات آن
پستان سرکه شیر و پستان غصن شود و چند را به پزند تا موم شود

و از باغستان و آرد باقی بکوبند و روغن کنجش بدو بکشند
و نماد کنند و آرد کنجش و روغن کاه و آرد باقی و نان خشک
کو فیه هم شسته و نماد کنند سر و زردی و خشم حلیه کتان و خطمی
بابونه از سر یکی یک شست بکوبند و بریزند تا چون عصاره شود و نماد
کنند و سر و زردی و این نمادها این اختصارا قند میکند تا زردی بخت
شود و باب کرم تکیه میکند و اگر اتفاق افتد که گوشت پستان کو فیه
شود و ماش و دانه سوز بکوبند و باب بپاشند و نماد کنند **باب**
پنجم از کفایه شکر کتان شسته اند و باب کرم
اماس کرم که در پستان بدیداید سر که این روغن بدیداید روغن بنفشه
کرم امیخته در نشانه کوفته یا در نشانه کاه و کشته بر آن موضع نهند
و سنگین و روغن کاه و هم پامیزند و آرد باقی بدان بپاشند و
نماد کنند و بر ک غلبه بکوبند و بر روغن کل چرب کنند و بر
اماس نهند و از سر سر و زردی و آرد اول یا دانه کاه و دانه کاه و آرد
و آرد باقی و اکلیل الکک کوفته و بخت با روغن کنجش و یک سر و زردی
و بر اماس نهند صفت ضمای که بر سر کجارد از دیگر نهند و شکار

دار چوب

و آرد چوب و آرد باقی و حلیه خطمی کو فیه و بخت از سر یکی خنجر سر و زردی
روغن ان دود و سر و زردی و خنجر سر و زردی و بخت از سر یکی خنجر سر و زردی
کو فیه و بخت از سر یکی خنجر سر و زردی و بخت از سر یکی خنجر سر و زردی
کردن تا سلطان باز کرد و آرد باقی و بخت از سر یکی خنجر سر و زردی
اماس کرم که در پستان بدیداید سر که این روغن بدیداید روغن بنفشه
کرم امیخته در نشانه کوفته یا در نشانه کاه و کشته بر آن موضع نهند
و سنگین و روغن کاه و هم پامیزند و آرد باقی بدان بپاشند و
نماد کنند و بر ک غلبه بکوبند و بر روغن کل چرب کنند و بر
اماس نهند و از سر سر و زردی و آرد اول یا دانه کاه و دانه کاه و آرد
و آرد باقی و اکلیل الکک کوفته و بخت با روغن کنجش و یک سر و زردی
و بر اماس نهند صفت ضمای که بر سر کجارد از دیگر نهند و شکار

پستان پوشیده دارند و در کاه بکوبند و صفت طلی
بکینند کل یا کینه که از انباری طین الحمر کوبند پست درم شکران دو
درم بر سر بپاشند و سر و زردی و صفت طلی دیگر بکینند طین شکران
و اتفاقا و سفیداج راست بکوبند و بعضا و بپاشند و طلی کنند
صفت طلی دیگر بکینند و روغن و آرد چوب و سر و زردی و طلی کنند
و اگر طین الحمر و زردی بکینند و با کینین بپاشند و طلی کنند و سودمند
بود و اگر شبیهانی سود و بر روغن زیت دریا و نرب بپاشند و طلی کنند
نافع بود و اسرار علم و حکم بالیوب

کفایه درم

انگشت ششم از میان احوال بیماری های حری و معدن و معلمات
آن و این کفایه شش خروست و زردی و طلی اندر
شاختن احوال بیماری های حری و خنجر و این خروست و طلی است
باب طلی اندر و این کفایه شش خروست و زردی و طلی اندر
برون و معلمات آن این علت با روغن زیت دریا و نرب بپاشند و طلی کنند
آن و انچه روغن زیت دریا و نرب بپاشند و طلی کنند و کفایه شش خروست و زردی و طلی اندر

و کنجش و بخت و سر و زردی و سر کین بکوبند و روغن و طلی اندر
راست است سر و زردی و بخت و سر کین بکوبند و روغن و طلی اندر
کاه و بخت و سر و زردی و بخت و سر کین بکوبند و روغن و طلی اندر
اندر و این کفایه شش خروست و زردی و طلی اندر
پستان و این کفایه شش خروست و زردی و طلی اندر
سماق غنیمت و زردی و بخت و سر کین بکوبند و روغن و طلی اندر
تر کنند و پست و زردی و بخت و سر کین بکوبند و روغن و طلی اندر
بچوب سر و بخت و زردی و بخت و سر کین بکوبند و روغن و طلی اندر
دیگر باره بپاشند و یک جوش و دیگر بپاشند و نگاه دارند و بوقت حاجت
که بر ریشی که بر اندامهای نازک براید و بر اندامهای نرم براید چون
دندان و زبان پستان طلی کنند **باب ششم از کفایه شش خروست و زردی و طلی اندر**
خنجر کاه پاشتن پستان و این کفایه شش خروست و زردی و طلی اندر
او بر کاه نشود و بکینند اسفنداج و طین قیو لیا از سر یکی دود و سر و زردی
بعضا و طین خنجر بپاشند و بخت و روغن و طلی با آن پامیزند
و سر و زردی و بخت و سر کین بکوبند و روغن و طلی اندر

پستان بپاشند

پیدا شود و موعنی از انواع سوء المزاج سبب ضعف قوت خاصه اند
 چارهای حاده و غیر آن چهارم خشک شدن رطوبت اندرونی
 حرارت تب یا غیر آن و آنچه در سبب بود سبب تب یکی از آنها
 باشد که اندر عضلای جوفه چنانکه در خنق افتد و موهوم
 مهرهای کردن از جای پخته و سببی پیش می آید سبب
 دیده اند مقدمه که ان این علت بدیده است و شیخ ریس میگوید
 که از اشتیاقان من یکی را در خنقاری فرو بردن طعام پیش از وقت
 طعام گرفت بود چنانکه خنق گرفت شود پس اوراقی افتاد و کرمهای
 بزرگ بسیار بر افتاد و آن دشواری زایل شد و سبب آن کرمها بود
 که منفذ گرفته بودند و علامتها آنچه سبب آن انواع سوء المزاج باشد که
 آنکه بدیده اند طعام اندر منفذ دشواری گذرد و هیچ علامتی از علامتها
 آماس و غیر آن ظاهر نبود و آماس کرم ترش خالی نبود لکن تب سخت
 قوی نبود و تشنگی غالب شود و با آماس سرد تب نبود و اگر آماس
 خنق حاد باشد در زیادت شود و گاه تب گرم کرد و با تب که در
 خنق شود و بکشد و دریم بقی بر آید و تب زایل گردد و علت قوی باشد
 و علاج بکشد

و علاج بکشد شود و آنچه مقدمه که از نوبت سخت اسباب آن بوده
 باشد و گاهی که پیش از نوبت باز خنق افتد گرفت شود و در حجابات
 آنچه در آخر چارهای سبب ضعف قوت بدیده اند علاج دشوار نیز در وقت
 نزدیکی هر یک شده و میران چنان نباشد که بدان طریق که ممکن گردد
 قوت ریاوری دهد و موعنی کردن را بر روعن نبشت و موهوم روعن
 همی مانده و روعن ترش ترتهای خشک جرم جرم می بیند و آنرا که
 سبب سوء المزاج سرد باشد بیشتر از این انواع خنق پس کردن روعن
 ترب و روعن خشک و روعن بلبلان می باید مالید و علاج محده سرد
 باید کرد چنانکه پس از این باید کرده اند و آنرا که سببی تری و استرخای مری بود
 علامتهای تری بر سطح زقان و دپان ظاهر باشد سخت محده را پاک
 باید کرد و داروهای خوشبوی که روی قوت حرارت و قوت بود بجا
 باید داشت چنانکه چون مصطکی و انیسون بریان کرده و بهمن سبب و سبب
 و سنبلی و ساج هندی و کند زردین و اگر بداری و پای قابض حاجت
 آید چون گندم که روی قوت سردی است با این دارو بجا داشته
 رو بود لکن بدان مقدار که قوت داروهای گرم بدان غالب بود و

روغن مصطکی و روعن قطه مالید و شیخ ریس میگوید که در تب من ثابت
 که آنکند درین باب سخت نافع بود و آنرا که سبب خنق باشد پیر
 و پیچ و مغز ساق کا و مسکه خوردن و مالیدن نافع بود و کشاکش
 با روعن با دهم و لعاب اسجول جرم جرم خوردن و بدان غرض کرد
 و قهقاریه مرغ تمیز است و فلیکه و اسفناج و آنچه بدان مانده و علاج
 آماس با کرده اند و علاج موهوم کردن که از جای باید اندر دستکاری
 گفته شود باب دوم در علاج اول از کفاده مملو کتاب
 ششم در تب که در **آماس مری** یا از جنس
 غلیظی بود یا از جنس مائش یا آماسی نرم یا آماسی صلب باشد و علامتها
 آن اندر باب نخستین یاد کرده و در حجابات علاج آن بعضی
 دیار و پاشتهای خوردنی باشد و بعضی از داروهای که از پیرون بجا
 دارند اما آنچه از پیرون بجا دارند و آنچه از پیرون بجا
 و علاج آن علاج آماس محده است یعنی با و فرق است که آماس
 محده دارو بر شکم فرو دهنده و آماس مری را سوسو نیست
 بر میان و کف نمند و آنچه خوردنی است از جهت آماس محده بیکبار خوردن
 و از جهت آماس

و از جهت آماس مری جرم جرم خوردن و بعضی در دپان میدارند
 و آنکه آنکه فرو می برند و در سرد و روعن داروهای از خوردنی و بر سبب
 سخت داروهای باز دارند باید که بازی از روعن گویند خاصه که آماس
 بود از آن پس داروهای تحلیل کننده یا آن پاشینه و به آخر داروهای
 تحلیل کننده تنهائی و داروهای باز دارند اما در روی خوردنی سخت
 بلعوتها باید که از حدس و طباشیر و تخم خرفه و لعاب اسجول و آب
 کدوی ترساند و تدریج بپزند و لعاب بادیان و رب سوسن و
 تخم کتان و آنچه و خوا و صلب و مانند آن زیادت کنند و طعامهای اشتها
 باشد از آن داروهای حدس بریان کرده بشیر مغز بادام و از سبب سوسن
 با روعن بادام و شکری و آنچه در سوسن و غیر آن اشتها بپاشند
 و تخم و اگر سوسن و سوسن و سوسن استکانگون و خرفه و تخم
 و بادام تلخ و خوا و آنچه و آنکه زیادت کنند بتدریج داروهای که از پیرون بجا
 دارند ترتیب و ترکیب آن بدین گونه باید صفت صفای خشک
 که سخت بجا دارند بکشد آب مورد تر و آب انی و کلاب و آب سبب
 و آب برک خرفه و آب جی عالم راست است همه را با موهوم روعن از موهوم

آب سماق سودمند بود و در تمام این نوع باید و اگر معده ماکری
ضعیف بود و سنگین سفرخی و آب انار دهند صفت سنگین سفرخی
بکشد آنی ترش طاسرو باطن او پاک کرده بگویند آنش بکشد و بکشد
نهند تا صافی شود و دیگر روز سالانید و بر مقدار یکس آبانی و پنج سیر
سیر که و یکس شکر برافکند و بگویند آنش را بنام این صفت نازنین
بکشد آنرا ترش یک جزو و یکس نیم جزو بپزند و کفک بردارند و بگویند
آنند و اگر حاجت آید و در سناخ نفع اندوی بگویند و چون تمام
چونید به آب بپزند و نفع از وی بیرون کنند و بکار برین
صفت نسفوقی نافع بکشد و یکس سرخ ده درم طباشیر سرد درم سماق پاک
کرده سرد درم خشک دو درم شربت دو درم بای این شربت بکار
کرده صفت ضمای نام بکشد و ترش کرده و بر مرک و ساق خرفه
و بر یک سیر را بکشد و صندل کا فورسید سوده با آن پامیزند و بر
معه دهند و طباب برندان خاصه با صندل و اندکی کا فورسخت ملوق
بود و اگر آب سرد بر نشاند کا و بر معده منبهند صواب و نگاه باید کرد
تا سردی تمام حجاب را و بکار رسد و فکر داند و مگر که گمان افکند سودا

بکاو حجاب

بکاو حجاب رسیده است برو غنمای گرم بکشد و اگر اسهال مزاج
کرمی و خشکی بدید آید کتاب برو غنم بادام و شیر خرباز و او اندک
زن نشاندن و در غنم غنمای این باب در معده خرد و در
انگشتان در کتب است و در کتب دیگر در کتب
باماده در معده و معالجات آن سودا مزاج کرم باماده که
در معده بدید آید و در و ضعف از آن تولید علامتها که در باب گذشته
یا که در آید و جو و باشد و سبب آنکه در معده ماکری و صفیری بود که
طعام را در طوطها از اسهال کنده و وی کاهی بود که بوی طوطها بکشد
دیده و کاهی بو بیلیدی که تاری اثر نیاید اما کاه بوی بیلیدی بکشد
بکشد و در چون مغز که شاف کرده و کاه بوی رنگار در میان نشان
غایت کرمی بود و کاه باشد که سبب آنکه در کاه باماده و طعمای باشد
که بوی آن رود و در چون ترش و طعمای شود و در طعمای بریان کرده
بوی طوطها بکشد و او طعمای در صفت کثرت که طعمای در کاه باماده و کاه
شدن و بوی آن کردین و در این صفت چون نان چون کاه باماده و کاه
دو و کاه بکشد باید و است که نفع داند و ماریت و اندر ترش و نفع داند

خون نیک تولید کند لیکن خون او اندک و تر و ناخوشبوی بود و حجاب
مزاج اصل و کج شد رستی باشد بدین اندامها و از این غذا خون کثیر
و پرورده نشود و خون در کلهای او باشد و از این است که در دم
مهر و صفرائی لاغر باشد و کلهای این ظاهر و در خون بود و در
باب گذشته گفته ایم که در کاه باماده و طعمای کرم باماده
بمغز قوی بود لیکن نباید است که مگر که سودا مزاج مغز بود و کاه
را ضعیف کند و بگویند که ضعیف باشد و کاه باشد که معده بغایت کرم
شود و قوت هنوز بجای بود و بسبب غایت کرمی و گردیدن ماده
کرم در غنمای کلهای اندامها تحلیل کند و کلهایش بود و طبیعت بدل
آنچه تحلیل افتاده باشد باز طبع و کرمشکی غالب شود و اندر کرمشکی
صعب نموده و اگر غذا و در ترشاید غشی نقد و کاه باشد که سبب حرارت
غریب و کلهای آنده و تحلیل کند و اندر حال کرمشکی و تنی معده حجاب
از این آمدن کلهای و چون طعام خورده شود و لعاب باز آید و هرگاه
که در معده ماده صفرائی باشد غشیان و فی بسیار بود لیکن اگر معده
بیک باشد غشیان و سوزش و خشکی و غالب بود باید و است

کرم در سخت

که ماده سخت رقیق است اگر ماده بسیار بود بهوسته باشد اگر اندک باشد
یا طعام خورده و غشیان بدینند یا معجن اگر ماده در معده بود و طبعهای
معهده اجزای آنرا شرب بکند و باشد یعنی اندک خورده باشد تا طعام
تخورد و ساعتی در کلهای غشیان بدینند یا کیکل چون طعام خورده شود
و ساعتی در کلهای ماده صفرائی یا طعام پامیزد و در صحت طعام از قهر
معهده برفم معده براید و غشیان بدید و معجن چون طعام خورده شود
و ساعتی در براید اگر شربتی زد اندک خورده چون ما الحیل و سنگین
و بدان که آن ماده اندک بدید و اگر طبعها معده آن ماده را شرب
کرده باشد از روی قی و توجع باشد لیکن هیچ بر نیاید لیکن علامتهای دیگر
بر آن کولانی و بدو سودا مزاج با ماده را عادت در غشیان است و اگر
تشریب نکرد و باشد هم اندکی و هم اندک بول و هم اندر بر از بدید و
کرمی باشد و هیچ ساکن نشود و دلیل است که معده بعضی ماده را شرب
کرده است و بعضی را شرب ناکرده اند و قضای معده ریخته است و اگر
تنی را قوی را دوری و آن بوی باشد باید و است که ماده اندک صفوی
و یکمیزد و اگر توجع و قی بهوسته باشد دلیل است که ماده اندک معده تولید

درم و اگر طبع نرم باشد و خامند که باز دارند این کواش و هند طبع شیر و
 کل رخ از هر یکی ده درم عود خام و مسک از هر یکی چند درم که بگویند و با
 ربانی یا رب سبب برشته و شربتی سرد چون و اندام معده پاک شود
 فم معده را قوت و هند تا دیگر باره ماه را قبول کند صفت طار که
 معده قوت و دیگر که کل رخ و مندل سید و اندکی کافور و آب آبی و آب
 مورد تر و کلاب و آب سبب سرد و نیز زنده و خرقه بدان تر کنند و بر معده بود
 و طعام اگر کشت و از طبع و آب غوره و نار و انگ مصوم کرده و
 فیه و نیز موافق بود و اگر با صفتی رطوبت آمیخته باشد معده صحت
 را از روی طعام کمتر باشد و آب دهان بسیار بود و غشاکش از غشاک
 قی باید کرد و معده را بر تفعیل صبر پاک باید کرد صفت حتی که در زبان
 نافع بود و بکیرند صبر و غار چون از هر یکی یک درم بخلاب برشته و به هند و بعد
 ده ساعت معجون خیار چرب و هند صفت حتی که بکیرند بیل و زرد
 یک درم و نیم سقمونیای مشوی سلسوج صبر و و انگ غار چون خردم
 و آب غلبه بخلاب برشته و به هند صفت اصطخفون سبک
 که معده را پاک کند بکیرند صبر و سقمونیای و نیسون و نمک هندی از هر یکی چند

ترتیب باشد

ترتیب است که قه صفت درم شربتی ده درم و عود از استغفار معده را
 بکاشند و طبع شیر و کل خشک کو قه و هم برشته قوت و به باد صبر و
 از خرد و در از گندار و در از گندار و در از گندار و در از گندار
سید و اندکی کافور و آب آبی و آب
 علامتهای این رخ آرزوی طعام باشد و به هم کمتر بود و با و و و و و
 بسیار باشد و طبع نرم بود و اندر آن کیوس نباشد و آنچه خورده باشد
 تا که اواید و بر آن اند و معالجات چیزهای گرم که تحلیل کند و خشکی
 آرد نشاید و او و چیزهای گرم و تر باید و چون شیر و انگین و سبب رجا
 به فرج اندک و به غنهای خوشن برقم معده الیدین چون روغن سون
 و روغن قسط و صطکی و روغن قسط با روغن بلبان آمیخته و با اند
 نموم برشته و به اند و به اند و به اند و به اند و به اند و به اند
 که قه و چنانکه سید برشته و با سید برشته و با سید برشته و با سید
 حرارت غریزی برافروزد و کره بسیار و به نیز روان باشد و احتیاط با یکدیگر
 عرق کند و در لاله اگر عرق آید و در و خشکی آید و نشاید که شربت بخشد
 بر آنکه حرکت شربتی حرکت قوت غازی را مشوش کند و اندر طعام زیره

و ناسخه و دار چینی و کنگدان و بیل و انکیز و سیر و کر و یا مسکین و اگر
سودا طبع منفرد شده و از وقت کرم کرده بر خنده نهاده و سودا در دانه
یک روز و یا با سبزه یا بر خنده و پیش از آنکه سر و نشو و بر آید و هر ماه
کنگدین یا انیسون و او را با معجزه و انکیز و سبزه یا فیدای یقون
فلاطینی و زنجبیل پرورده و تریاک و زکریا و دیوس و میس و معجون
کنده و او را سودا و مندی و بر خنده و بیل و انیسون و مسکین
و عود و بیلان و بیل و انیسون و بر خنده و معجون فیدای یقون
بکشد و زنجبیل و بیل و سبزه و بیل و انیسون و مسکین و ناسخه و اگر یکی
چهار و دم کرم کف و پودنه و سبزه و سیر و انیسون و معجون فیدای یقون
و حب و بیلان و ناسخه و عود و انیسون و سبزه و انیسون و بیل و انیسون
کوفه و بیلان و بیل و سبزه و بیل و انیسون و مسکین و ناسخه و اگر یکی
دم از کتاب ششم اندک می کردن **در معده که از سبزه و انیسون**
سب و در شکم خیز و معالجات آن هر که در معده
پیدا شود و سبب آن سودا و طبع سرد و خشک باشد علامت آن
باشد که غذا و دغالت هر روز را غرض می شود و دغالت خشک باشد و آب

کمتر از آب

کمتر از آب و آروغ ترش آید و طعم بکوار و علاج شیرین و شیر
خربالکین و کشکلی و پسته که در شکم باشد با انگین و او را و روغن
مصطکی و روغن نار و روغن بر خنده و فیدای یقون و معجون فیدای یقون
کنده و او را سودا و مندی و بر خنده و بیل و انیسون و مسکین و ناسخه و اگر یکی
دم از کتاب ششم اندک می کردن **در معده که از سبزه و انیسون**
سب و در شکم خیز و معالجات آن هر که در معده
پیدا شود و سبب آن سودا و طبع سرد و خشک باشد علامت آن
باشد که غذا و دغالت هر روز را غرض می شود و دغالت خشک باشد و آب

کمتر از آب

یکدم روزمان و ملک طعام از هر کی یکدم همه استکلیب حسی نشینند
 و اندر طبع خست و تریب کل کنند و بدیند و از پس بی برشتگی صبر کنند و سر
 بسیار زنجیل برورده یا بلبل برورده یا کلنگین بدیند پس از پی برورده
 ره زانست فراخ فرمایند بر حسب اصطلاحی که در این کتاب به ایاچ فیه
 و اگر طوبت بسیار باشد اما اصول دهند با روغن بادام تلخ و شکر و نماییا
 لو خادایند کنند و ایاری از رک فرمایند پس از شکر و نماییا
 دهند با مصطکی و عود خام و قوتل و کفنی و علفانی موافق باشد که از سر عود
 و سبیل سودا و در وقت آن یکدم تریب سفید و درم قوتل و جز بود و در
 و عود خام از هر کی و انکی و نیم سقمونیای شوی نیم دانگ صندل با انکین مصفی
 بنشیند شری دو درم اندازد کرم صفت ایاچ که در حد از انکه و غلیظ
 پاک گرداند یکدم نیم کفنی نشیند درم فستقین رومی و فستقین و تخم بادان
 از هر کی درم بلبل سبید و اسارون و درم از هر کی یکدم و نیم قطره سبیل
 رومی و کاسم از هر کی و درم مصطکی و زعفران از هر کی یکدم و سبیل
 صفت درم شری هر بار و درم متالی و اگر خداوند علت ایاچ و درون
 را کاره بود و توان خورد حب الاقا و به سبیل و صفت حب الاقا
 سبیل

یکدم تریب بلبلان و عود بلبلان و سلیخه و از پی مصطکی و سبیل و
 اسارون و زعفران و سبیل و سبیل و قوتل و جز بود از هر کی یکدم
 و نیم غار قوتل و درم متالی تریب درم سقمونیای شوی و درم متالی
 زنجیل دو درم و نیم دانگ کرم بنشیند و یکدم شری دو درم
 و نیم صفت کفنی یکدم تریب کرمانی صندل و اندر کرم که تریب کنند
 یکشنبه روز پس بریان کنند و برک سداب و رقیه خشک کنند و
 زنجیل و بلبل از هر کی و اسارون را بگویند و به انکین مصفی بنشیند
 و این دانه و سخت نباید کوفت و اگر این خلط کوفت و نیم یکبار
 و با سرشته اندر کشاب و درم طعام می کنند کسائی را که حاجت بود
 میدهند رواند معجون فلا فلی یکدم بلبل سبیل و
 سیاه و از بلبل از هر کی و اوقیه و اندر بعضی نشیند و اوقیه و عود و بلبلان
 یک اوقیه و کاسما و سبیل از هر کی چهارم درم زنجیل و نیم و کرم و سبیل
 و سلیخه و اسارون و درم از هر کی یکدم و نیم کفنی و به انکین
 مصفی بنشیند شری یکدم صفت قوس کل که با کلنگین دهند
 یکدم کل سبیل و درم عود و سبیل و مصطکی و سلیخه و از پی و از پی

و افشین روی از سر یکی یکدم سرد بگویند و با شکر آب کهن بشنند
 و قوامت سر یک ده درم هر بار یک قوس یا مفت کلکین در
 آب اینون حل کنند و بهند صفت هیلید که معده را قوی کند و با
 را بشکند لیسال کهن باز دارد و بکیر زانی شیرین میان آن پاک کنند
 و بگویند و بشا زنده آب آن کنند و نقل او را اندر شراب کبر کنند
 یکشنبه روزه بست با لند و با لند ازین شراب مقدار سمن و آب
 انی صافی کرده چهار من هر دو را با هم پامیزند و چهار من انگبین مصفی
 نهند و بریزند و قوام آرد و از آنش بر آرد پس بکیر شک خالص
 و عود هندی و جوز را و قنصل و زعفران و داربلبل و قاقلاز مری
 ده درم سرد را بگویند و اندر شراب کنند و پامیزند شری از چند درم
 تا ده درم صفت شراب سنبیل که در معده را و نه های کهن را سودا
 بکیر سنبیل لطیف درم اندر و من آب بچشاند تا بهیم بازاید و صافی
 بر پا لند پس دمن انگبین بریزند و قوام آرد شری ده درم صفت
 شراب مشک که بر آرد سودا و در معده را و اندامها را قوت دهد
 و تن را گرم کند بکیر زنده و من آب و دمن انگبین و بچشاند و کفک

بر دارند

بر دارند و قوام آرد و از آنش بکیر زنده و یکدم مشک و یکدم زعفران
 سودا دروی کنند و پامیزند شری ده درم یا چند درم و شراب
 غنیمت برین شقال غنیمت زعفران از هر یکی یک شقال صفت شراب
 عود بکیر زنده و هندی و کفک از هر یکی چند درم هر دو را نیم کوفته
 کنند و سنبیل و قنصل و مصطکی و جوز را از هر یکی ده درم و نیم کوفته
 را اندر خرقه کنند و در ده من کلاب به پزند تا به نیم بازاید و خرقه را
 ساعتی همی مالند پس خرقه را روی بر دارند و یکمن شک طبرزد را بکشد
 و کفک بر آرد و قوام آرد و کانی مشک سودا دروی شری چند
 صفت شراب مویک پوست ترنج ده درم عود هندی مقدس
 زنجبیل و ساج هندی و قاقلاز و فلنج شک و داربلبل از هر یکی دو
 شقال قنصل و مصطکی و سنبیل و جوز را از هر یکی ده درم هر دو را نیم کوفته
 کنند و هر یک جدا جدا اندر خرقه بندند و باغ و اندر سمن آب پیر
 تا به نیم بازاید و خرقه را با لند و بشا زنده و ازوی جدا کنند و دمن
 انگبین و یکمن مشک بریزند و قوام آرد و از آنش بکیر زنده و بهند تا نیم
 گرم شود و یک شقال مشک پیوده و یک شقال غنیمت سودا و کفک

زعفران سه دوی کنند نگاه دارند و با منبر شتری سردم
 تا چند صفت کواش عود بکند عود و قنفل و زنجبیل
 قاقله و ساج هندی و فلفل خشک و داریل از هر یکی دو مثقال زعفران
 یک درم همه را بکوبند و با گلین مصفی بشنند شتری سردم صفت
 سفوف عود که تری معده ببرد بکند قنفل و کباب از هر یکی
 چند صفت مصلی و سگ از هر یکی سردم عود خام صفت درم کمتر
 چند زن سرد شتری یک مثقال تا پنج مثقال کلکین صفت کواش عود
 که سردی معده و باد و قولنج و ضعیفی اندامها را ببرد بکند پوست
 ترنج و عود هندی و قنفل و قاقله و جوز و از هر یکی چند صفت نارنگ
 و انیسون و تخم کرفس و چند پسته و انیسون و زرا بنبج از هر یکی سردم
 روغن بلبان دو درم با درنجوبه و تخم مرکبش و زعفران از هر یکی
 سردم عود شرب یک مثقال غبار اندر روغن بلبان حل کنند و هر
 را اندر کلین مصفی بشنند و از روغن بلبان به پالانید شتری دو
 درم صفت کواش نامر شش بکند زنجبیل و بلبل و داریل
 از هر یکی دو درم نارنگ و سحر کند و سنبلی از هر یکی چند درم

بکوبند

را بکوبند و دو خشک دار و کلین بشنند صفت صبح الصبر
 نشسته استحق بن حین که معده را پاک کند بکند از حبی و قصبه اندریه
 و ساینج و عود بلبان و قناع و از هر یک بسیار هر یکی به او قیبه سنج
 کوفته اند و من آب باران بزند تا نیمه بارید و پالانید و بنیم بر سحر
 بین آب بشوید و در قباب نهند خاص قباب نورا خشک شود پس
 زعفران و مصلی و مر از هر یکی یک و قیبه بکند و با این به پالانید و حب
 کنند شتری دو درم تا سردم صفت سنگلین از نشسته استحق بن
 حین که بران و خداوندان معده ترانافع بود و رطوبت از ج را ببرد بکند
 پوست سنج باویان ده پستار سیکر که ناب بنیم و اگر سکر غصص بود لطیفتر
 بود و نیم آب باوی میامیزد و پوست سنج باویان اندر که آب بزند
 تا نیمه بارید و پالانید و کلین بکند و بزند و تقویم اندر شتری دو و نیم
 باب امتحان و اندر سحر و قیبه بر سحر و مصلی اندرین سنگلین حل
 کنند پاک کنند تر بود صفت داروی که آروغ ترش را شود
 بود بکند غار قون یک مثقال و با کلین بشنند و پند و اندر هاما
 کرو یا جاره از صفت قنار خبث الحادیک بکند تخم کرفس

وی خوش نیده و اگر این دارو با مانند آن اندر شراب بریزند و پخته
و چند روز شراب روغن با آن پخته اند و با تشنه نرم تا شراب برود
و روغن با ندر صواب باشد و اگر نفع شود ای بود تخم کرفس و سداب
و مرزنجوش و دو قوطی و حب الغار و سیب و بادیه ندر که بریزند و
بدان نمید کنند و بجز اینها و آنخواه و غذا و یعون یا دیا را بکنند و از
معجونهای بزرگ تر پاک و مشروب یعون اندرین باب سخت نافع بود
پس معجونها و شرابها از این صنایع دهند و شرف نفع تحت بجهت کنند
پس براره های مسهل و طبع بود نه شتی و طبع خا و لبان و معجون
ایمل و کوارش کند و کوارش الکلان سود دارد و استفراغ بکشد
پس از حقه سود دارد و صفت حب کینج که بریزند و سکنج و
مقل و غار یعون در سار است که بکنند و شربت شری از دو
درم تا سه درم اندازد آب کرم صفت **معجون العاقل** که با دیا
را بکنند که بکنند حب الغار هشت درم یک سداب خشک چند
آنخواه و سعد و زبره و شونیز و کاشم و کربا و فطر سالیون و
با دیا تخم پلیل و دار پلیل و وچ و بودنه و شتی از هر یکی سه درم

چند بکنند

چند بکنند و جاوشن و سکنج از هر یکی دو درم هم را بکنین بشنند
چنانکه پست شتی سه درم صفت **معجون ابل** که با دیا
را و با دیا را تخم کینج که بریزند ابل و آنخواه و داری و وچ و سداب
راست که بکنند و بریزند و بکنین بشنند شتی که بکنند یا دو درم صفت
کوارش که بکنند و دیگر که بکنند ابل و دار پلیل و جوز الزهری و خدرم و
رنجیل و خا و لبان از هر یکی دو درم که بکنند و شربت درم هم را بکنین
بشنند چنانکه پست شتی سه درم صفت **کوارش الکلان**
که بکنند پلیل و دار پلیل از هر یکی خدرم ارسا و رنجیل از هر یکی شش درم اینون
و صفتی و تخم بادیان از هر یکی دو درم الکلان بازه و دیم آنخواه و
تخم کرفس از هر یکی دو درم هم را بکنند و بریزند و بکنین بشنند
شرابی دو درم و معونی اندرین باب نافع بود و شراب الکلان که
سده را بکنند و با دیا را بکنند و اگر طبع نرم باشد و درم حب الرشا
تا کوفه و بریان کرده باب کرم بپزند و اگر طبع خشک باشد یک درم
حب الرشا و یک درم تخم کرفس اندر شراب بپزند و بپزند و هر یک
نمی کنند و زیره خا پیدن سود دارد و خاصه مشرب از طعام تا حده را کرم

کند و آرد و بر او بر آن طعام خوردن بسیار باشد که مزاج اصلی
 سرد بود و سودا مزاج سرد و غلیظ با آن یا اگر دود و باد و قوا و قشکی
 بسیار بود علاج اول آنست که هر وقت که طعام خورد خورد تخت مقداره
 دو م یا کمتر شرب کهن بخورد چنانکه کام و دهان او تر شود و در طعامهای
 ابرار که باید کار داشت بسیار باشد که غلطی در خلط شود و غلیظ شود و در
 و از تحلیل باز دارد و بدن سبب باد و ساکن شود و مکان افتد که از کرم است
 و یکی سودا و شسته است و حال بخلاف آن باشد و همچنین بسیار باشد که چرخ
 کرم بخار تحلیل کند و باد باشد که مکان افتد که مزاج سرد است و حال بر
 خلاف آن بود پس بر طبق واجب بود که علامتهای دیگر بخورد و بر حسب
 مشاهد و اعتبار بر آنچه می باید کرد و تا آنکه نقد یا با حققت مزاج خود
 در معالکفار در هر کتاب ششم اند و ای کرم
در وقت که از سودا و خیر و علامتهای در معده که از خلطهای سودا
 خیر و که از سردی و باد است که خداوند این علت را در معده رسد
 بوده چون طعام خورد آن سوزش را میل کرده و بسیار باشد که آن سوز
 غلط نظری بوده و فرق میان هر دو بعلامتهای سودا و علامتهای خیر

که مصر است

که معلوم است بسیار باشد که هرگاه که طعام خورد بعد از ده ساعت
 معده ایشان در و کند و تا قی کند و چیزی ترش بر زبان بیاورد و کم بکشد و آنچه
 بر آید از ترشی بدان حد باشد که از این راهی بر جوشد و بسبب این خلط
 سودا باشد که از معده کرم آمده بود و هرگاه که طعامها با وی پائین دما
 سودا بسیار کرده و نفی معده بر آید و در آن کار کند **معالجات**
 نخست قی باید کرد و خرق سید برین گونه خرق را در آب اندازند
 و یکشان روز نهند پس آن ترش پاره کنند و بگلکین عمل اندازند
 یک شبانه روز و یک آن سکنجین را با آب شربت و لوبیای سبز کرم
 کنند و بپزند و از آن ترش نیرختی بپزند پس از قی استغری دیگر کنند
 بچشمه تحقیق و بپوشه معجون الحاح کار میدارند صفت قرصی
 که در معده که از بس طعام بدیداید و تا قی نکند یا نافع بود و بکشد
 اینون و تخم کرفس از هر یکی چند م فستقین رومی ده و درم سلیخته
 درم بلبل و درم چند پسته و اینون از هر یکی دو درم و نیم هم بکوبند و قوی
 کنند هر قرصی یک درم شرب یک قرص **خیر**
 سیوه که کفار در هر کتاب ششم اند و ای کرم شناختن

احوال غیر شهوت طعام و محالیت آن و این خبر
 پنج بابت **باب اول اندامی کردن ضعیفی شهوت**
طعام اسباب ضعیفی شهوت طعام هفت نوع است یکی
 سوء المزاج که است ساد و یا ماده دوم استغای تن از غذا سیوم می باشد
 بهتر باشد و فضل غذا تحلیل شود چهارم آنکه بکرم و کیلوس را اندر
 معده جذب کمتر کند و پنجم آنکه اندر معده سیورتر آید و قد
 و انقدر شود و از معده را بخار و شهوت را بچند معده اندر و اندر ششم
 آنکه آن عصب را که از مغز نفوذ می کند به استقامتی رسد و معده را
 در گرفته و همه قوت های اندام های ایشان ضعیف گردد **علامات**
 آنرا که سوء المزاج کرم قد ساد و یا ماده و علامت های او اندرین گفتار
 یاد کرده اند و از اسباب استغای تن باشد از غذا علامت وی اشتها
 و پیری رگها و کلفتی اندامها و تدبیر پای کشته و ریاضت ناکرده بران
 کوه ای و بد و از اسباب آن باشد که بکرم و کیلوس را از جذب کند
 علامت وی آنست که بر اثر او اندر بیشتر قوتها سبب باشد و از
 کسب بستیکی میام و تحلیل نایافتن فضل غذا باشد علامت

وی سختی

وی سختی گوشت باشد و بر کسب صبر تواند کرد و از اسباب سده بود
 که اندر آن مجری افتد که سودا و از وی از سبب زجده اند و شهوت
 طعام را بچند علامت وی آنست که اگر چه از روی طعام کمتر بود
 و آنچه خورده بودی که از خاصه اگر یا این سده و قوی دیگر بار بد باشد و
 از اسباب افت آن عصب باشد که از مغز نفوذ می کند معده را علامت و
 آنست که معده وی حس تیزی طعام تیر نیاید و از اسباب پیری دراز
 کشیده باشد علامت های وی سبب آن بود **علاج** اما علاج سوء
 المزاج کرم ساد و یا ماده اندر خورده دوم یاد کرده اند و از اسباب استغای تن استغای
 تن از غذا بود و حق از طعام باز باید داشت و اندک اندک غذا باز آید
 آورد تا فضل طعام ناکو آید و شهوت از روی طعام بدید
 چنانکه گستانی که از جوئی شکایت کند حق از خواب باز باید داشت
 تا مانده شود و چون خواب یابند خوش بخشد و از اسباب علامت های سنگی
 میام تحلیل نایافتن فضل طعام ظاهر باشد ریاضت و کرم باید
 فرموده و اعضای او را اندر کرم یا ب آب نخود و بورد مالیدن و عرق
 آوردن و از اسباب علامت های تقصیر کرم از جذب کردن صفو کیلوس

فرستد گمان از آن نیز بخورند و اندامها بدین سبب گرسنه ماند و جوئی غذا
 شود **علامات** آنرا که سبب بسیاری شود باشد از سیر معده در
 ابد علامت وی آنست که نقل او بسیار میخورد و آگاه آید به پرون می آید
 و تن او از طعام پرورش نیامده بدین سبب تن او گرسنه و اندامها غدا
 حاجتند آید و سبب حاجتند به غذا و گریستن ترسی سوداغم معده را زود
 طعام کند و اگر ساعتی تا آخر وقت معده را سوختن گیرد و تا طعام نخورد
 آن سوختن نایل نشود و آنرا که سبب سوداغم سرد باشد که معده را آید
 این علامتها که یاد کرده اند همه موجود بود لیکن سوختن معده نباشد و
 آنرا که سبب سوداغم گرم باشد که معده را و اندامها آید و کثافتی
 مسام و تحلیل غذا علامت وی آنست که نقل کمتر از طعام باشد و کثافتی
 نیز غالب بود و تن از طعام بهره و نگردد و آنرا که سبب سرد باشد و
 سبب آن علامت آن بود و آنرا که سبب گرمها بود اندر معده و اندامها
 علامتهای گرم علامت آن بود **در علاج** آنرا که علامتهای در اندام
 سوداغمه ظاهر گردد نخست یک با سلیق یا کرک سلیق باید زد پس
 به طبع اقیتمون و مانند آن است فراغ کردن و مجرب بر سیر زنادن و

خون پرون

و خون پرون ناکردن و معده را با طریق قوت دادن یا کم کردن خون
 خاصه اگر طبع نرم باشد و طعاهای و چوب و نرم فرمودن چون زود
 خایه غنیمت و کوبان آن که زود و کوبت نرم و مرغ مستمن و
 بطور بنهاده باشند و حالش که بر غن با دم و نشاسته و لوزینه و زیزه
 ککک اندر اسید بای چوب و اگر طبع نرم باشد شیر تاز و کوبت برو و بر خال
 و زیزه بکشد و به زیزه با نخود و شبت و انگی زیزه و تا مملو شود و کوبت از رو
 بردارند و درین شور با کوبه ترنجبره و مرغ مستمن به زیزه مملو شود و او اندک
 خا و لجن و در اجنبی و غده بندی کوفته و کفکند ازین شور با خندان
 که خواهند بخورند و اگر شب آب رنگین که از انگو کوهی کرده کرده باشند با
 وی بامیزند و در بند معده را گرم کنند و ترشی خلط سودا از معده باز دارد
 و هر شکرانی که خداوند این علت خور از انگو کوهی باید رنگین و صرف
 و اگر مزاج خواهد زیزه که فانی اندر اسید بزند و بدان آب همزد و کشته و طعاهای
 سیر زود راغ کردن آن نافع بود و آنرا که علامت سردی مزاج معده
 بود نخست قی باید کرد پس ایاج قی را باید اوده پس آنرا که معده بدین طریقی
 پاک کرده باشند کوفتی و تریاک بزرگ و دوا انشک و بخوبی و پند و طعاهای

مرغ و کبک و تدر و دراج بریان کرده شورایی که بیشتر یا کرده آمد با
نیره و واریجینی و کرده یا و شراب هم از آن نوع اگر طبعی نرم بود معجون
کنند باید و **معجون** کند پلید و در پلید و جویو و خربو یا از
هر یکی چند گرم زنجیل و خا و لجان از هر یکی ده درم کند ریخت در شکم
سینه و درم هر یک با یکدیگر بنشیند شربتی سرد در صفت **نفسه** دیگر که
پلید و نانو و انیسون و بود که شکم و منبیل از هر یکی چند گرم کلان رده و
کند سی درم هر یک که بنشیند که پس نرم نباشد و با یکدیگر مصفی بنشیند و
شرابی سرد درم و اگر که سبب تحلیل بسیار و تحلیل تن و سوء طالع کرم باشد
که معده را و همه اندامها را افتاد از حرکت و ریاضت باز باید داشت و
در غن موره بر همه اندامها طاک کردن و اندر سر و نشان دادن و شراب تر
ترنج و شرباب لیمو و شراب رواج دادن و طعام مقدس و فربه و پلاطم
کوشک کوسال و بطن کا و باید فرموده و اگر سبب تحلیل ریاضت و حرکت
تحلیل تن باشد بی سوء طالع همه اندامها پسته و سر و بریان و با بچه و لجا
و طعامها غلیظ باید فرموده و از طعامهای شور و تر منج باید کرد و اگر که
سبب نزل بود علاج ترکه و مدبر منج آن باید کرد و ایاج قیقا باید داد و تا
معده را و ده

معده را و ده و با یک کند چنانکه اندر علاج نزل باید کرده و اگر که سبب بسیار
که معده بود و اندر معده و امعاء پیران باید کرد که هر دو عضو را با یک کند بدان
موجب که در منخس یا کرده اند با یکدیگر و هر دو عضو را با یک کند بدان
و **نفسه** که تابش شعله در میان کرم **جمع و البقری** و معالج
آن است شربت انکه از ارجح البقری که نیندیشی که رنگی کا و این علت
را بدین نام از بریان خوانند که کا و را بسیار افتد و در بیشتر اوقات این
علت از پس شهوت کلی افتد و این که رنگی که اندامها باشد که رنگی
معده و این چنان بود که اندامها بعد از اجتهت بود و معده از آنجا که
پس سخت از نوزی طعام بسیار بوده باشد و شکم رفتن با این حال یار
بوده و این سبب که گمانی کرد و وقت برود و چا بهوش شود و گاه باشد
که سبب خشی و بهوشی طبعی باشد و هم معده را سر دکنده وقت شهوت طعام
را میزند و این بلغم بر خلاف آن بود که از وی شهوت کلی تو که گذر از آن
ترش بود و هم معده را بگز و بخار و شهوت را بجنباند و این نوع و یکدیگر
نباشد معده را فرو نهم آرد و طعام از وی دفع میکند تا هم معده جری
خدا کرد و این بلغم که سبب بهوشی و خشی است بلغمی است بی طعم و غلیظ

ورنه همچون آب که ختم نموده میگیرند و مزاج آن تباه گرداند و قوت
 جاذبه را از کار باز دارد و شهوت را بپزند و باطل کند و سبب طبلان شود
 اندامها گرسنه شود و سبب گرسنگی اندامها و نام استن محده طعام را قوت
 ساقط کرده و چارسه پیش و بطلان قوت کرده و علاج این سخت مشکل است
 از بهر آنکه با استفراغ و پاک کردن محده حاجت بود و ضعیفی و گرسنگی اندامها
 و غشی از استفراغ باز دارد و این علت بیشتر مردان سرد مزاج را افتد که اند
 سرسختند معالجات این علت باز دارد و قوت است و بار
 و این او تا بجای بماند و ساقط نشود و قوت بر آن کردن که شهوت طعام
 بیدارید و این چنان بود که طعامهای خوشبوی از رو را بجایانده میوه
 و اسفند و عسل که در وی قوتی قافض بود می بماند تا قوت را جمع کند
 و نگذارد که تحلیل پذیرد و اما میوه و اسفند و چون سبب وانی و مورد و
 امروز باید و عطر مشک و عود و زبر و مشک و شریف ریختن که اند
 وی زیره بخت باشند و شراب میسون و اگر حراقی حادث شود از عطر
 کافور و کلاب و گل و از طعامهای بوی بره و زغال بریان کرده و نان
 کرم خاکی و نان اندر شرب ترید کرده و ما، اللهم و صفت ما، اللهم اندر

علاج دق

علاج دق یاد کرده و صفت میسون اندر تو را بدین یاد کرده و یاد انشاء الله
 تعالی و اگر غشی افتد و از پدید آمدن رخصا را و از بشکاف و بختند و موی
 صغیر او بپسند و بکشد و گوش راست با اند و چپ را ستالین بزرگ از با
 فرو اندازند و آب سرد و کلاب بر روی او زنند و عود و عطر بسوزند و چون
 بهوش باز آید ما، اللهم اندر خلق او بچکانند و اگر میسون با شراب ریختن که
 با ما، اللهم یا منیرند قوت بیشتر دهد و بوی میوه و طعامها که یاد کرده اند
 بدو رسانند و آنقدر که بر توان داد بدین غذا منان که بوی که اندر شرب کوی
 ترید کرده باشند و آب بر یک مورد و آب سبب و آب شانی و کلاب با انگلی
 غفران و عود و مشک بر مفاصل و اندامهای او طلا می کنند صفت
 مسکاجی که بوی آن خوش بود و قوت را یاری بزرگداشت
 که سال چنانکه به بیت و از آن سیر و سداب و کرفس و پودنه و پوست
 ترنج و زعفران و اندکی سنبل و مشک کشته و طینند که بوی آن خوش بود و
 قوت را یاری دهد که بزرگ یک یا کبوتر چنانکه خواهند و با نخود درست بپزند
 و اندکی زیره و چون نیم بخت شود مقداری روغن زیت بر سر آن کنند و عود
 خام نیم کوفته و وارزنی و نا و لچان اندر وی بپزند تا تمام بخت شود و

و صفت

او باندکی باز آید پس قدری آب کرم و آب آبی ترش و آب سیب ترش بر
 چکانند و بر آتش بگذارند تا دو چوب بر آید پس آتش بردارند و سداب
 هر که در ده بر آید و بنهند تا سرد شود و بوی آن بدو رسانند و مرق و گوشت
 آن بدهند و ضمادی از سبیل و لادن و سب و سعد و خود و غیره مانند آن
 بر معده او نهند و این ضماد بر عرض معطلی و اندکی شراب بخشد پس کرم
 کند و بکار دارند و اگر میسوس حاضر باشد بخور آن با این ضماد یار
 کتد آب چهار جز و سوم را گفتار دهم از کاشته
 اند روی کردن **آرد و نمایی تبا که در دم باید دید و معالجات**
 آن تباهی آرد و با آنرا گویند که مردم خیرهای بد را آرد و گوشت چرنمک
 و کل و انگشت و چیزه که تباری خریف گویند و این کسانی را افتد که اندر معده
 ایشان اخلاط بد بود و زمانی است که نیز افتد حاصله اند ماه دوم و سوم
 از بهر آنکه حیض ایشان باز آید از جهت غذای جنین و گوشت را که اندر
 شکم مادر بود تباری حین گویند و اندرین مدت که یاد کرده که چون حین
 ضعیف بود و همگی آب بر غذای حین خرج نشود و این زمانی نافذ
 که طعامهای نیک و بد و بی ترتیب خورد و خوردن ایشان اخلاط را ضعیف باشد

و این علت

و این علت در ماه چهارم زایل شود از بهر آنکه از آن اخلاط بعضی بقی
 بر معده باشند و بعضی اندرین مدت بخت شده باشند و باقی غذای
 حین کشند از بهر آنکه حین قویترند باشد و غذای بسیار خواهد معالجات
 اما اگر زن است بین بی تکلف می تواند و باستانی خیری بر تو انداخت
 و پستی باید و او را که کاههای می کند و معده او بکوارش عود و صندل
 قوت دادن و از آنکه باقی کردن قوت بسیار باید و نشاید که
 کند و آردی میسوس نیز باید و خیر قوت دادن معده مشغول نشاید
 بوده طعامهای لطیف و زرد و کوبان را بدو معطل باید فرمودن چون
 گوشت دراج و مرغ خانگی و بزغال و بریان کرده و پنجه و کاه و اندر طعام
 او اندکی سیر و خورل کردن و کسان دیگر که جنه های بد را آرد و گوشتی
 باید فرمود و بانهی شوره ترب و سنگین و آب شنب و لوب پای سرج
 و مانند آن و معده را با این فقیه و حب سیر پاک کردن پس معده را
 قوت دادن و معده را و آرد پاک را کرده اند و اگر زهره کرمانی و اما تجمه
 و معطلی از بهر قدری ناشناخته بخانیده از پس طعام تر سفوف کنند یعنی
 بر دیان آهسته و بخورند و اگر زهره و معطلی و اما نخواهند تجمه را بخورند

درین باب منفعتی بزرگست و اگر گوشت را قوی کنند و از آن نماند
و بال و قاعه و کله و باغ و کوزه و گوشت را قوی کنند و گوشت را قوی کنند
و دیگر بپزند قاعه خود و بزرگ و کباب را سارست شکم و زرد و زرد و زرد
در شربت مقدار دو درم شکم کوفته و خفیه صفت توکی و دیگر بپزند
صفت بلوط هفت درم صفت تازه درم خفیه غاف شش درم و نیم
خجانه گون چهار درم زرد درم صفت تازه گوشت را قوی کنند و گوشت را قوی کنند
باز آید و پالانید این جله شربت بود و بسیار روز بخورد و ندان علت
را که عده تباه شده باشد و روی زرد گشته و جلت است و قاعه و یک
رسیده و باغ بود صفت بکینه صفت بلوط دو درم انیسون سرد درم
هفت درم بلبله سیاه و بلبله و امله از هر یکی چند درم بر این مذهب در
و نیم آهن چنان باشد که اگر کوفته باشند و در سرکه نیز آغشته چند بار
و هر بار بریان کردن پس از آنکه از سرکه بیرون آید و باغ و امله
هشت او قوی تراب قاض و هشت او قوی بپزند تا بنیم یا زاید و پالانید
و در هفت روز بخورد صفت توکی و دیگر بپزند و باغ و قاعه شش درم بلبله
و بلبله و امله از هر یکی سرد درم گوشت را قوی کنند و گوشت را قوی کنند

معنی بخورد

مضی بپزند شربت سرد درم اندازی که در وی معطلی و انیسون و فنج
چونانده باشند و استخوان کبوتر بپزند بریان و استخوان دراج و زرد
در خجانه نانی بریان کرده بخامید و آب آن فرو بردن و زرد
ابتن را و غیر ایشان از زردی کل نشانه و اگر این استخوانها را بپزند
و نمک و اندکی بلبله سوده در آب کنند و از این آب شکر و آب بپزند
خوشتر بود و گوشت که سال و گوشت آه و قوی کرد و نمک و باغ و امله
از روی کل نشاند و گوشتی گفته اند بهترین چیزی از هر باطل کردن
شربت هفت که بدن کبوتر بپزند بریان کرده خورد و از این طعام که
تقل کنند و باغ و امله را نقل کردن سود دارد و گوشتی گفته اند اگر سکه
روغن شیر و بخورد از روی بای بر این مذهب و اعتماد و دران بر خربت باید
کرد و آنچه بگویند کل خورد تا از روی کل نشاند نشانه بریان کرده
و شوکر و است و پخته شود بریان کرده و گوشت را قوی کنند و باغ و امله
منق و کشش هر چند بعضی از این علاج کفایت اما بجا نیست سودمند بود
باب پنجم از خواص و سیوه و کفایت در کفایت شربت از روی
کردن **شربت باغ و امله** سبب شکی غالب یا سبب الحاح اند

شکره و انکی بقیه با استغفار باید فرموده از پس استغفار دهن و اذن شد
 ده هفته و هر شب آب سبخل دادن و طعام از کنگ جوش مقشر
 و استغفار که و بر غن بادام و از آنکه صفت حرارت دل بود و بوی
 خاثر خشک باید کرد و اسفندهای خشک پس او نهادن و مقشر نیل و ککاب
 و کافور و صندل بویانیدن و دهن ککاب و با قوس کافور سودمند بود و با
 خیار باد زنگ سر کرده و سودمند بود و صندل و ککاب و مرکب خرفه
 که فریبند نهادن صفت حسی که تشنگی را بنشانند و کنگ که و تخم
 خیار و تخم خیار و زنگ و تخم کدوی شیرین همراه یک کرده از هر یکی چندم
 کنیزانست در تخم خرفه و درم سه کوبند و با آب سبخل بشینند و آب
 کنند صفت ای که تشنگی را بنشانند و کنگ و تخم کدوی و تخم کدوی تازه و تخم
 و مغز خیار و خیار و زنگ همه را مقطر کنند چنانکه ککاب را کنند و ککاب با
 پانزده و طایفه را کنند و بجای آب میدهند و اگر کسی شراب نخواهد نوش
 آب غوره و دیگر آب شراب سید رقی از آن خشک چکانند و با این آب
 کدو و آب خربزه بپزند و با میزند و کس کنند و بجای آب میدهند و
 باید دانست که شراب غوره کحل او تمام باشد تری کند و مغز شاک

باز دارد

باز دارد تشنگی را بنشانند و خواب آرد لیکن اگر شب باشد شراب نشاید
 داده جلاب خام با شراب پانزده و کس کنند تشنگی را بنشانند و تری
 آرد و از آنکه سبب تشنگی هوای گرم باشد دست و پای او در آب سرد بپزد
 نهاده و آب سرد بدست و پای او ریختن و دهن ککاب و مرکب کدو و ککاب
 او نهادن و زرد الوی کشته خشک و رقاق که از آن کت و ترف و خرم
 بندی در دهن و اشتن تشنگی را بنشانند و خایزه غنیمت تشنگی را
 بنشانند و از آنکه سبب تشنگی رطوبتی است و غنیمت باشد و غنیمت باشد و غنیمت
 پس با این فیه او را تا معده او پاک شود و هر ماه و شربت آب گرم دادن
 تا باقی طعام را بگذارد و پاک کند و آب سرد این نوع تشنگی را زیاده است
 و زبان و اوصفت تشنگی که تشنگی غمزدان و تشنگی را بنشانند
 کیم و صومری پاک کرده و با ککاب و آب کنند و کدو را تا بپزند و زبان کرسند
 و به بالا بپزند و اگر کسی شرش خواهد آب انار ترش و آب انار و ککاب با و می بیند
 و اگر ترش نخواهد آب انار و ککاب کمتر کنند و بدان اندازه کنند که از خوش
 آید و اگر کسی موثر تر نخواهد تشنگی شکر و اگر از جهت مردم مرطوب باشد
 شکر کمین کنند و آب انار و مرکب ترش تر خواهد از این خون و سداب و بوی

و انکی شک منبل خوش کشته و کز شیرین تر خواهد با صفتی و عود و نخل
 انکی بل خوش کشته و بیوی مشک آنرا خوشی کشته و کانی که مشک بپزد
 باشد چون آب رسد و نشاید که یکبار بر آب شود آب سرد و خور لیکن
 انکه آنکه مضمضه و غرغره میکند و هر چه عود و میوه و زنا سکن شود و از هر که
 حرارت غریزی ایشان ضعیف شده باشد از شکلی آب سرد بسیار خورند
 و آن حال باقی حرارت غریزی را فرو میزند و کانی را که اندر روده و شکلی
 رنج باشد باقی آب و نخود آب نباید که بخورد از هر که سرد و شکلی رود
 و چهارم از فشار ده که از آب
 ششم اندر شناختن حقیقتی محله چون از فوق و فوق
 و قی در آن و غیر از این جزو شش است باطل الله
 با کمر در **فواق** و معالجات آن اسباب فوق شش
 نوعی یکی آنکه چیزی گرم و تیزم معده را بکزد و دوم آنکه ماده سرد و
 سرد و نرم معده بوده معده را گوشت که از آن دفع کند سوم آنکه از مزاج معده سرد
 باشد چهارم آنکه بادی غلیظه اند معده باشد پنجم آنکه شکلی و استفراغ بسیار
 یعنی کردن یا با سال ششم آنکه اسهال معده و کبر عوارضات

اما آنچه سبب آن چیزی گرم و تیز باشد که کم را بسوزد و کز و جان باشد
 که چیزی گرم نیز خورده باشد یا کانی کرده و صفراوی بسوزد بر او روده یا ما
 گرم و تیز از جگر یا از عضوی دیگر که در معده ریخته باشد و قوت معده بخورد
 که از دفع کند و این نوع از شکلی و تلخی و پختن و سوزش معده خالی باشد
 و دیگر که نشسته بر آن کوبی و دانه و آنچه سبب آن ماده سرد و تیز باشد و معده
 جان بود که طعامهای غلیظه بسیار خورده باشد و ناگوارید و بماند و ترش
 کشته معده گوشت که از دفع کند و این نوع که کافر بسیار افتد سبب
 سبب بسیار خون و این نوع بیشتر با روع ترش و مشکنتن و بسیاری است
 و آن باشد که تیز کشته بر آن کوبی و دانه آنچه سبب آن بادی غلیظه
 بود که در معده بماند هم ازین نوع بود از هر که بادی غلیظه از بلغم غلیظه تولید کند
 و بلغم غلیظه از طعامهای بسیار ناگوارید و تولید کند خاص که طعام بادناک
 باشد و دیگر که نشسته بر آن بادی دانه آنچه سبب آن سردی مزاج معده
 بود و جان باشد که پانز او که کافر بعضی چا را نرا بود و سبب از نقصان
 حرارت غریزی باشد و آنچه که کافر افتد سبب آن فرو کردن شدن حرارت
 غریزی بود از هر که بسیار خورد و آنچه چا را نرا افتد سبب آن نقصان

اما آنچه

اما آنچه سبب آن چیزی گرم و تیز باشد که کم را بسوزد و کز و جان باشد
 که چیزی گرم نیز خورده باشد یا کانی کرده و صفراوی بسوزد بر او روده یا ما
 گرم و تیز از جگر یا از عضوی دیگر که در معده ریخته باشد و قوت معده بخورد
 که از دفع کند و این نوع از شکلی و تلخی و پختن و سوزش معده خالی باشد
 و دیگر که نشسته بر آن کوبی و دانه و آنچه سبب آن ماده سرد و تیز باشد و معده
 جان بود که طعامهای غلیظه بسیار خورده باشد و ناگوارید و بماند و ترش
 کشته معده گوشت که از دفع کند و این نوع که کافر بسیار افتد سبب
 سبب بسیار خون و این نوع بیشتر با روع ترش و مشکنتن و بسیاری است
 و آن باشد که تیز کشته بر آن کوبی و دانه آنچه سبب آن بادی غلیظه
 بود که در معده بماند هم ازین نوع بود از هر که بادی غلیظه از بلغم غلیظه تولید کند
 و بلغم غلیظه از طعامهای بسیار ناگوارید و تولید کند خاص که طعام بادناک
 باشد و دیگر که نشسته بر آن بادی دانه آنچه سبب آن سردی مزاج معده
 بود و جان باشد که پانز او که کافر بعضی چا را نرا بود و سبب از نقصان
 حرارت غریزی باشد و آنچه که کافر افتد سبب آن فرو کردن شدن حرارت
 غریزی بود از هر که بسیار خورد و آنچه چا را نرا افتد سبب آن نقصان

حرارت غریزی باشد سبب چاره‌ای دارد که کشیده باشند و آنچه سبب
 خشکی و ته شدن معده بود استقاعهای بسیار بر آن کواهی دهد و اگر سبب
 آن آتاس جگر و معده وضع آتاس علامتهای آن چون تب و سوزش
 و تشنگی بر آن کواهی دهد **در معالجات** نوع نخستین که سبب آن
 جری گرم و نیز باشد معده را بکوبد و علاج او آنست که چند کربک گرم با
 روغن بادام و زردچوبه میزند و طعام مسکک فرماید و اگر ساکن نشود
 قی فرماید مسکن کین آب گرم با یک شکاب و کلکین و طعام حبث
 نرم دهند و اگر ساکن نشود و انتقال امارج قی فرماید مسکن کین بیشترند و بد
 صواب باشد و طعام نان پاکیزه اندازد و آب سرد و آب انار شیرین تر
 کرده و پس از آنکه این تدبیر کرده باشند مدتی شکاب دهند و آب
 انار شیرین یا میخچه و آب کدو و شکاب و روغن بادام و نوع دیگر
 که سبب آن ماده سرد و تر بود اندر معده علاج او آنست که قی فرماید
 بمای و زردچوبه مسکن کین و آب شنب و لوبای سرخ و تخم جری و بر
 تشنگی صبر کند و اگر اندک و چند سیر می بویند و کند و مصطکی و زان
 و بود نه می خایند و معده را پس از قی امارج قی فرماید پاک کنند و آنچه او را

در معده

و معده و طعام کردن و از ناشناخته‌ها و در معده نفوذ نافع بود
 و عطسه آورد و ماده غلیظ را بخیبند و بکند و نفس باز کشیدن و فو
 که مفتوح شود و اگر کوفی و سخیب و تریاق اربعه و تریاق بزرگ و قند
 سخت نافع بود و مزه کوش و برگ سداب و آب پیاله و یک سکه
 از آن آب بیک کجکین بدینند و یک گرم سارون سوده با کلکین
 سرشته و آب گرم بدیند و انگشتان پای بستان و ترس دهند و فوق
 را ساکن کند و اگر مانده گرم نافع بود و مقدار نیم گرم چند سیر نیم گرم
 قطعه تخم نیم گرم ترش فطر اسالیون یک گرم صبر پاکیزه و با طنج
 بودند و انیسون و مصطکی و زردچوبه و مانند آن بدیند و علاج نوع سیک
 آنست و چهارم که سبب آن باد غلیظ یا فراج سرد بود نیم از این نوع
 باید فرمود که یاد کرده اند و علاج آنچه از خشکی و تهی بودن آنست که تری
 باند ام او باز از دوشیر تازه و آشامیدنیهای نرم و شکاب و آب
 کدو دهند یا شکو و روغن بادام و آب انار شیرین یا مقدار کمی لیمو
 و لعاب اسپنجول و لعاب دانه ابی شیرین یا روغن تخم شنباق و روغن
 و روغن تخم شنباق بر مینی بر کشیدن و مهرهای پشت و کران بدان جرب

از خود دفع کند و نمواند و استیجاب این اضطراب سبب نداشتن سبب
 ضعیفی معده است از انواع سوء المزاج و از آن دو ترس و ماندن هم در
 اضطراب معده باشد و هم طعامی باشد که خورده شود و سبب مادی که در
 معده گرد آید اما اگر جهت طعام بود چنان بود که طعامی نیز خوردن
 ببل و سبب آن که معده را بسوزاند و بکزد یا طعامی بسیار چرب است معده را زود
 نفرت گیرد و مستحق و نرم شود یا طعامی تنه شده و از حال خویش بگذرد
 یا طعامی که بد ساخت باشد چون چیزی که بسوزند و دمان شود و آنچه
 جهت ماده بود از حال بیرون نباشد یا ماده اندر تریای معده بماند
 بود و معده را از تشنگی سبب کرده یا برخل معده و سبب صفا شد و در وی
 یا در فضای معده بود و آنچه در فضای معده بود یا در قعر معده باشد یا
 برقم معده و این ماده از صفای بسیار باشد که تنوع و اضطراب
 معده را تشنگی با هم که بود و در معده و علامت و علاج آن در بابی
 خلاصه یا کرده اند نشان از تعالی علی مرتضی که اضطراب معده
 پخته شود ایم باشد و قی نباشد و عیب آن از انجاری تقبالتفسیر
 گویند و بعضی مردمان پیارس گویند و دل میگرد و این علت از دو

حال بیرون

حال بیرون نباشد یکی آنکه ماده در میان توپهای معده رفته باشد و معده
 از تشنگی کرده و در آن سبب مستحق نباشد و هم آنکه ماده غلیظ است
 که برخل معده و سبب است که این اضطراب تشنگی و بلغمی درین چوبه باشد
 و در میان طعام خوردن ساکن شود باید دانست که ماده صغیر است
 و اگر مویست لعاب در دمان کرده و تشنگی نباشد باید دانست که ماده
 بلغمی است و اگر طعم دمان شود بود و تشنگی باشد باید دانست که
 ماده بلغمی شود و غلیظ است و اگر طعم دمان تشنگی باشد باید دانست که بلغم
 رقیق است و اگر این اضطراب تنوع و قی می افتد باید دانست که ماده
 در اعضا معده است و اگر باسانی می کنند باید دانست که ماده رقیق
 معده است و اگر تشنگی می کنند باید دانست که بر قعر معده است و
 اگر قی می افتد و اضطراب ساکن میشود و باز برید می آید باید دانست که
 ماده صغیری است و از فضای دیگر معده می آید یا از فترت و بسیار باشد
 که اضطراب معده علامت بچران بود و در توپهای و باسی از جمله علامتهای
 بد بود و ناقص علامت نکس باشد و کاه باشد که خداوند تب را در تب تشنگ
 افتد یا صبح باحالی که دمان فاند و قی افتد و چیزی برنگد و نگارید یک نعل

معالجات اگر ماهه صفراوی بود و تر باشد و از آن ترشید
 کرده قی باید فرمود و سنگین پس و آب کرم اگر قی نتواند استفراغ نماید
 فقیر او اندکی سقمونی باید کرد و بعد از آن کسکاب و آب انار زمین
 و شراب غوره و سنگین و طعام و آب و سبزی و روغن بجز ترش
 نغوده و انار دانه بخت و بر معده صفادی از صندل و گل سرخ و مسک
 و لادن و کافور و آب سیب و آب امرو و کلاب نادان و اگر ماهه
 بلغمی بود قی سنگین عسل و ترب و طبع خشک و ماهی شود و باید فرمود
 و اسهال با باراج فقیر و سنگین بخت و از بس استفراغ سیب و ترب
 و شربت افشین باید داد و اگر شراب کهن دهند تا قی بلغم برابر شود
 و معده را بزر و آید و طعام نذر و دو گلب و خشک بریان کرده و بلغم
 و مانند آن دهند و صفراوی کرم کدر باب گذشته یاد کرده اند بر معده
 می باید نهادن تا نافع باشد باب چهار هزار جزو چهار هزار
کتاب در معالجات ششم از کتاب در معالجات
 قی حرکت معده است و دفع کردن آن
 خیزی را بسوی دمان و اسباب آن پنج نوع است یکی بجران

چاره باری

و اگر ماهه صفراوی بود و تر باشد و از آن ترشید
 کرده قی باید فرمود و سنگین پس و آب کرم اگر قی نتواند استفراغ نماید
 فقیر او اندکی سقمونی باید کرد و بعد از آن کسکاب و آب انار زمین
 و شراب غوره و سنگین و طعام و آب و سبزی و روغن بجز ترش
 نغوده و انار دانه بخت و بر معده صفادی از صندل و گل سرخ و مسک
 و لادن و کافور و آب سیب و آب امرو و کلاب نادان و اگر ماهه
 بلغمی بود قی سنگین عسل و ترب و طبع خشک و ماهی شود و باید فرمود
 و اسهال با باراج فقیر و سنگین بخت و از بس استفراغ سیب و ترب
 و شربت افشین باید داد و اگر شراب کهن دهند تا قی بلغم برابر شود
 و معده را بزر و آید و طعام نذر و دو گلب و خشک بریان کرده و بلغم
 و مانند آن دهند و صفراوی کرم کدر باب گذشته یاد کرده اند بر معده
 می باید نهادن تا نافع باشد باب چهار هزار جزو چهار هزار
کتاب در معالجات ششم از کتاب در معالجات
 قی حرکت معده است و دفع کردن آن
 خیزی را بسوی دمان و اسباب آن پنج نوع است یکی بجران

چار باری ده م تولد نماید و معده در اندک آن معده از صفراوی و کرم
 بلغمی که در فضای معده بود تا ترشیدای معده و قی او را ترشید ب کرده
 چهار م آنکه طبعانی با پسندیده خورده شود چنانکه در باب گذشته یاد کرده اند
 پنج آنکه خلط سو دای در معده کدر آید و کسائی باشد که از شراب هر یک
 چند نوبتی راست قی افتد و خلط سو دارا براند و از آن آبش با بند و علا
 هر یک در باب گذشته یاد کرده اند معالجات اگر قی بجرانی
 بود و قوت برجای باشد و چار اسایش می باید از آن بارید است و یاد
 باید داد تا تن پاک شود پس اگر از آن زده کدر و ضعف آرد باز
 باید داشت و آنچه بجزانی نباشد سبب آن غلطی بد بود که در معده است
 و طبع خشک باشد نخست بلغم را نرم باید کرد بخت نرم که از با بونه بخت
 و مسک و کسک جو و سپستان و حلی و کمر سرخ و روغن کنجد باخته
 باشند تا ماه زاف و آرد و شربت آب خراهمندی و آب لوی ترش
 باید داد و خاصکه ماه صفراوی بود و اگر طبع خشک نباشد نخست باب
 کرم و سنگین قی باید فرمود تا ماهه کمتر شود پس معده را بر ب غوره
 و رب انار و رب لیمو ساده بی شکر قوت دادن و اگر این ترشید معده

را بکند و سبب آنی و شراب را بواجب و مشرب است و شرب آنی در خنده و در گزاف
 خورد و طباشیر و کل سبب در دست ناکه و در افکند و بیست و چوب در آب
 نادر و انگ بیاید و او که کلک و نان خشک بریان کرده دادن
 بود و اگر بدین کفایت نشود و هم بر شکم نهادن باید که یک ناف و بریان
 و کلف و اطراف او برقی مالیدن و بعد باید کرد که بخشد و اگر بر شکم نماند
 خنده و آن تخت برقی بچنانکه تا در خواب رود و صفت جوی که فی
 باز دارد و بخوابد بکشد و بزالیج یک خرفه و بزالیج و سقا و قسطار
 مرکبی چهار خرفه و هم بکشد و بشرب آب آنی بشربند و شرب آنی از کفایت
 تانیق و شغال و اطراف و زانو و پهن آمد و باشد و آب آن خوردن
 بود و طعام از سقا و غوره و مار و انگ بیاید و ساق و کل این ماده
 از عضوی دیگر از همه عضو تن معده می آید و تن را بطریق بکشد
 پاک باید کرد و تقیع صبر و ادق و رک با سلیق و تن بهتر باشد و حق
 کرد و اول باب باید کرده و بعد بخت نافع است و بر معده ضایعی
 نهند و اگر از آنی بریان کرده و سید و ضل و کل و مورد و آب
 امرو و سبک و لادن و کافور و زعفران و میسون کرده باشند و صفت
 قشری

قشری لقی صفراوی و در جگر اساکن کند بکشد و آب لوی سیا
 و آب خرمای هندی از هر یکی سه و قوی یک مغسول بکشد و زعفران
 دو دانگ لک و زعفران بیاید و در آب مالند این جگه بکشد و بود
 صفت قشری دیگر که فی و اسهال صفرا و نافع بود بکشد و آب آنی
 و آب سیب ترش از هر یکی سکن ساق و حب لاس و غیره و حاض و پنج
 از هر یکی نیم و هم در این آب بپزند و نیک بیاید و شرب آنی در وقتیکه
 طباشیر سود و صفت قشری دیگر که فی و اسهال و سبب ترش و امرو
 عینی و ناز ترش و غوره و هم بکشد و بشرب آب آنی بکشد و سقا و غیره
 و نبق و حب لاس و انبر یا ریس نیم کوفته در این آب تر کنند و در روز
 بنهند پس بیالایند و با شرب نرم بچشانند تا بقیوم آید و اگر حاجت افتد
 مقداری پوست برقی بسپارد در این شرب بچشانند تا بقیوم آید و صفت
 صفوفی از شرب عینی سبب بکشد و غوره و طباشیر از هر یکی نیم
 کل رخ و بود و زرشک از هر یکی نیم و سقا چهار درهم و انگ و در
 هم بکشد و بشرب آنی یا بشرب رواج و آب خرمای هندی چنانکه صفت
 بنهند و صفت صفوفی دیگر که بکشد کل رخ و سقا از هر یکی

چند گرم طباشیر و دو گرم کل نشا بوی سردم هم را بکوبند و نیم دانگ کافور
 با وی بسند شتری سردم باب نار ترش یا باب سیب یا باب زنی
 به نصف مستقوی دیگر بکوبند طباشیر چند گرم کل سرچهارم بر کافور
 و نیز البقله از هر یکی چند گرم سماق ده گرم قاقیا و یک از هر یکی بمقتضی
 کل نشا بوی دو گرم صمغ عربی سردم عود خام سردم شتری دو
 مثقال با شرب ترشی سرچ و کک سوده در آب سیتش با انگلی
 شرب پنجاه گرم شرب بدینا بدقی صفر با زرد لوت و قوت رانجه دارد و
 اگر قی بلغمی بود که در معده کرده باشد نگاه باید کرد اگر ماده در فضای
 معده است و میل بسوی فم معده دارد هم قی پاک باید کرد به بلغمی است
 و انگلی بوزن درین باب کفایت باشد و از پس قی معده ر قوت دادن
 بکارش عود و حمید شرب بود نه دو انگلی شک و مر و اگر میل بقصر معده را
 بجهت مبرصه مصلی و ایاری فقیر و حب الاقانی پاک باید کرد و از پس آن
 معده را بکوبد از شتاقوت باید داد و باید داشت که هرگاه که سببی
 خطی بود و او را قی باز نتواند داشت یا باسهال همچنانکه اگر سبب
 اسهال که از خطی بدید و آنرا باسهال باز نتوان داشت یا قی و بقرطازین

میکوبید

میکوبید الفی و الاسهال رمضان یروا الحامیا بالاسهال مثل ان الاسهال
 يمنع الفی و الفی الاسهال و این زهر است که هرگاه که قی از خطی بدید
 که در معده باشد چون آن خط را از معده بیرون آرند قی یا باسهال آن قی
 ناچار باز است و همچنین اگر اسهال از خطی بدید یا چون آن خط را بیرون کشند
 باسهال یا قی آن اسهال ناچار باز است و اسباب باز داشتن قی و
 و اسهال یا قی آن است یکی آنکه خلط را بیرون آورد دوم آنکه ماده را از بالا فرو
 سوزی کشد و اگر قوت های معده ماده را تقرب کرده باشد سخت قی باید
 فرمود باین شور و ترب و خردل و سنگلین غصلی و آنچیدان ماند و باین
 حال هیچ طعام و شرب قاضی و عفن نشاید و اما آنکه ماده
 برگشته شود با ایاری فقیر و حب مبر و غیر آن صفت حتی که خل معده
 را از بلغمی پاک گرداند بکوبد ایاری فقیر شش گرم پیلید سیاه و کابلنی از هر یکی
 دو گرم و کل و نمک بنفشه از هر یکی سردم بود و در شک و خیر و اونیسی
 و ناخره و کروی و جوز بو و قنفذ از هر یکی دو گرم و نیم مصلی دو گرم ترب
 و سردم هم را بکوبند و آب بود و نیز شند و حب کنند شتری یک گرم یا نیم مثقال
 در شرب افستین و اگر در مبر بند و ابو و مطبوخی که معده ر قوت

و دیگرند از آنکه ترش سی درم مصطکی بخورم کند نفث دم
 بود و سینه از هر یکی یک دست هم را در یکین و پنجاب نیز تا به سگی
 بازاید و با لایند و یکدرم عود خام سوخته و یکدرم سبک سوخته بپزند
 و آنرا اندک میزد صفت مسفوفی که معده را قوت دهد که بپزد بود
 خشک و عود و قوتل و مصطکی از هر یکی دو درم هم را بکوبند و بپزند
 یکدرم باده درم کلک صفت مسفوفی و دیگر بپزد عود و مصطکی از هر
 یکی یکدرم و سبک نیم خرو و ریوند صنی و بود در خشک و اما بخوابد که تر
 کرده و در روز پس خشک کرده از هر یکی دو خرو و شربتی یکتقال در آب
 انی و اگر علت قویتر بود در آب مورد تر یا در اطراف رز صفت
 ضماری نافع بکند و سبک و قصب الزریره و مصطکی و سنبل و عود
 و قوتل و خورزا و خیر و اوندکی زعفران هم را بکوبند و میسوس بپزند
 و بپخته نهند و اگر قی از غلطی سودا سی بود که معده کرده آمده باشد
 به بازداشتن آن مشغول نباید بود تا ماده کمتر شود پس بقیهها که میل
 بتیزی دارد فرو بپزد و از لادن و کشته و اکلیل الکک و برکن و
 نهادهای ساختن شرباب قابض و بر معده و سبب زندان و ایام فقا
 باقیمون

باقیمون ترکیب کرده و بپزد و چون قی ساکن شود مطبوخ باقیمون باید داد
 تا قی را از باقی سودا پاک شود و سبب ضعیف بود و باروی انبی باشد
 علاج انجمنان باید کرد که در جایگاه یا کرده و اثین معده را بدو الماسک
 و دیگر که از سبک گرم باید کرد و قوت دادن و اگر طبیعت باشد خیرهای قابض
 کتی باز را در نشاید اما لیکن بپخته ماده را فرو داید و درن و معده را سبیل
 پاک باید کرد و اندین پس معده را قوت باید داد و اطراف لادن و گرم
 کردن و در آب گرم نهادن قی را باز دارد خاصه که ماده از قی یا از غصه
 دیگر معده می آید از هر یک ماده را باطراف کشد و از آن قی زود از داید باشد
 و ماده سخت گرم باشد اطراف را در آب سپردن و نهادن و معده را طلائع خشک
 سود کردن سود دارد جالینوس میگوید که از پس طعام معده را در کت و قی
 افتد یا سهال تن در دست کرد و میگوید من قوم را مسهل دادم از هر کون
 بعضی را که صبر توانستند خورد و صبر در آب کشنی دادم و بعضی را که صبر نداشتند
 معجون کردم و دادم و اکثر آنرا نتوانست خورد و خیار خرد دادم و در آب قس
 و آب کشنی و آب بادیان و از سهال کل الکین یا رب انار ترش و بعضی را
 کند و حاق و زیره دادن و باید دانست که خداوند قی را و خداوند سهال را

کرسکی سود دارد و باغلی با پوست بکرا فروج نفع بود و عدس
 مقشر خیره آب از وی ریخته و آنرا سبک بخیزد و بود و سداب و کثیر شک
 و طعامها سودمند بود و اگر سبب قی طعامهای ناموافق بود قی باید کرد
 بسبب کثیر و آب گرم تا معده از آن طعام پاک شود و اگر طعام چرب
 بوده است بعد از قی کردن چیزی نخورد و معده را بشوید و در
 قوت باید داد و اگر طعامی گرم بوده است پس آن قی شرب لیمو و شرب
 خوردن دو آنچه جلد را بپزد و موافق حال بود غذا کند و اگر طعامی
 که خورده بود و شکستگی خیزد و قی تواند کرد و طعام بیشتر از آن باید خورد
 تا معده بر شود و قی آسان تواند کرد و خلط بد با طعام براید و بیشتر
 شکستن اگر قی و شکلی خیزد و ضایعی سرد که بر معده نهد و شربهای شک
 و آب سرد را بل شود و غذا و معده ضعیف را هر وقت که طعام خورد
 شکستن خیزد زیرا که نخست که طعام خواهد خورد چیزی نرم بخورند
 خورد پس چیزی قاضی بر معده نماند و اقراص کواکب دادن در
 شربانی یا حلالی که در وی یک جرعه شک بغایت نافع بود و دو الکاشک
 نیز نافع بود و صفت اقراص کواکب از قرابادین ملیند باب پنجم
 از خرو

از خرو چهار دره که مقدار ده مله گان است شش دره که کرون
 قی خون و معالجات آن قی کردن خون یا از مری یا از
 معده یا از جگر باشد و بیرون آمدن خون از این اندامها از ترکیدن
 ری یا ریشی کشادن سرگی بود و سبب ترکیدن رک از اندرون باشد
 یا از بیرون و آنچه از بیرون بود یا از زخمی بود که بدو رسد یا باکی نبیند
 تر از عادت کند یا از جایی بجهد و آنچه از بیرون باشد یا از بسیار
 خون باشد که در کما کرد و آید و رکها را بکفاند و باستی و نرمی یا بسبی
 ضعیف بکشد یا خشکی رک بود و سبب ریشی که برین اندامها براید یا صغیر
 نیز بود و یا خلطی شود که طبع بوره دارد و برین اندامها بگذرد و ریش
 کرد و سبب کشادن سرگی حرکت قوت دفع بود و سبب
 حرکت قوت دفع یا تیزی صغیر بود که قوت عضو و خواهد که از دفع
 کند و سبب حرکت قوت سرگی بکشاید خون از وی بیرون
 آید یا ضعیفی قوت ماسکه که بود و سبب ضعیفی قوت ماسکه یا طوطی
 باشد که در سرگی راست و نرم کند یا بسیاری خون و بسیاری خلط
 باشد در رکها و بر منافقین رکها از علل آنها اگر قی کردن خون

ناگاه افتد و بسیار براید باید دانست یکی یا رکهای بسیار کفیده
شده است خام که سبب کفیده شدن رک از غیر کشته باشد
و اگر در می یابد در معده یا دیگر دردی بود و باشد و بقی خون براید بسیار
دانست که درین اندام ریشی است و باشد که درم با خون آمیخته براید
و اگر در می یابد در معده یا دیگر حراتی باشد و خون که بقی براید سخت گرم
بود و علامتهای کرمی ظاهر بود باید دانست که سرکه سبب تیزی
و گرمی خون گشاده شده است و اگر در تن علامتهای استلاهی بیدار
بود و خون بسیار بکشد باید دانست که سرکه سبب بسیاری خون و
بسیاری اضلاع که در وی بود گشاده شده است و اگر خون بسیار بود که
که گرم آید سخت گرم نباشد و خداوند علت اعصابی تری از نه بسیار
خورد و بود باید دانست که سرکه سبب تری و نرمی گشاده شده است
معالجات سرکه که در وی کردن خون بپایند و قوت و فصل
سال و غیره باید بود و مانعی نباشد سخت رک با سلیق باید ز از هر
آنکه سرخ و کرم یا کرده اند در حال نافع تر از رک زدن هیچ ضرورت
لیکن خون مقداری اندک بیرون باید کرد و گاه باشد که مقدار کمی

خون بیرون

خون بیرون باید کرد و اگر تنی سخت بنیرون بود اطراف را باید بست
و اقواس کلان را باید داد و قرض کلان بکشد منع عربی با نرود دم
که با بکشد و شیر خشک و کل سرخ و طباسیر و کلان و ساق و عصاره
لحمه القیس و نشا از هر یکی دو درم و افاقیا و سرکه کوزن سوخته و شسته
از هر یکی هفت درم شب بانی سردم افیون نیم درم و در بعضی نسخها یک درم
شترتی سردم در آب باران یا در آب لسان الحل و اگر سبب کفیدن
بود و همچنین تدبیر همین شربت صواب بود و اگر سبب ریشی بود و اقواس
که با باید داد و قرض کلان بکشد و دم الاخون از هر یکی سردم
که با بخورد و شاد و نج مغسول و کل محتوم از هر یکی ده درم شب بانی دو
درم و نج کلان سردم افیون و در بعضی از هر یکی دو درم این جمله قرض
سازند شترتی یک قرض در آب لسان الحل و آب عصاره الراعی و آب
بادروج و آب برگ و ساق خرفه و اقواس الحل کفیدی و گشادی رکها
را نافع بود و صفت آن بکشد و شاد و نج مغسول و دم الاخون از
هر یکی سردم کلان نو ما ز از هر یکی دو درم سرکه کوزن سوخته و شسته
و افاقیا از هر یکی یک درم لادن و زعفران از هر یکی نیم درم دم الاخون

یکدم و نیم هر یک بوزن و آب سنان الحلق نشیند و آواز کند
 هر یکی دو درم شربت یک قوس در یکی از اینها که یاد کرده آمد و کل
 از منی و کل محتوم و طایر با سنان الحلق و آب باران و آب
 غوره نافع بود و طعام نقشیل یا باقی یا باب غوره معده و کبر
 و تقاد های قاضی و خشک بزند و محمد بن زکریا الرازی میگوید یکدم در آب
 که پاره گوشت بز که از خوری بقی بر انداخت و سلامت بماند و فرد
 و کمان من است که در معده وی ناسوری بود بزرگ و بر کمر کمان
 شده بود و بن او بار یک کشته و بوقت قی و قوت دافهان غصه
 او یکپست و قی را و هیچ سبب خرابی نمیداد و اگر حیوان باشد که گشتا
 شدن کما از سستی و نرمی را که بود سبب تری مزاج و بکار داشت و طعامها
 تری آرند چنان که یاد کرده آمد و اطراف کردن در آن او را در وقت قی
 فلونیا پاریسی باید داد و همچنین یکم مشابهه بنجر نیاید و حشر قوری
 و ادون یا بشیر از خرد و چهارم که گفتار دهم از کتب
 هشتم اند که در **کرم** **مضه** پیوسته جاری است از
 حله چارهای تیر که طبعان از الامراض جاد و میگویند و با حطرت
 از بهر

از بهر که در آن روز بیکشاید یعنی هم باقی کردن بود و هم با سنان
 و گاه باشد که اسهال پی بی باشد لیکن بی منشکستن نبود و اصل
 این چاری تا که ایدین طعام بود و اسهال سنان سکونه باشد یکی
 آنکه طعام بسیار خورده باشد چنانکه معده آنرا نتواند گوارید و دوم آنکه
 طعام بی ترتیب خورده شود و آن چنان بود که طعامی قویتر و در
 کوار تر سخت خورده شود و از پس آن طعامی نازک و زود گوار
 خورده شود یا از پس طعام منبیهی تر خورده شود چون انچه خورده بود
 غده آن اما انچه زود گوار باشد بگذارد و بر طعام ناکوارید و بایستد
 از آنجا که سیرم که گوهر طعام که خورده باشد تباها باشد و در معده
 تباها تر شود و مانند دار گردد و چون طعام در معده تباها شود و هر چه
 از آن بخله صغری می مانند تر بود و قی را به هر چه بخله بلغمی مانند تر بود و با سنان
 بیرون آید این چاری تا آنکه که هر طعام که خورده باشد و در معده تباها
 شده بود از تن بیرون آید یا سنان باشد و طاقت آن توان داشت لیکن اگر
 از پس آن در معده و اعصاب تنی بدید یا یکا صحت باشد و استغنا
 افتد و اسهال بدید یا همچون آب تیره و کفزه و گاه باشد که اسهالی افتد

کرد و در هم آنکه هر دو خدا دهندند و خداوند همیشه را خدا باریا گرفت
 و اگر آنکه خدا باریا گرفت چیزی خدا دهندند چگونه نشاید و روغن از بهر
 آن نشاید و اگر روغن قوت معده را ضعیف کند لیکن اگر در معده
 سوزشی بگذارد آنکه با جلاب تا تیزی انحلاط را بختاند و اگر تشنگی و
 حرارت بآن غالب شود جلاب با سنگینی دهند و اگر قی تمام گردد
 باشد و میخوانند که تسکین دهند جلاب با آب ناز ترش یا بدوا
 و خداوند همیشه را هیچ حرکت نشاید کرد و هیچ چیز که بعد از آن نشاید خورد
 و بیاض خف از بهر آنکه درین علت هیچ طلای چون فتن و چیزی
 نامحور در نیست و اگر خواب نیا بدو نشستن را خفته باید داشت
 تا انحلاط ساکن بماند و شاید که در خواب روده اگر تشنگی غالب شود
 طباشیر سوده در آب ناز دانه ترش کنند و از آن آب تحج کنند و
 و آبانی ترش و آب سیب کوبی و آب اطراف درخت سودمند بود
 و اگر این آبها قی با کرد و آنکه الک سوده با سونق تر کنند و کفچه
 دو از آن بدین تا بختند پیری صواب باشد و محو و راضای کنند
 صندل و کل و سیب بریان کرده و بزرگ مورد و کلاب و اندکی کافور

بر شکم او

بر شکم او نمند و آب جو در آب مورد تر کنند و بر شند و نماد کنند و نان خشک
 کهن بیکتر تر کنند و نماد کنند و آنرا را که بیکتر بخت و شکوفه ز و طبع الس و ساق
 و اتفاقا و کلنار بنا بر پوست حد را آب مورد تر کنند و نماد سازند و خاکستر
 نی و خاکستر که خاکستر شامخ زد بیکتر فروج تر کرده بر شکم او مالیدن و اگر
 خرفه جلاب سر در تر کنند و بر شکم او بوشند از او صفت اشتراب صیغها
 کفی باز دارد بیکتر سیب و امرو و قدید و ابلاس و زرشک و ناز دانه
 و هم را نیم کوفته کنند و در آب ناز ترش کنند یک شانه و ز و بزنده و بهر بود
 و یک به بماند و بماند و آن آب دیگر باز بزند تا قوام گیرد و بکار دارند صفت
 اقراص الطین بیکتر نعل خجایی نیم و یکموند نرم با چندرم قافله و بخت
 کباب و سدرم قلع از خود و درم سنگ جلاب بر شند و اقراص کنند و
 در میان کافور نگاه دارند شتری که انتقال با یکا و قی شرب بود و صفت
 اقراص کنند بیکتر نعل خجایی از هر یکی ده درم قافله و سنگ از هر یکی و
 درم کافور و آنکی و نیم شک دانه و نقل نیم درم هم را جلاب دانه ای بکشند
 و اقراص کنند شتری که انتقال با یکا و قی شرب با حج بکار بر صفت
 نسخ و بیکتر نعل خجایی و کندر از هر یکی دو درم کباب و قافله از هر یکی یک درم

و چون کافور دانی و نیم مشک دانی قوتش دانی شریکیتقال با یک اوقیه
 شراب بود و صفت اقراص الامس که بر نایب است و بازو از هر کی
 چدرم صبا لاس و ساق و کمر بازو و کل ارمتی و بلوط و نشا پند بریان
 کرده و قشقل از هر کی ده درم صمد یکونند شریکیتقال قی و اسمال باز
 دار و صفت اقراص اسپن که بر قوتش ده درم سک یکدرم قوتش
 و درم اسن شک یکدرم و نیم مسطکی افیون و میر و جازهر کی یکدرم و نیم
 صمد یکونند و ده قوس سازند و شریک قوس قی باز دارد و نیمه بایند و اگر
 کار بدان رسد که عرق سرد کردن آثار کند و اطراف سرد شود و فوق بایند
 اطراف او را در آب سرد نهاده و میان کول از شری در آب مورد و سرکه بکند
 و برای او طلا کند و خر قه بر بر آن پوشند و سر وقت بریدارند و سر کنند
 و برای او می پوشند و اگر ضعیف کرد و سه پوشش شود و خضلهای او را
 بمالد و سر کوش و چینی او را بمالد و موی صند او میکشد و ما اللهم و شراب
 مشک در حلق او بچکانند و اگر کشنج کند خر قه بر و عن کرم کرده چرب
 میکند و بر غشلهای نهاده و اگر اسمال از حد بگذرد و شفاش در آب بپزند
 و نشا پند بریان کرده در آن آب حمل کنند و بطن حقه سازند و مرطوب
 را که در حال

را که در حال کرم این باید که طعام در معده او تپان شود و اللعیل کرم
 و پنهانی کند و معده را پاک کند از پس اقراص غود و پنهان صفات
 یکدرم قوتش و یکبار از هر کی یکدرم صمد و مسطکی از هر کی یکدرم و نیم
 چهار درم شک و وزن صمد واره شریکیتقال و صفت شراب شک
 در آب کشیده و کرده و صمد و جازهر و نیم صمد و نیم مسطکی و نیم
 صمد کرده و آب آنرا در آب ساق و اگر سوس یکبار بپزند
 بود اولی باشد
 از کاش شمشیر ششاختن حالهای ضعیف معده وید
 تواریک طعام وضعف قوت چهار کاند و این جو
 شش باک است بای اول اندر بای کدر حال **ضعیف معده**
 مرقوی که ضعیف کرد و از قوتهای معده نوعی از ضعیف معده با آن بپزند
 اندکین عادت بیشتر مردمان است که ضعیف معده ضعیف قوت
 با ضمرا گویند و مرقوی از انواع سوء المزاج که در معده بیدار نوعی از
 ضعف معده تو کند و قوت جاذبه را بر سر دی و تری ضعیف کند و
 کرمی و خشکی باری دهد و قوت مایه که از خشکی که پس بسوی دارد بپزد
 شش از کاش شمشیر ششاختن حالهای ضعیف معده وید
 تواریک طعام وضعف قوت چهار کاند و این جو
 شش باک است بای اول اندر بای کدر حال **ضعیف معده**
 مرقوی که ضعیف کرد و از قوتهای معده نوعی از ضعیف معده با آن بپزند
 اندکین عادت بیشتر مردمان است که ضعیف معده ضعیف قوت
 با ضمرا گویند و مرقوی از انواع سوء المزاج که در معده بیدار نوعی از
 ضعف معده تو کند و قوت جاذبه را بر سر دی و تری ضعیف کند و
 کرمی و خشکی باری دهد و قوت مایه که از خشکی که پس بسوی دارد بپزد

و چون کافور دانی و نیم مشک دانی قوتش دانی شریکیتقال با یک اوقیه
 شراب بود و صفت اقراص الامس که بر نایب است و بازو از هر کی
 چدرم صبا لاس و ساق و کمر بازو و کل ارمتی و بلوط و نشا پند بریان
 کرده و قشقل از هر کی ده درم صمد یکونند شریکیتقال قی و اسمال باز
 دار و صفت اقراص اسپن که بر قوتش ده درم سک یکدرم قوتش
 و درم اسن شک یکدرم و نیم مسطکی افیون و میر و جازهر کی یکدرم و نیم
 صمد یکونند و ده قوس سازند و شریک قوس قی باز دارد و نیمه بایند و اگر
 کار بدان رسد که عرق سرد کردن آثار کند و اطراف سرد شود و فوق بایند
 اطراف او را در آب سرد نهاده و میان کول از شری در آب مورد و سرکه بکند
 و برای او طلا کند و خر قه بر بر آن پوشند و سر وقت بریدارند و سر کنند
 و برای او می پوشند و اگر ضعیف کرد و سه پوشش شود و خضلهای او را
 بمالد و سر کوش و چینی او را بمالد و موی صند او میکشد و ما اللهم و شراب
 مشک در حلق او بچکانند و اگر کشنج کند خر قه بر و عن کرم کرده چرب
 میکند و بر غشلهای نهاده و اگر اسمال از حد بگذرد و شفاش در آب بپزند
 و نشا پند بریان کرده در آن آب حمل کنند و بطن حقه سازند و مرطوب
 را که در حال

زهر که ای مقدر دو
و آنکه در معده را برسد

دیده قوت با خمر را گرمی و تری باری دیده قوت و اندک تری که میل
بسیاری دارد و باری دیده و بدترین ضعیفی که در معده بدیداید علامت است
که تشنگی و تمایل شود یعنی یافتن لیغای او نیست شود و انواع سوء المزاج
و اسباب و علامات و علاج این در جزوه دوم ازین کتاب یاد کرده ام
اما علامات معده و قوت های آن درین جزوه بشی تمام یاد کرده ام
باب حر و خمر و خمر و خمر که از کثرت شرب می آید
ضعیف قوت جاذبه علامت ضعیفی قوت جاذبه است
که طعام از معده دیر کند و گاهی کند و گاهی باشد و تا سه روز دیرین بپلو
بر بپلو تواند ماند و غرقان و دوار و سرد و گاه باشد که غشک شدن و
بدیداید و سبب این عارضه بیشتر از خلل صفراوی بود که در معده
گذاشته بود و علامات و علاج این در جزوه چهارم ازین کتاب یاد کرده ام و
آنچه می مادی و بی خلل باشد سبب آن مزاج سرد و تر باشد معالجات
علاج این بطعام های لذیذ لطیف و زود کوار باشد که در حق تند و درج
و خشک بشویر یا بنجته بریان کرده و بروی آب زراعت خوش کرده چون زیره و
کرویا و ارغنی و مانجراه و زعفران و اگر کسی شراب خواهد شراب
قافض دهند

قافض دهند و ضمای بر فم معده نهند از کثرت و مصطکی و منبیل و قوفل
و افستقین و کل و صبر و آنی بنجته و آب برک مورد تر و بر بپلو ریست
خسب از بهر آنکه خفتن برین شکل باری و بدتر و آمدن طعام از معده
و اطراف مالدن و از بسر طعام ریاضتی با بستی کردن و با دانه که معده
بوی شکستن نافع بود یا بسبب و از جزوه پنجم ازین کتاب یاد کرده ام
کتاب ششم در بیماری کردن **ضعیف قوت مایک**
قوت مایک آنست که معده بر طعام مشتمل نشود و التقات نکند یعنی کرد
آن در نیاید و اگر التقات کند ضعیف بود و گاه باشد که در معده خفقا
و ارتعاشی بدیداید و گاه باشد که خدا و معده نخست از ارتعاش معده
آگاهی نباشد و با خمر که ارتعاش غالب گردد و در معده با بوی ارتعاش
کند و اسباب ضعیفی قوت مایک که نوعی است یکی آنکه ماده گرم و سوز
که معده را بسوزاند و قوت از ضعیف کند تا طعام کیده و رسد گاه تواند
داشت و گاه باشد که سوء المزاج گرمی ماده قوت های معده را ضعیف
کند لیکن این ماده باشد و پیشترین ماده باشد دوم ماده سرد بود و
افزاید که طعام را از معده ببلغزند سیوم ریشیا و بنجته بود که از هر

محاسن او گردد و رنجور شود و اگر چه اندک باشد خواه که از نخستین بار دارد
 و دفعه ای علامت ارتعاش پیش از آنکه غالب شود و آنست که معده از
 طعام رنجور گردد و اگر چه اندک باشد و خواه که و نگردد و علامت
 ضعفی قوت مایه که در کوفت است کمی آنکه خداوند علت پیدا کرد که اگر
 حرکت کند طعامی که خورده است از وی باز خواهد گشت و بقی خواهد
 آمد سبب آن باطلوبتی باشد در معده یا ضعفی جسم معده دوم آنکه
 هر طعامی که خورده شود زود از معده با محاف و آید و علامت آنکه
 جسم معده ضعیف بود آنست که با از طعام تمایلی نشود و این حال باید
 نیاید و علامت ماده که در معده را بسوزاند و علامت سوء المزاج کرم
 بی ماده بیشتر یاد کرده آمد و علامت ریشی و شره پس از این یاد کرده آید
 انشاء الله تعالی محالجات اگر سبب علت ماده کرم بود
 آن ماده را بر فرق از معده بیرون باید آورد پس از آن ریبیب و آبی
 و شراب بیهوشی را داشتن و کشاب با کافور پس فرمایند بخن و اگر
 مدت دراز کرد دفعه کا و نیت یا هن تاب کرده باید داد با طباشیر
 و کل سرخ و کلار و قوط و طراش و کلر یا چند که مقدار ده است و روغ

و خجند مین

و خجند مین دارو پراگنده و خجند مین و کافور پس است کنند و صفت
 و آب غوره و آب انار ترش و آب آبی و مانند آن دهند و تیره و گلبه و جو
 مرغ خشکی بریان کرده و آب غوره و آب انار گلبه ترش کرده و وضو که
 از صندل و طباشیر و کلار و کل سرخ و کلر مورد و گوشت آبی و سیب سخته
 باشد برندان و اگر سوء المزاج کرم بی ماده باشد با شفع حاجت نیاید
 علاج هم ازین غلج بود و اگر سبب رطوبتی اغراضند باشد سخت معده را
 پاک باید کرد بقی با با سبیل یا یا یخ قیصر پس کافور خش خوری دهن صفت
 کافور خش خوری کینه پله پله کافور و پله پله سیاه بکوبند و روغن
 کافور بریان کنند و درم ازین پله پله بریان کرده و مانند آن و مختل از مری
 سه درم حب الرشاد خجند مین خشت المید بسکه برورده ده درم هم را
 با کلین بپزند و هموار و کوفته باید که حب الرشاد را صفت فسنجین دیگر
 بکوبند آنه مویر بریان کرده نمین حب لاس از تخم پاک کرده یک استا خرقه
 نیلی و کلار و کلر و کافور از هر یکی ده درم مانند آن و درم همرا بکوبند
 و با کلین بپزند شربت سه درم با شرب مورد و الطریف کوچک
 فرمایند وضو از سبک و عود خام و کلار و کل سرخ و قوط و مانند آن پاشا

و طعام کبک و نرود و راج و تپه و خرگوش و گنجشک ازین جمله
 بیشتر و بزرگ کرده و بوی باز را خوش کرده بکار بند بآب
 چهار هزار خرومخ از کفان و هم از کافور و شکر اندازی
 کردن **نفعی قوت** باید و التفت که انواع سوء المزاج
 ساده و با ماده و هر طعام که نه بماند و نه بوقت و نه بترتیب خورد
 هر طعام که ویرانگینی بود یا سست و دو صدمه بپای و حرکتی که قوت
 و نه بماند از بهانه سبب ناکو ایدین است و سوء المزاج سرد اگر سست
 باشد و اگر با ماده منفرت آن در قوت بود از منفرت سوء المزاج گرم و
 سوء المزاج خشک و سوء المزاج سرد که گرمی و قری معتدل باشد و غنیم
 آن حرکت نکند که سوء المزاج گرم یا سرد نکند لیکن سوء المزاج خشک بد
 باشد و بطل اول او کند و سوء المزاج تر یا مستقاف قوت یا نه در قهر معده
 بیشتر است پس هرگاه که در غنیم تقصیر افتد باید دانست که لاف و رقص
 معده است و حال طعام که غنیمت یا از دو بیرون نباشد یا همچنان بر
 حال خویش بماند و مالوار به بیرون آید تن از وی هیچ بهره نیابد و الاغ
 می قوی جدا کرد یا اندک مایه از حال خود ببرد و تبا شود و تن لاف
 نه بماند

نخا باید و اگر این تقصیر در غنیم دوم و سوم و چهارم افتد چارهای بدو
 کند چون بقی و برص و سرطان و استسقا و کرخا ش و منله و همه از بهر که
 خون که غذا کرد و غنی تخر و طایع طبیعت نبود و هرگاه که قوت یا غنیم طعام
 از کف نکند و در وقت او اندکی زرق الامعاء و دیگر استسقای طبعی اما
 باستان آن وقت او اندک که قوت یا غنیم طعام تری کند و انگ بکار
 نکرد و سبب آن ضعیفی حرارت غریزی بود و نه منی که باید که هنوز قوت
 آفتاب ضعیف باشد و از آیدانها و زمینهای تر بخار بر خیزد و هوای تیره شود
 و نرم که تباری از اسباب کونیند بیدار و چون آفتاب قوی گردد آنرا
 تحلیل کند و بپزد و اگر سبب تقصیر غنیمت سوء المزاج با ماده بود و علاج آن بهیتر
 باشد از علاج سوء المزاج ساده خاصه که حکم گشته بود **علامت قهار**
 که طعام غنیم نشود از معده ویر بر پیون آید و گاهی کند و از وی آن
 طعام بدو باز کند و باشد تن از طعام بهر و نیاید و قوت نیک و چارهای
 بدو کند چنانکه یاد کرده **معالجات** نخست تعرف اسباب باید
 کرد و دفعه تدارک آن مشغول باید بود و سوء المزاج را بحدان تدارک
 باید کرد چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمد و اگر سبب بسیاری طعام بود

باید فرمود تا با کجاغش را در دهوی معتدل بریند و نجس روان روز از
 طعام باز نیند و شکم او را گرم کند و اطراف او را مالند و اگر دیگر روز پیش
 بر خیزد و در کربا برود و طعام سبکتر و اندکتر خورد و اگر نورانی طعام
 و ناکواریکی مانده بود سرور و بهیست همین تدبیر کند تا معده بحال خوش
 باز آید و خفتن بر دست چپ معده را گرم کند از هر آنکه حکم بر وی مشتعل
 شود و خفتن بر دست راست معده را زود خالی کند از هر آنکه شکل معده
 چنانست که گلدوس در وی چون تمام شود افشرد آن از چنان بیکر
 در آید بر کدرهای سار قیاق و آنچه علاج قوت باضمه معده می است خاصه که
 مزاج سرد باشد و طریقل بزرگ و کوچک و کوازش عود و بهر نیادر
 شراب کس دادن یا دارا، الحسل و ضا دیای گرم بر نهادن و طعامها
 گرم و تر زود کوار فرمودن و اگر مزاج گرم بود و میوه سکنجین سفیر جلی و
 شراب انار ترش باید فرمود و صفت **طریقل بزرگ** یک پند باید
 کابی و بلید و کلو زیدان و بسباس و شطیج هندی و شقاق از هر یکی
 جزوی تو در پنج سرخ و زرد و هردو بهین و لسان العصاره از هر یکی نیم
 جزوی را بگویند و بهر پند و بر وزن کا و هر چوب کنند و با لکین منصفی بشیند

صفت هندی

صفت **نشیند** یک پند و بلید و بلید و لکین و کرم کرفس جلی و شطیج هندی
 و ناخواه و ستربار سی از هر یکی یک و او قیصل و حماما و نعل و روغ از هر یکی
 سه درم و ارضی چهار درم بلبل سیاه و سپید و نارنگ و مشک هندی
 از هر یکی نیم و او قیصل الحیدر پرورده و او قیصل خردل پاک و قیصل نیم و شاد
 نیم درم هر یک بگویند و بهر پند و بر وزن کا و هر چوب کنند و با لکین بشیند
 و لکین سوزن نیم و او قیصل با صفت **طریقل کوچک** یک پند
 بلید کابی و بلید و لکین از هر یکی نیم و صطکی و او قیصل نیم و کاسا و عطر
 و او قیصل و فاشک و او قیصل را در آب گرم حل کنند و با لکین بشیند
 و او را با لکین و بر وزن کا و هر چوب کنند و با لکین بشیند صفت
 که از ش عود یک پند و سبیل و کرم کرفس و لکین و صطکی از هر یکی
 یک مثقال عود هندی خام مثقال جوز بود و قیصل و بلید کابی از هر یکی
 دو مثقال و با لکین مثقال فلجین و دو مثقال و نیم قیصل الحیدر و کل از هر
 یکی دو مثقال هر یک بگویند و بهر پند و بر وزن کا و هر چوب کنند و با لکین
 نافع یک پند و بر وزن کا و هر چوب کنند و با لکین نافع و صطکی و لادن
 و پوست ترنج و قیصل و کاسا و قیصل و کاسا و قیصل و کاسا و قیصل

صلب کمتر بود و لکین کاه باشد که ماس خونی و صفراوی با خصل
 کرد و او ماس بلخی نیم مثقال و هر کاه که در معده ماس خونی بدید کرد
 شوت طعام باطل کرد و تب گرم کرد و زیان درشت باشد و
 سرخ و تب با سبب بود و غشای و مدها امتهای خون که محالویت
 ظاهر باشد معالجات اگر مانعی نباشد از ک زدن تخت
 رک با سبیل باید زد و داروی پسپل و داروی قی میج حال نشاید
 وقتی خطر ناکتر بود و بر معده روغن انی می باید مالید و آب برگ مورد
 در آب انی و سیب کلاب و صندل با موم روغنی که از روغن گل
 و موم صافی کرده باشد در باون کنند و با لکین تا میخورد و خرقه
 بدان تر میکند و بر معده میهند و انی و سیب بریان کرده و تراشیده و
 تر و ساق خرقه و یک آن کو قتن و بر معده نهادن نافع بود و تر
 آب نار ترش و شیرین و رب سیب و ربانی باشد و طعام باز
 باید گرفت و تدبیر لطیف باید فرمود و بر کشتاب و آب انار اقتضار
 باید کرد و آب با شراب بنفشه و شراب نیل و انیخته باید داد و از پس
 روز چهارم سرور و بهیست و از لسانی اطل و آب کشنی و آب غنیمت و صطکی

درین باب تابع بود بغایت از اگر کشت جدا کنند و یا ویند
 تا خشک شود و بگویند و نیم مثقال از وی با طریقل یا شراب مورد
 یا بهر پند و بهیست و بهر شیب بر معده او قیصل بغایت سودا
 و اگر مقدار نیم درم بسیارند و با موم میهند و بهیست و بهیست آن
 بزرگ باشد و تدبیر سوزن آن چنان باشد که از لادن میان اش
 نند تا سرخ شود و پس در اند و در آب سر و کشتند و خد یا ربانیست
 تر کرد و سودن و کو قتن آن آسانتر شود و صفت **شراب صود**
 یک پند و روغن سیاه تر کین و آنرا در روغن آب بهر پند و بهیست
 شود و بهیست و بهیست و نیم از وی جدا کنند و دیگر یاره بهیست و بهیست
 طرز تا بقوام آید و اگر مورد دانه تر نباشد مشک از نیم کو قتن و بهیست
 بر آنکه از وی شراب پزند **شراب و شمشیر**
 انرا قنار و بهیست و بهیست و بهیست و بهیست و بهیست و بهیست
 و بهیست و بهیست و بهیست و بهیست و بهیست و بهیست و بهیست
 شش و آب سبیل و قیصل و لکین و کرم کرفس جلی و شطیج هندی
و معده بدید ماس معده بیشتر خونی بود یا صفراوی و ماس

صفت هندی

و خبر بواو ز عفران و قاقا که با رو باد و بوی برود و سبیل و زرد
و کل است است مشک چندان که بوی آن بدید آید همه را بکشد و بپزد
و باب مزه کوش و آب برگ مورد بشنند و بروغن مصطکی صفا کنند و بپزد
ضماد کرده است مسکنین بفرجی که مقداری از نخیل سوده در وی کرده یا
بهر عطای معده را که سخت باشد نافع بود و مقدار آن چنان بود که بر
هر کس مسکنین یک اوقیه نخیل بنهند و ترتیب مسکنین چنانکه گفته شد
باب پنجم از خمر و خمر که قضا کرده است که در کتب ششم اند
یک کرجن **شعقی قوت** و افه باید دانست که بسیار باشد
که طعام در معده شدت دوازده ساعت یا پانزده ساعت ماند
علامت وی آنست که بوی آن طعام از بوی نافه شود و هر چند طعام
لطیف بود قوت نافه بر وی میبوی ترود و زود تر از معده بیرون
و هر چند غلیظ بود قوت نافه با وی میبوی بکشد و از معده برتر
بیرون رود فی الجمله بوی و زود وی آن یکسبب است که قوت
معده بود و هرگاه که مدت ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت
یا افزون از هفت و دو ساعت باشد معده تنی نباشد و آفت یا از

جهت قوی

جهت قوی معده باشد یا از بکر و اعطای از جهت طعامی که خورده شود و از
ترتیب نامسته اتفاق افتاده باشد علاج قوت و افه را در بیشتر احوال
بخیری تر باری باید که که میل بسری دارد چون آب میوه و مسکنین
و پیاز آب و فلو سن و خیار خرد را یک کشتی کنند و آنچه بدان ماند و پخته برده
سخت نافع بود و طعام از پیش و الوی سیاه و خرمایندی و ماش و اسفنج
بروغن بادام نافع بود یا ششم اندر مایه کردن **شعقی حرم**
معده و تسکین آن چارسی که معده اقدیم بتر از آن است
که تشنگی و تخیل شود یعنی یافت جرم آن است که در دو علامت
وی آنست که هیچ طعام نگذارد و آنچه خورده شود بر معده کشی کند و از انواع
سوء المزاج و انواع آما سیاه هیچ ظاهر نبود خدای تنک و ترتیب ستوده
نافه باشد معالجات این بخیر باری قاض باید کرد چون ترپ
مورد و الطریف نریک و کوچک و کواش عود که پیش ازین یاد کرده آمد
و روغن مصطکی بالیدن سود دارد و طعام سخت لطیف و انکسازک
باید و ازج و تنه و موافق بود و یود و نه همه چارسیهای معده و نافه
این نوع را نافع بود و پوست اندرون که در سنگدان مرغ خاکمی یا

از هر یکی یک اوقیه با قیوس خیار خیره چهار درم و دو کنگی
 زعفران باید او را که این آبها هر سه حاضر باشد از آنجا حاضر باشد
 سه اوقیه پنبه یا خیار خیره و زعفران چنانکه یاد کرده اند و درین
 سه روز مضامین را در جو و منحل مسیده کند و آن آب غلبه القلب
 و آنکه زعفران باید ساخت تا بهفت روز بگذرد و روز هشتم تا نهمی
 چهارده روز آب غلبه القلب و آب کشنی از هر یکی دو خر و آب
 بادیان و آب کرفس از هر یکی یک خر و شربت از سه جلد درم با چهار درم
 قیوس خیار خیره و دو آنکه زعفران و اگر پس هفت روز حرارت
 همچنان بر حال خویش نماند این شربت فی آب بادیان و آب
 کرفس دهند و اگر طبع نرم باشد بعضی خیار خیره و قیوس طباشیر باید
 یا نیم درم یا یک درم و قیوس کل یا رب سبب وانی باید او و مضامین غلب
 القلب و کشنی خشک و عطوی ارد جو و با بونه و اکلیل الکلب و نیچ
 سوپسن و موم صافی و روغن بنفشه و روغن گل باید ساخت و از
 پس چهارده روز که حرارت ساکن شده باشد در کشکاب نیچ بادیان
 و نیچ کرفس می باید بخت از هر یکی سه درم و باروغن با دوام باید داد
 صفی اقرص

صفت اقرص طباشیر که پنبه یا شیره جلد درم کل خیدرم بزرگ الحاض
 بریان کرده هفت درم منخ عینی بریان کرده و کل ارنجی و کل منخوم
 و بلوط از هر یکی خیدرم در شک پال کرده هفت درم حلا سبک پاک
 کرده چهار درم نشا پسته بریان کرده سه درم اقرص کته هر یکی یک مثقال
 صفت اقرص کل که پنبه یا شیره جلد درم کل خیدرم بزرگ الحاض
 از هر یکی چهار درم شربت خیدرم تا یک درم و در بعضی نشا پسته
 بریان کرده آورده اند و اگر حرارت ساکن نماند اقرص کل بدین
 نسخه باید یک درم کل شیره جلد درم کل خیدرم بزرگ الحاض
 اکلیل الکلب و با بونه و قفاح از هر یکی سه درم مصطکی و کبریا از هر یکی
 دو درم سدر اکبوتید و شربت انکوری بیشترند و اقرص کته و با غلب
 القلب جو شیده و صافی کرده دهند صفت ضماکی نافع
 که پنبه یا شیره جلد درم کل خیدرم بزرگ الحاض از هر یکی یک اوقیه و نیم ارد جو
 بر کل عطوی از هر یکی دو اوقیه اکلیل الکلب یک اوقیه نیچ سوپسن یک
 اوقیه و نیم موم نیچ استار روغن بنفشه و روغن گل از هر یکی نیچ
 استار زعفران نیم اوقیه که پنبه یا شیره جلد درم پست و بر خر قذکاتی

سطح طلا کنند بر جده نه صفت ضمای دیگر که نذر بون
 دو اوقیه نیم خط می دو اوقیه فستقین رومی یک اوقیه نیم و سنبل خردم
 پنج سوسن یک اوقیه اکل الملک یک اوقیه بر ط کدشت یک اوقیه موم زرد
 چهار اوقیه روغن گل و روغن خبثی یا روغن سوسن از هر یکی پنج اوقیه
 و در بعضی از نسخه ها بعضی اکل الملک ثبت آورده اند و جانین میگوید
 نزد من اولی است که ما بر معده را ضایع از صبر و مسکلی و موم روغن
 نارین سازند بدین صفت بکبر زبر و مسکلی از هر یکی بمقتال موم
 هشت مثقال روغن نارین یک اوقیه و قیفت رومی یک اوقیه و قیفت
 و موم را در انای مضاعف بکنارند و چون سرد شود صبر و مسکلی بر
 افکنند و بمالد تا چون مرهم شود و گاه بود که حاجت آید که صبر و مسکلی
 از هر یکی بمقتال و نیم کند و اگر قوت چنان ضعیف باشد که شربت و طعم
 در معده قرار نگیرد یک مثقال رب غوره درین نهاد زیادت کنند و گاهی
 عصا را فستقین زیادت کنند و هر گاه که دار و چهار مثقال باشد و
 اوقیه موم کنند و دو اوقیه روغن صفت مروغنی که درین نهاد
 بکار آید بکشد روغن بان یک رطل بغدادی سنبل نیم اوقیه صلی

و قسط و بعد

و قسط و بعد و از خر و قصبه اندر بره از هر یکی سد رم هم را بکوبند و
 بروغن پامیزند و در افتاب نهند یک هفته پس دست بمالند و نقش
 و نقل از وی جدا کنند و این نقل نیز ضایعی سودمند بود و طعام شایسته
 تقشیر و برک چغندر و بلبلاب و اسفناج و سکه و کدو باشد بروغن بادام
 و اگر قوت ضعیف باشد زرد خای مرغ نیم شست دهند و اگر تپه است
 باشد جوزه مرغ خاکی بمالند و چغندر و غیران بچته روا باشد لیکن
 تمامیت روز از جاری بگذرد و تپه است نشود جوزه نشاید و دوسر
 که که ماده رقیق تحلیل پذیرد و غلیظ ماند و ضایع های تحلیل کنند که
 در علاج اماس بلغمی یاد کرده اند بکار باید داشت و هر گاه که اماس بختشد نباید
 و ریم خواهد کرد و نخواهد کشاد نخست در زیادت شود و تب تیر
 کرد و هر گاه که بخت شد تب در ده بسته تر شود و اگر اماس بر حال
 خویش بماند یاری باید داد تا کشاده گردد و طریق یاری دادن و
 کشادن آن است که شیر تازه و آب گرم میهند و دست بر معده
 میمالند و چغنیاستند و اگر کشاده نشود ماء العسل گرم دهند و انچه شکر
 و مویز نقل فرمایند و اگر ویز کشاید مقداری خردل کوفته بدین صفت

نقره تی بزانده و کشته میزند شراب انجیر و او قیلهای
 تخم کتان و لعاب عسل از هر یکی ده درم گرم کنند و دو دانگ زعفران
 و دانه کی و نیم صبر روی کزنده و بدینده اگر تپه هسته شود و ترسند
 که معاودت کنند خمرینا در آب گرم کد اخته بدینده یا خیار خیره صفت
داروی دیگر بزانده میزند تخم مرو تخم کتان و تخم خملی رستار است
 و بکوبند و با مداد و خشیا نگاه یا جبارا و قیصر خیر یا شیر زردینه هرگاه
 که کشته شود نشان وی نیست که چهار برابر زانده و کاس فرو
 نشیند و اگر خیری ترش و شور خورده معده او بسوزد و درو خیز
 و اندر نقل خون و ریم بدید و در در میان دو کتف باشد تا
 زیر ناف یا در فرم معده علاج وی نیست که اگر حرارت غالب باشد غلا
 دهند و اگر حرارت غالب نباشد اما، العسل دهند تا معده را بشور و و پاک
 کنند و از پس با، العسل و روی رو یا ننده و بدین صفت میزند
 کند و درم الاخرین از هر یکی پنج درم کل سنج و کلنا و که از هر یکی
 دو درم کل ارضی سدرم همه بکوبند و بریزند و بارب سیب و رب
 آبی بهند صفت **داروی دیگر** میزند ششخاش و درم صمغ

عسل و شیر

عربی و کثیر از هر یکی یک درم کل سنج و کلنا و رو حبه لاس و عصاره لیمو
 و اتفاقا و زعفران و که از هر یکی نیم درم همه بکوبند و آب خاق میزند
 و افراصل کنند و بر ساینده شک کنند شربت کینقال یا آب سرد با لعل
 اسجول ماهه میزند نافه بود یا در **درم خرو و ششخاش**
کند و درم الاخرین ششخاش اندک و کینقال **امس صمغی**
که در معده بدید علامت امس صمغی آنست که رنگ روی
 و تنک زبان بزر روی که اید و دهان تلخ باشد و تب سخت سوزان باشد
 تشنگی غالب معالجات علاج این صمغی امس خونی نزدیک
 است مگر که این علاج در تدریج تری از نه و سرد کنند و تر از آن باید
 و انجمن اند که کشکی سرطانی دهند آب انار ترش و شیرین آمخته
 اما کشکاب سرطانی اگر گویند که سرطانی در وی نچینه شده و آب که و با
 آب انار آمخته و آب خیار و آب تخم خرفه و یک درم مغر تخم خیار و قه
 آب کشنی و آنکه کشکاب این همه موافق بود و فعلا که از ترش کشد و خلی
 و از جو و طلیس یا زنده سخت نیک بود و از پس چهارده روز تدریجاً که در
 باب کشکاب شده اند کرده اند باید که در صفت قرصی که درین باب نافع

بود که بکشد کل شد در سبیل و زعفران از هر یکی دو درم پنج سوسن و زعفران
 شش خیار و کرکس از هر یکی سدرم صمغ عربی و کنیز از هر یکی یک درم بکوبند
 چنانکه در صفت در آب سرد بپزند و اقواس کنند شربتی یک قوس و
 بعضی از آن جنبانند در سعال و در دهن میزنند باب
 سیوم از خروشتنم از گفتار دهم از آن که شش درم
 کردن **اماس بلغمی که در معده بیدار علامت اماس بلغمی**
 در معده است که از روی آب هیچ نباشد و آب دهن بسیار بود و
 آهسته بود و اماس نرم باشد و شعلی هیچ نباشد معالجیات
 علاج این بخلاف علاج صفرائی و خونی بود و از اول که اماس بدید
 هرگاه در آب بادیان تر و آب کرفس از هر یکی دو اوقیه یا دو درم مغز
 روغن بادام شیرین دادن و از سبب صفت روز مطبخ اکلیل الملک
 یا روغن پندنج و روغن بادام دادن صفت مطبخ اکلیل الملک
 بکشد کل اکلیل الملک روغن بادام از هر یکی ده درم هر دو چهار رطل
 آب برطل تعدادی بپزند تا یک رطل باز آید و هرگاه چهار اوقیه
 یا ده درم روغن پندنج و سدرم روغن بادام شیرین برین صفت

مطبوعی

مطبوعی دیگر بکشد روغن بادام ده درم انیسون سدرم قلع
 از خرو و صمغی و تخم زعفران از هر یکی دو درم برسیاوشان بخیرم در
 بپزند چنانکه یاد کرده آمد و بیالایند و هرگاه او چهل درم باشد و روغن
 بادام شیرین و دو درم روغن پندنج بپزند و شراب روفا که اکلیل الملک
 در وی بپزند تا یک رطل یا دو درم روغن پندنج و هم روغن بادام صفت
 ضماری از ده بکشد بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 از هر یکی ده درم فستق و سبیل از هر یکی هشت درم صفت دم صمغی
 ده درم کند شش درم پنج خلی یا زده درم اشق و جاوشیر و قفل
 و میختر از هر یکی ده درم پطرس و پیچ خاککی از هر یکی دو اوقیه سوم زرد
 نیم رطل تعدادی قفل و اشق و جاوشیر یا یک اوقیه و نیم زعفران سو
 اندر شراب حل کنند و داروهای دیگر بکوبند و بپزند و موم و پندر
 روغن بکشد از ده و از نه بپزند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 همی آید که اگر صفت درم کثیره کوفته و پنجه باین دارو پیا رکنند روا
 بود صفت ضماری نافع بکشد که گستره جوب زرد و سعد و از خرو و سبیل
 بکوبند و بپزند و روغن نازین و روغن سبیل بر معده نهاد میکنند و طعام

بلون و لایاب و کرب و برک جقدر بروغن و بروغن بادلم بخور
 دهند و بجای آب با العسل دهند یا ب چهار عمل آخر و شش
 اذقار ده که کثرت شکر اندازد **باب سیم در**
معده بیدار یا ب سبب در ابتدا کافه و بیشتر اما ب پای صلب بود
 که با جگر گرم شود و اما سبب باغی نیز دارد بود که صلب کرد و علامتها
 وی است که بیماری را اگر کثرت باشد و حرارت بسیار باشد و معده
 سخت بود و اگرانی کند و قن لاغر شود و اندیشه های بد و سوس
 بیدار **معالجات** بگوشت شیرین دافن صواب بود و خیار خیر
 در **اصول** که دره و روغن پند خیر بچکانده سودمند بود و اگر با
 الاصول قویتر باید فقاخ از خود مصطکی و برسیا و شنان دروی زیادت
 کنند و اگر با روغن پند خیر دو درم روغن سوسن دو درم و روغن بادام
 مدین با الاصول بچکانده صواب بود و اگر این روغنها با ما الاصول دهند
 رو بود و اقواس سنبل و ان تافع بود و صفت **اقواس سنبل**
 بکثره فقاخ از خود و سلیخ و ریون و صبی و قصب النیر و سنبل از هر یکی
 سه درم و عطران و انیسون و قسط و مهر و لیل از هر یکی دو درم اقواس

کنند هر یک

کنند هر یک یک مثقال شکر یک قوس یا میخیزد و هند صفت **ضمادی**
 که در علاج اناس صلب و علاج دیله سودمند بود دیگرند که لیل الملک
 و حله و با بوند و حله و غار و غلی و افستین از هر یکی یک خمر و شق و مقل
 از هر یکی چهار جز و و انچه خشک است عدد انچه را در شراب شیرین
 نیزند پس انکین بسیارند و صمغها را درین شراب حل کنند و دروهای گرفته
 و انچه سوده با انکین همه را با هم بپزند و با ما سبب صفت **ضمادی**
 دیگر که بخدم کرب و غر و دلتخ و شق و مقل و میخیزد و مهر و سنبل و مصطکی
 و سعد و از خراست است صمغها را در شراب حل کنند و دروهای خشک
 بدان بپزند صفت **ضمادی** دیگر که بخدم مقل ده درم شق خیم
 صلبان ده درم تخم کرب ده درم سنبل و مصطکی از هر یکی نیم
 موم سه درم روغن نارون پانزده درم صمغها را در شراب حل و دروهای
 بدان بپزند صفت **ضمادی** دیگر که بخدم خشک دو درم کل
 سنخ خیم سه درم سنبل سه درم قصب النیر و سیجد و از خراست هر یکی دو درم
 مصطکی سه درم ارد حلی بیت درم کل با بوند و غلی سپ و ارد جزو هر
 یکی ده درم همه را با آب گرم کتان بپزند و معده را بروغن نارون

امیدواری و صبر بکشتی و ایامی فقیر اندر آن وقت و اذن صلو
 بود تا معده را بشوید و روم را با سال بیرون آرد و اگر بزم علاجها
 کشاد نشود و علاجها که در باب ما نس مطلب یاد کرده اند پیش باید گرفت
 و طعام در اول علت زرده خایم مرغ نمیشد باید یکسوس آب یا
 جویو از نشاسته و کنک جو را فرستوری مرغ نمیشد و جلد روی
 بنشیند بابت شش از هر جزو شش از زرد و هم از زرد
 شش از زرد یاد کردن **ریش و شکله و معده و جلد**
 و معالجات آن درین یاد کرده اند ریش و شکله که در
 معده بیدارید بابت آن خطی تیره و سوزانده باشد یا از خطهای مغ
 یا از معده توله کند یا از خوردنیهای گرم و تیره یا از زرد که گرم و تیره افتد
 که از سر فرو آید یا از غضبی دیگر معده **اعراضها** از شش معده
 چهار نوع است یکی آنکه شروع و بوی دهن ناخوش گردد دوم آنکه کلم
 و زبان خشک میگردد و سیوم آنکه قی بسیار افتد چهارم آنکه در قی پو
 که از سر ریش بخیزد و بیدارید و گاه باشد که این ریشها بر می بود
 و گاه باشد که بر معده بود و گاه باشد که در قعر معده بود و گاه باشد

که برود

که برود بود اما آنچه بر می بود در آن وقت کشتن طعام اندر طبق
 و پس کردن و میان دو کتف بیدارید خاصه اگر طعامی تر بود یا طعام
 قویتر دارد و اگر بر معده بود وقت کشتن طعام در کتف یکبار چون
 بزم معده داید در آن در زیر مغاک سیند بیدارید و باشد که نفس صغیر
 گردد و اطراف سرد شود و غشی قدرت ریشی در قی بیدارید و اگر در قعر معده
 باشد و طعام در معده جاگیرد در در نخیزد و این در و قعر و تراز مغاک سیند
 بود تا در یکی ناف و بدان صغیر باشد که در قعر معده بود و پوست
 ریشی اندر بر از بیدارید و اگر در امعا باشد و طعام از معده بیرون نشود
 در و نخیزد و جایگاه در و در جوی ناف باشد و پوست ریشی در بر از بیدارید
 آید و این پوست باریکتر بود و هر گاه که این امتحان خوانند که در چهار چیز
 و چند که در وی سر که و خردل باشد و معالجات از آنکه تر قنار
 ریشی اندر معده بیدارید تخت فصد باید کرد خاصه اگر علامتهای غلجیون
 ظاهر شود و دوق ترش اگر کاه سیاه گرفته باشند مقدار ده استیر باید کم
 طباشیر و یکدم کل سرخ و یکدم زرد اماض سودمند بود و صفت شترتی
 سودمند بکشد شیر کاه و ده استیر و آب سماق ده استیر و آب خوره ده استیر

وهره بسیار هم با نیت و شکتاب کند تا آب برود آن شیر را باب
 اما ترش میزند و اگر که ریشی کهن شده باشد و خورده میشود نخست
 معده را بسیار شست بجلاب و ماء العسل و نباید که اشت که فی اقل از بهر
 آنکه فی معده را برنج انداخته و آن تر که از نفعت شود و اگر که کهن
 تر شده باشد و گوشت مرده بدید اما بایز قیف از آنرا پاک کند چون پاک
 شده باشد و غوغ ترش و رب انار ترش یا رب انی و کشکاب باب
 انار ترش می باید داد و اگر که صفرا غالب شود و مشکستن رنج
 و اردناشته آب سرد بسیار دهند و برانی فی فرامید و اگر اشتاقی
 شود که کشکاب دهند باب انار ترش و از پس آن آب سرد بسیار
 دهند تا قی کند و از پس قی دغ ترش و طباشیر و کل ازمی و کل سرخ
 میدهند و اگر با استفراغی حاجت آید استفراغ بخیار چنبیر باید کرد و آب
 کشنی و اگر اسهال بدید آقواس طباشیر باید داد یا ب میوه های
 قابض یا بالکسکالی از نیست جو بخت باشد و اگر خورده شده باشد و
 بجلاجهای که در باب خون بر آمدن از کلو یا کرده ام مشغول باید شد
 و بر معده نهاد یا از طب و از ترانه که وی تر و خطی و سحاق و مانزو و

کلنا و لک

کلنا و لک و کل سرخ و آب بر که خورده آب غوره و آب سیب ترش
 و آب سان لعل و آب بر که خورده می باید داد و فایده و شربا فستق
 انواع ریشها و شیر را سود دارد و اقواس که با با نیت سود دارد خاصه
 اگر خون از کلو بر می آید و طعام گوشت کاه و و بطون کوساله و بطون
 بز بر که و جزا و مصرع باب غوره و سحاق و آب انار ترش و آب
 ریواج و آب لیمو و آب ترشی ترنج و فایده فی الطبع درین باب بحسب
 مشاهد و تصرف باید کرد تمت السلام

درین کتاب
 درین کتاب
 درین کتاب



